

نوشته ی مصطفی عمرزی



افغان زمين

(مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند)

Ketabton.com

اوربند

به نام آفریده کار بی همتا

افغان زمين

(مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند)

نویسنده: مصطفی عمرزی

۱۳۹۸ شمسی

مشخصات کتاب

نام: افغان زمین
(مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۱۳۸

نوبت چاپ: اول

سال: ۱۳۹۸ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

- ۱- افغان زمین (مقدمه)..... ۱
- ۲- مجله ی اوربند..... ۴
- ۳- اوربند..... ۵
- ۴- دختران افغان..... ۹
- ۵- وقت فراخ خاطر..... ۱۴
- ۶- شهری که عوض شد..... ۱۷
- ۷- کندهار در صد سال قبل..... ۲۲
- ۸- جنایاتی که فراموش کرده ایم..... ۲۶
- ۹- وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند!..... ۳۶
- ۱۰- سیمای خوش کابل..... ۴۰
- ۱۱- دری، نام جهان شمول برای افغانان..... ۴۴
- ۱۲- پغمان و بنا هایش..... ۵۰
- ۱۳- سرخورده و سرافکنده..... ۵۶
- ۱۴- بیداری..... ۶۱
- ۱۵- مردم، خشمگین اند!..... ۶۶
- ۱۶- پیکره ی بی سر..... ۷۱
- ۱۷- نهال شکسته..... ۷۶
- ۱۸- حق خویش را بخواهید!..... ۸۱
- ۱۹- امان افغان..... ۸۷
- ۲۰- پایه های لرزان..... ۹۴
- ۲۱- رهبری هستریک..... ۹۷
- ۲۲- تصاویر اوربند..... ۱۰۲
- ۲۳- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۳۳

افغان زمين

(مقدمه)

افغان زمين، تعبير من از تنوع تاريخي ما در فرامرزهاي سياسي است. يعني جغرافياي وسيعي كه تنوع سوژه دارد. در زمينه ي خوب مجله ي به يادماندني «اوربند»، سعي كردم با ذهنيت بازتر بنويسم. بنا بر اين، چندگونه گي مضاميني كه در اين مجله مي نوشتم، با تنوع سوژه ارائه شده اند. با اين رويكرد، هدفم بيشتر خلط مفاهيم مختلف بود تا در سنت آن، پرداخته هاي تخليقي ما با حذر از يك طرفه شدن، تنها آيينه ي سياسي نباشند. پديده ي سياسي نيز روي يك مجموعه ي بزرگ عمل مي كند كه با باور هاي ما در عرصه ي حكومت، نوعيت مي يابد.

مجله ي خوب اوربند در سال ۱۳۹۴ش وارد عرصه ي فرهنگي افغانستان شد. چند دليل عمده، مرا واداشت در آن قلم بزنم. نخست، با اهتمام دست اندر كاراني منتشر مي شد كه سال ها در كار نشر كتاب بودند. الحاج اسدالله دانش با ابتكار مجله ي اوربند، سعي كرد چه گونه گي مفاهيم مختلف را در زمينه ي سياسي، اما مسالمت آميز تعميم دهد. به دعوت او، گروهی از اهل خبره ي افغان، آتش بس فرهنگي ما را وارد تنازع اجتماعي - سياسي كردند.

مجله ي اوربند با فراز و فرود، ۱۹ شماره چاپ شد. به استثنای چند شماره، همكار بقيه ي آن بودم؛ هرچند عمر اوربند ما زياد نبود، اما الگوي آن يك تجربه ي خوب ديگر بود كه يقين دارم به تبعيت از آن، مطبوعات افغاني را در زمينه ي كيفيت كمك مي كند. چنان چه آوردم، تنوع سوژه در مشي نشراتي اوربند، نه فقط يك

کلکسیون خوب نشراتی را پدید آورد، بل تجربه ی من از چنین فعالیتی، جزو باور های کثرت گرایی، حداقل در نوع کار خودم، با این تلقی به همراه شد که در امر رسالت، رعایت توازن کاری، بسیار مهم است.

افغانستان در پسا حکومت های کودتایی با عدول از مشی کثرت گرایی، نه فقط موفق نبوده، بل در میلان، از شناخت عمومیاتی که پیوسته به هم تاثیر می گذاشتند، دچار ناسویی شده است.

کنار ماندن علایق مذهبی مردم در رژیم های کودتایی، مخالفت های جهادی را باعث شد. در حاکمیت تنظیمی، انحصار و تاراج، زود مردم را از قربانی های جهادی دور ساختند. این باخت که نتوانست داعیه ی طلب غرامت و ضایعات را جهانی بسازد، در نوع دیگر انحصار مذهبی (حکومت ملایان) به قدری کشور را منزوی می سازد که بالاخره کل جهان را به افغانستان آورد.

در زمینه ی کار فرهنگی معتقد به تنوع و کثرت گرایی، در مجله ی اوربند سعی کرده بودیم تنوع، فرامرزی باشد. به هر حال، اوربند نیز قربانی عدم توجه ی مزمنی شد که در خلای آن (کاهش کار فرهنگی)، جریان فکری ما در نبود امنیت مالی، همیشه به نفع بیگانه، سقوط می کند.

روزی به شوخی به یک دوستم گفتم: دری بگو! گفت: پول ندارد. فکرش را بکنید در سالیان اخیر، خرکار های تنظیمی نیز میلیاردر شدند، اما هنوز کتاب، نشریه و مجله را از پول شخصی چاپ می کنیم و قلم رایگان را از چشم نیانداخته ایم. در حالی که بخش بزرگ عاید ما در زمینه ی بی کیفیت ترین مواد وارداتی ضایع می شود، تشله، پوقانه، چرس، بنگ و سایر اعضای آن قیمت دارند،

افغان زمین / ۳

کار فرهنگی ما پول ندارد. یعنی مردم نیز عادت کرده اند مهمترین امتعه ی تعالی بشری را مفت بگیرند، اما نخوانند. ناگفته هایی زیادی باقی ماندند که می خواستم در خط اوربند ما(فرهنگی) عمومی بسازم. امیدوارم با ارجحیت اجتناب از جنگ، بار دیگر موفق شویم با کار فرهنگی، به خصوص جناح های متخاصم را قناعت دهیم که اگر اوربند/ آتش بس نکنیم، ضیاع هزاران فرصت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، عمرانی و انکشافی دیگر، شاید به قیمت فروریزی سقف مملکت ما تمام شود.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۸/۷/۲۸ش

مارکیت ملی، کابل - افغانستان

مجله ی اوربند

سعی ما در تنوع کار فرهنگی پیرامون تصویر، به نشریاتی نیز می رسد که خوب مانده اند. با تعمیم مفاهیم «اوربند» (آتش بس) در زمینه ای که تنازع سیاسی به تحاریف فاحش گذشته و حال انجامیده، شماری که با داده های فرهنگی موثر و متأثر از نزاکت های اجتماعی، سعی می کنند انتقال تنوع موضوع به وسعت فکر بیانجامد، در میان چندین تلاش خوب فرهنگیان افغان، مجله ی «اوربند» را نیز سراپا نگه داشته اند.

هرچند «اوربند سیاسی» در تنازع دنبال می شود، اما باور به قطع منازعه، صاحبان درک و خرد افغان را یقین می دهد اگر بسط ارزش های فرهنگی، مدام باشد، آرامش جمعی را فراهم می آورد. بنا بر این «اوربند فرهنگی»، مستمر شده است.



اوربند (آتش بس)

کشور ما، سرزمین آرمان هاست. کابوس جمهوری ناخواسته، تعبیر روز روشن کودتاگران وابسته بود. از همان سال ها، امید های مردم به آینده ای وصل شده اند که پس از چهل سال شب و روز، صلح در آن، به سراب می ماند.

تکاپو برای خموشی آتش جنگ، اما هیچگاه آتش بس نشد. ایست شعله های سوزان جنگ، دم نفس هایی بود که برای بازدم، در کوره پف می کردند. بالاخره مشی مصالحه ی ملی، تنگ نظرانی را به عقل آورد که فکر می کردند جنگ، راه حل است.

تا پایان امارت اسلامی طالبان، هرچند همانند سده ها، طوالت تاریخی نداریم، اما در همین مقطعه ی کوتاه، مصایبی بر مردم و مملکت تحمیل شدند که با کل فجایع تاریخ، رقابت می کنند. «اوربند» (آتش بس)، حتی به ایده ی مبدل می شود که از آغاز بحران تا کنون، رنگ آمیزی خواسته های انسانی و مظلومانه ی مردم ماست. از نوشته های کودکان تا سروده های بزرگان، ادبیات معاصر ما، قاموس بزرگی دارد که صلح را معنی می کند؛ اما «اوربند»، آغاز زود هنگامی ست که عمر کوتاه می یابد.

سه سال قبل، دانش فرهنگی ما (منظور اسد دانش است)، رنگی به مطبوعات افزود که با امید «اوربند»، انتشار یافت. این آغاز تب «آتش بس» فرهنگی، با سرلوحه ی واضح (نام)، اصرار می ورزید خلط افکار، مجموعه ای شود که با امیدواری ما به آینده، امید

هایی بازخوانی شوند که در گور خفته ی ملت، با هزاران افغان، دفن کرده بودند.

در مجله ی «اوربند»، سعی می کردیم آسوده گی های مردمان وظیفه شناس و رسالت مند، معنی نیاز ما به صلح را با خط سرخ «اوربند» تبیین کنند. از اول عقرب سال ۱۳۹۴ تا ۱۵ حوت این سال، با هفت آرایش، ده شماره از «اوربند» فرهنگی ما گسترده شد.

افسوس که صخره های سنگ های عظیم که از شانس بد، بارها از فراز کوه ها و کوهپایه ها لغزانده اند، از خط سرخ ما می گذرند.

سر «اوربند» فرهنگیان نیز به صخره های سنگ ها بر خورد.

از عجایب حدود دو دهه ی اخیر، فرجام نویسی های زودهنگام است. در هنگام شمارش دست آورد های سالیان آخر، سیاهی ارقام، دهن های زیادی را پُر می کرد. طول و تفصیل رسانه ها، مزه دارتر از همه بود. خوب و بد، کمیت و کیفیت، هرچند با نسبت بالای عدم تعادل قرار دارند، اما یکسره خوردسال مُرده اند.

می گویند در کشور های جهان سومی، افزون بر مشکلات، آلوده گی های محیط زیست نیز از عمر می کاهند. مثلاً پایان عمر در افغانستان از ۵۰ آغاز و نهایتاً به ۶۰ خاتمه می یابد. من با ۳۶ سال عمر، خیلی نگرانم که ۱۴ سال بقیه، خیلی کم است. بالفرض اگر از امکانات ۶۰ رسیده گان مستفید شوم، این، لازمه ی ارائه ی انواع خدمات منفی سیاسی می شود که می توانند سن ۶۰ را بیمه کنند. بنا بر این، تشوش روانی ما از سقوط «اوربند» های فرهنگی، به مرض دیگری مبدل شده است که می بینیم، با این همه نیاز به

درمان روانی، فرهنگ و فرهنگی، کمتر از معیارات ۵۰ و ۶۰، عمر می کنیم.

تکاپو برای «اوربند»، حالا به کلکسیون امیدهایی مربوط می شود که در کنجی در خانه ها، کتابخانه ها و کتابفروشی ها، اما به محققان آینده کمک می کند در قسمت تهیه ی کتبی که روی امیدهای فرهنگی ما تالیف می شوند، دچار محدودیت منابع نباشند. به هر حال، در فراسوی میدان های جنگ، امیدها با آینده مرتبط می شوند که روی بی آرایش ترین خواسته های انسانی شنا می کنند.

اما این «اوربند» ما چه گونه بود!

مجله ای در اندازه ی معمول، با جلد رنگه و کاغذ بوک پیپر، با حمایت مالی اسد دانش، ابتکار و رنگ آمیزی سپین سهار، همکاری قلمی ده ها تن از نخبه گان قلم به دست افغان، با رعایت کل جوانب نوآوری و آراسته گی، نه فقط ما را تشویق می کرد که «اوربند» ما حس می شود، بل ستایش خواننده گانی را به همراه داشت که می دیدند یک نشریه ی کاملاً معیاری با استتیک که از آرایش بالای صفحه حکایت می کرد، در سایه ی آرامش هایی که «آتش بس» به ارمغان می آورد، در نهایت یک کوشش خوب فکری، برای امر خیر است.

در پایان زودنویسی عمر کوتاه «اوربند» فرهنگی، اما نا امید نیستیم. این درست است که دست ما از حس ملموس صلح کوتاه شد و با انتقال در دنیای مجازی، در هرج و مرج تضاد و تناقض شنا می کنیم، اما یاد ما نرود ارزش آن روشنگری هایی که منطبق دارند و مستدل اند، رهنمودهای آشکار برای کسانی اند که از فیض سواد،

از غنای مجامعی سود می برند که خوب و بد را بهتر می شناسند و از همه مهم تر، برای کمک به دیگران عالم با عمل اند. مجله ی «اوربند» با دو زبان ملی پشتو و دری افغانی، چندی صبایی بود که خوش می وزید.

دختران افغان

(عرف معنی از این آفریده)

سخنسرایی بر موقف و شان زنان و دختران افغان، رعایتی می خواهد که در هنگام پرداختن به شان مردان و جوانان افغان، به کار می بندیم.

در سرزمین کهن ما، زنان و دختران از انزوای خانه ها، حرمسراها و کاخ ها تا حضور اجتماعی و سیاسی، در فرصت هایی که یافته اند، شان خویش را به عنوان کسانی که کمتر از شان مرد را نمی پذیرند، تبارز می دهند. از رابعه ی بلخی که قربانی جسارت عاطفی شد تا گوهرشاد روشن ضمیر که در پای جهالت مردسالارانه قربانی داد، از ملالی، پرچمدار وطنخواهی تا ناهید شهید که در برابر تجاوز سرخ، قامت بیافراست و شهید مینا که در شعله های داغ کمونیسم ستیزی و در هنگامه های تهداب گذاری افراطیت دینی، پرچم زنان و دختران جسور افغان را برافراشت، زنان و دختران ما با تداعی حماسه ها تفهیم کرده اند در سختی ها نیز از برپایی پرچم شان خویش باک ندارند.

تهور دختران و زنان افغان، حتی در تاریک ترین برهه های تاریخ ما، سدها را شکسته است و این حس کمک می کند در سنگ بنیان تعصب، از توان وجودی بی نصیب نشویم که گرچه ظریف و زیباست، اما محکم و استوار می ماند.

وصف کردار و اندیشه ی مونس، در روایت های تاریخی، آفرینش های ادبی و ستایش مردان، محل بسیار بر سخن سرایی هایی نمی گذارند که وقتی قلم بر شان دختران و زنان افغان می رود، دیباچه هایی می شوند که سرآغاز مقام اند.

تغییر به عنوان اصل مهم در روند بشری شناخته می شود و از هیچ امری مستثنی نیست. اگر از گذشته های دور، هنوز تفکر زن ستیز در تمام سطوح این سرزمین به مشاهده می رسد، این خشونت با ابعاد گسترده ای که بر تحولات حیات بشر افزوده می شوند، در گسترده گی به این می ماند که با دست آورد ها دشواری ها نیز انکشاف یافته اند.

در جهان ما، تجربه ی زنده گی در حدود کشور ها و جغرافیا ها با تنوع اندیشه و فرهنگ، اشکال مختلف سیما های اجتماعی، سیاسی و... را به نمایش گذاشته است.

با کُل تاریخ زن ستیز، دنیای ما، این تفکر پوچ و غیر انسانی را به رسمیت نمی شناسد. حس مشکل، برخاسته از کشاکش هایی ست که بشر حریص را از زمانی که دست به چپاول برد و رسمی در این زمینه بر جا گذاشت، وامی دارد همچنان و برای نفع خویش، گاه از راستی روگردان شود.

افغانستان ما با عبور از مسیر تاریخ که گاه در حماسه ها، فریاد حضور زنان را بلند کرده است، همگام با کاروان تمدن، زنجیر های زن ستیز را می شکند و در اوایل قرن بیستم، جامعه ی ما می پذیرد که بخش مهمی از توانش را برای «هیچ مداری»، محبوس کرده بود.

از سلطنت شاه امان الله تا سقوط حکومت ملا برهان الدین ربانی، زنان و دختران افغان در نوسانات اجتماعی و سیاسی، با وجود تحمیل طرز تعاریفی که به ویژه پس از هفتم ثور برای آنان می شد، هرگز محبوس نمانده اند.

زباله های سیاسی که در واقع ایدیالوژی ها بودند، برای ستیز دو

جانب متخاصم (بلاک کمونیسم و کاپیتالیسم)، تراشه‌هایی بریدند که در آتش، دود، بارش و این بوران، بنیادگرایی از ژرفای تاریکی‌های قدیم، دوباره روشن شود و نیاز برای نابودی دشمن (کمونیسم) که خود حاصل چپاول هستی انسان با هیولای سرمایه داری بود، سودجویان را که فقط در اندیشه‌ی منافع خود بودند، وامی دارد جواز پدیده‌ای را صادر کنند (بنیادگرایی) که در پیامد (سلفی‌گری) دامنگیر خود آنان و تمام دنیا می‌شود.

تفکر میان‌تهی و قرون وسطایی که در حاکمیت ملایان، گریبان ملت افغان را گرفت، حتی ارزش آن را نداشت مردمان هزار سال پیش را دربر گیرد. این تفکر با قالب‌های پوسیده‌ی گذشته، مواد دودزده‌ی جنگ‌ها را شمایل می‌ساخت که در بی‌نهایت خود، مردمان و رهروانی را به راه بیاندازد که حقیقت دنیا را با تاویلات مردمان کوتاه فکر و طرد شده از دنیا دنبال می‌کردند. این طرز فکر که خود در مسیر تغییر جهان اسلام از اصول قرآنی، فاجعه‌ی چپاول جهان اسلامی را با حضور استعمار تضمین کرد، جوامع مسلمان را در در مانده‌گی عقب‌مانی با ناتوانی آنان در برابر متجاوزان، به عنصر عجز مبدل می‌سازد.

معنویت توام در فرهنگ‌های اصیل و برخاسته از شان افغان متدین و جسور، در سخت‌ترین سالیان زنده‌گی نیز این اعتماد به نفس را برای او به ارمغان می‌آورد تا همیشه امیدوار باشد: هیچ سیاهی، ابدی نیست!

آموزش، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، اردو و حضور بیرونی، پُر رنگ و پُرافتخار دختران و زنان افغان، بیش از همه بر جامعه‌ی خود آنان تاثیر می‌گذارد و همه با تبعیت از یکدیگر، به این فهم رسیده‌اند که خاطر فراخ برای زنده‌گی، در مبارزه‌ای تضمین

شده که خواهان جسارت آنان در حضور بیرون از زندان خانه و اندیشه ی زن ستیز است.

با آن که فراز و فرود نقش زنان و دختران افغان در پستی و بلندیای موقوف، مسیری مشخص دارد، اما فرصت هایی پس از ملایان در پیچیده گی بازی های سیاسی، هیچ تضمینی نمی دهند. پا به پای زمینه های انسانی، تفکر کهنه با سنگرگیری در برابر دست آورد ها و ارزش ها در چند قدمی ما، خیلی نزدیک است.

چند سال قبل را به یاد دارم که در هوتلی، برای تجلیل از هشتم مارچ، تجمع کرده بودیم. مانند رسم معمول در محافل افغانان، نمایشی که مَهری بر تایید عرف بود، از سوی ممثلان افغان اجرا شد که با تمثیل شاد روان انیسه وهاب، شجاعت زن افغان را با از خودگذری در همان تعاریفی برجسته می سازد که گاه غیر واقعی ترین می شوند.

موضوع نمایش، از خودگذری زنی بود که با وجود ظلم شوهرش که برای هوای نفس، او را در کنار اختیار همسر دیگر، نادیده می گیرد و این حرکت که با تعبیر نادرست از دین، در زمینه ی شهوت می افتد، نقش زنی را که زنده یاد انیسه وهاب اجرا می کرد، در چهره ی زنانی به نمایش می گذارد که ستم را می پذیرند و دم نمی زنند.

جمله و ادای زنده یاد انیسه وهاب به یادم است: «پروا ندارد؛ زن افغانم!» این وصف که از عنصر شکیبایی زنان افغان، سرچشمه می گیرد و متانت آنان را تعریف می کند، گوشه ای از همان جفاست که گذشته و گذشته گان، بار شانه هایش کرده اند. او اگر می خواهد در دورترین منزلگاه، از آفت سایه ی سیاه، خودش و

افغان زمین / ۱۳

حیثیت را در روشنائی نیاز بر توان، برکنار کند، بایسته است در کرانه های حقیقت و نیاز، از زورق شکسته و سوراخ که همواره او را در اعماق نگونبختی غرق کرده اند، پیاده شود.

مهمترین و بهترین ایده در مسیر سعادت دختران و زنان افغان، مبارزه با پدیده ای ست که تعصب نام دارد و در افغانستان ما، زن ستیزی نیز تعریف می شود.

شهلا زلاند، شعر زنده یاد نادیا انجمن را چه خوب می خواند:

من، نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم

دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم

<https://youtu.be/Xe-V5R6V87c>



وقت فراخ خاطر

از روزی که با آواز گلوله‌ها، هفتم ثور را آغاز نهیب جنگ‌ها دانستیم، از همان روز، مفهوم آسوده‌گی در فرهنگ واژه‌گان افغانی، معنی دگرگونه یافت.

آسوده‌گی‌های پس از هفت ثور، در همان وابسته‌گی‌هایی خلاصه می‌شدند که یا در پیوند با رژیم یا در پیوند با مخالف رژیم و یا هم در پیوند به هجرت، اندیشه‌های مشوش در ذهنیت‌های ناآرام بودند و جست و جوی آسوده‌گی در آن به معنی جست و جو در میان ایدئالوژی‌ها بود. همان‌گونه که سیاست، جامعه‌ی افغانی را در پیوند با زنده‌گی احاطه کرد، آسوده‌گی نیز در لفافه‌های بسته که محدود بودند، شانس آن افغانانی شد که در شانس استفاده از آسوده‌گی سیاسی، عمر می‌یافتند.

سی سال جنگ، نسلی را زاده است که در تقلا برای زنده‌گی، مفهوم آسوده‌گی را به درستی درک نمی‌کند. در قناعت برای دریافت آن چه آنان را برای سالیان دیگر قناعت می‌دهد، می‌پندارند که این مسئله، به معنی همان آسوده‌گی ایست که در دورنمای جهان بیرونی، بهتر و بهترین دارد.

در شرایطی که کمترین دلخوشی‌ها، رسیدن به آرامش‌های پیشین است، مسوولیت جوانان ما به نام گرداننده‌گان چرخ مصدوم سرزمین، در گستره‌ی معنی، خیلی وسعت می‌یابد.

ما در کشوری زنده‌گی می‌کنیم که قربانی‌ست؛ زیان می‌بیند و کمترین سهل‌انگاری بر حقیقت افکارش، اغماض بر حفره‌هایی‌ست که آهسته‌آهسته بزرگ می‌شوند.

فراخ خاطر، همان لحظه‌های نیست که در کشوری همانند این جا،

با آسوده گی، دنیا و مافیهای آن را فراموش کرد و در خلسه ی استراحت، از هنجاری غافل شد که در هر لحظه، ناهنجار می شود. ما نیاز داریم در آسوده گی هایی که منشه در ضیاع زمان است نیز در اندیشه باشیم که پس از آرامش های تصنعی، جست و جو در کدام راه، به نفع ماست؟

در افغانستان ما، وقت فراخ خاطر، به معنی راحتی های فرار از دشواری های روزگار است. در چهل سال اخیر، صبوری برای حذر از آسیب های جنگ، مردم را در حاشیه ی مسوولیت هایی قرار می دهد که به زور از وی گرفته اند.

بی تفاوت، نظاره گر بازیگرانی شدیم که در چهل سال آزمون، همیشه ناکام بوده اند. آنان با انحصار امتیاز قدرت، مردم را با ایجاد فاصله از مسوولیت های آنان در نظام، به توده های بی مسوولیت مبدل ساختند که با فرار از رعشه ی اجتماع در حال تغییر و نوسان، آرامش ها را در کنار کشیدن و صبوری بر مصایب بدانند.

ما سال هاست که وقت فراخ خاطر نداریم. خاطر پریشان مردم آسیب دیده که مهمترین خاطرات آنان تاریخ جنگ، فنای هستی و دفن نزدیکان است، آرامش را در صبوری به ستمی یافته که با هر گام نادرست مجریان حاکم، راه و مسیر زنده گی او، بسته می شود.

عمر ما می گذرد، اما «تیر» نیست! هر جا که مجلس، بندار و دیره می کنیم، ادبیات ما پس از تبادل شکران صحت و سلامت، ناگزیری تحمل و صبوری بیشتر، بالاخره با محفل خورد و خوراک و نماز جماعت به پایان می رسد.

روزی با دوست عزیز و همصنفی گرامی زمان پوهنتون (حمید نورزاد)، چت می کردم. او به مزاح نوشت: او بچه! کجاستی؟

ساعتت می گذرد/ تیر است؟
نو شتم: حمید عزیز! ساعتت می گذرد، اما تیر نیست.
لغت «تیر» در ادبیات معمول/ عامه ی دری زبانان کابلی، به معانی
عبور و زمان مسرت است.

شرح تصاویر:

من و همصنفيان عزیز دوران آموزش در پوهنحي ژورناليسم پوهنتون کابل. چهارده سال پس از فراغت یکجا شدیم و در نوبت لطف ماهر شیرزوی در خانه اش در مسیر بند قرغه، تماشای کمی و زیادی، موهای ریخته و سفید، وزن های باخته و افزوده، قصه های کار و بی کاری و خلاصه معرفه ی نو از همدیگر که با عبارت «چه قدر تغییر کرده ایم!» در این گسیل، معمول بودند. من با عینک هایم در حال خوردن و چرت زدن، کاملاً شناخته می شوم.



شهری که عوض شد (لغمان تاریخی)

پس از عبور خونین از ماجراهای تلخ بیش از سه دهه، اکنون که آرامش‌های نسبی را تجربه می‌کنیم، سرزمین ما در سیمایی معرفی می‌شود که با مهمترین ودیعه‌ی الهی، طبیعتش را بیشتر می‌نمایاند. در فرصت‌هایی که یافته‌ام، ترسیم تاریخ معاصر افغانستان با دست‌آورد‌های عمرانی آن، مرا واداشته‌اند افغانانم را به تداعی بپریم:

در روزگاری که بسیار دور نیست، سهم هنر و تدبیر آنان ارثیه‌ای دارد که سهم ما در کار مدنی-فرهنگی پُر ارج بود. جست و جو برای بازسازی تاریخ مهم معاصر، بدون توجه بر ارزش‌های مدنی فرهنگی آن نهادینه نمی‌شود. این ضرورت در شرایطی که زیر شدت فشار خصم، بارها کوشیده‌اند ثبات فکری مردم ما را در عدم اعتماد بر نقش هویتی آنان از هم بپاشند، برمی‌انگیزد مسیری که آنان را از گذشته تا کنون صاحب جاه و مقام نشان می‌دهد، بازسازی کنیم. در واقع با این عملکرد، وحدت فکری مردم با ترسیم دست‌آورد‌های فرهنگی-مدنی معاصر که زمینه‌ای برای احیای شکل جدید و بسیار مهم ملت افغان است، به نفع مقوله‌ی سیاسی خود ما استحکام بیشتر می‌یابد. بنا بر این، توجه بر ارزش‌های تاریخی ما که بسیار عتیقه‌(باستانی) نباشند، خیلی مهم می‌شود.

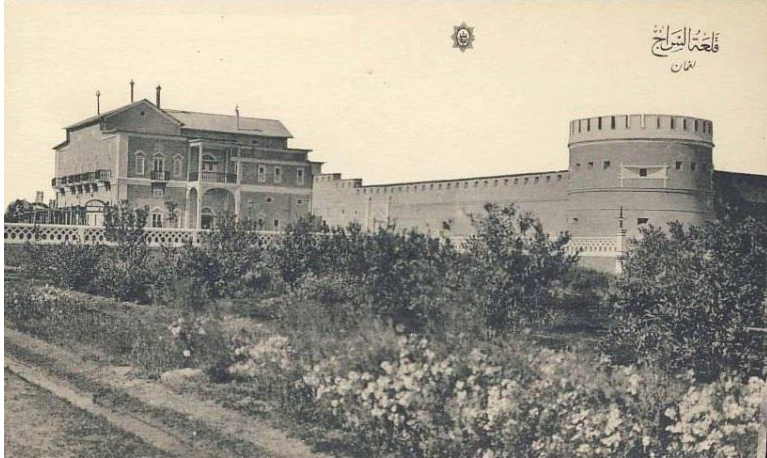
در یک سفر کوتاه به ولایت زیبای لغمان، پیش از آن که طبیعت سبز و مردمان فرهنگی آن جا مرا شیفته کنند، لغمان تاریخی و معاصر که به ویژه در امارت محروم حبیب‌الله خان، بناهای

افغان زمين / ۱۸

تاریخی جدید و زیبایی داشت، متوجه ساخت که این شهر مشهور، چه قدر عوض شده است! لغمان، اصلیت طبیعتش را حفظ کرده است، اما شوربختانه همانند بخش های دیگر افغانستان، میراث های تاریخی، مدنی و فرهنگی اش اکثراً نشانه ی تصویری نوشتاری دارند.



افغان زمين / ۱۹





افغان زمين / ۲۱



کندهار در صد سال قبل

سیمای رنگارنگ دنیای کنونی که از مجرای پدیده‌ی رسانه، ساخت و سازهای بزرگ عمرانی را ترسیم می‌کند، برای کسانی که در بستر دشواری‌ها، بناهای فرسوده می‌بینند، ذهنیت می‌دهد که آیا هویت فرهنگی او نیز سهمی در مدینتی داشته است که رشد آن، نقش و رنگ پُر درخشش کنونی است.

مرور کارنامه‌ی ننگین ستمی نشان می‌دهد مجریان این پدیده، وقتی بخواهند نقد بنویسند، از خلط بخشی از جهان سوم با نمونه‌های جهان اول، طرف را درگیر می‌کنند تا وانمود سازند خیلی کسر دارد. بنا بر این نشان دادن سیمای زار برای افغانستان که عامدانه می‌خواهد دست آورد‌های معاصر را نادیده گیرد، شگرد مهم در نقدنویسی ستمی است.

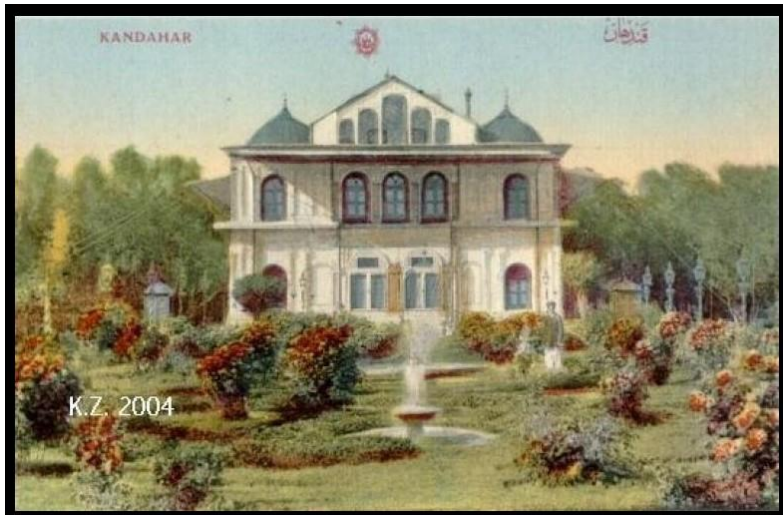
کسانی که عناصر فراز و فرود تاریخی را می‌دانند، قضاوت شان در ابعاد بررسی، هرگز میلانی نمی‌شود تا همه چیز را برای عقده، وارونه کنند. این توازن، اصل مهم در قرائت تاریخی منصفانه نیز است که اگر در روند ضعیفی که جهت پاسخ‌گویی به هتاک‌های پدیده‌ی ننگین ستمی، جوانه زده است، نیرو دهیم، آشکارایی میراث‌های مهم مدنی - فرهنگی معاصر، بی‌نهایت مهم می‌شود.

در این مکث، سراغ نمونه‌ی کوچکی از سیمای صد سال پیش کندهار می‌رویم که تماشایش برای هر افغان وطن دوست، اندیشه می‌دهد تا ضمن عزت نفس بیشتر، هرچند نژند شود که خیلی چیزها را از دست داده ایم، اما یقین بیشتر خواهد یافت: اگر می‌گذاشتند، بر فراز تهادابی که در صد سال قبل با چنین استحکام و

افغان زمین / ۲۳

زیبایی گذاشته بودند، مکملی می ساختیم تا چشمان ما فقط بر
بازیچه های تصویری چند شهر دویی، اروپا و امریکا، خسته نشوند.





افغان زمين / ۲۵



جنایاتی که فراموش کرده ایم (I is for Infidel کتاب معرفی)

گذار از سی سال گذشته، گذر سالیان بسیار دشوار ملت ما بود. بی ثباتی اجتماعی که با قرائت های حاکمیت های کودتایی، تنظیمی و ایدئولوژیک، تفسیر سیاست های افغانستان را برای منابع بیگانه تریبون ساخته بود، نوع نگرش جناح هایی را که مسوولیت کلان می یافتند، به گونه ای در برابر واقعیت های افغانستان قرار داد که هر گروه با تعلقات خودش، گویا رفع مشکل می کرد.

پس از سقوط ریاست جمهوری شهید محمد داوود، عناصر غیر پشتون حاکمیت (ستمی - پرچمی) با استفاده از فرصت، خوانش نو تاریخی را با عقده ها و برداشت های منفی خودشان وارد ادبیات سیاسی افغانستان کردند. آنان در حالی که وانمود می کردند انسان محوری های چپی دارند، با لفافه ی اندیشه ی آن، بستر ساختند و ضمن مبارزه ی حزبی - اعتقادی، تار هایی بافتند تا در هر دو جناح اخوانی و الحادی، روزی در مسیری بروند که منافع آنان برای باور های تعصب قومی بود.

دیدیم که عناصر کمونیست غیر پشتون، بلافاصله در سقوط نظامی که با مدیریت پشتونی متکی بر همه بود، متعصب می شود و ضمن تشویق همکار پشتونش برای تیشه بر ریشه ی میراث ابایی او، می کوشد او را با ادعای ستم ملی، در مسیری منحرف کند که تجربه ی بیش از سی سال نشان داد خیانت آشکار به افغانستان، افغانان و پشتون ها بود.

رفقای غیر پشتون، خیلی زود بی وفا شدند و در حالی که پرچم انشعاب را برافراشته بودند، همزمان با تجاوز شوروی به افغانستان،

در جایی قرار گرفتند که با مزیت باور های ایدئالوژیک، همچنانی که مانع پرداخت پشتون های چپی به معضلات قوم آنان می شدند، موضع گرفتند و با نیروی متجاوز روس، سراغ تصفیه ی حساب عقده های حقارت خودشان برآمدند. از آن زمان، شاهد جفا هایی شدیم که بیش از سه دهه است دامن اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها) را می گیرد.

حضور روسان در افغانستان، نه فقط بلایای بی شمار داشت، بل عملاً جهت ایجاد افتراق فکری با تکیه بر عناصر اقلیتی، فرهنگ می سازد و ضمن پشتون ستیزی حاکمیت که سهم پشتون ها در ریاست بزرگ کارمل را به ۱۰ درصد پایین می آورد، فشار مضاعف با جنایت بی شمار در مناطق پشتون نشین آغاز می شود. از آن جایی که جبهات پشتون ها، خشن ترین و خونین ترین جبهات جهاد افغانستان بودند، اجحاف و ستم گسترده بر ضد پشتون ها، سیستماتیک جلو می رود. هزاران تن شهید، مجروح، بی خانمان و مهاجر شدند. تامین امنیت و برقراری حاکمیت مرکزی، بهانه هایی بودند که شدت عمل حاکمیت را به ویژه در مناطق پشتون نشین، بیشتر می ساختند. بخشی از صفحات تاریخ خونین مردم ما در آن زمان، نه فقط وحشی گری های روسی بود، بل عناصر بی وجدان، حقیر و مزدور ستمی - پرچمی، مستقیماً در جنایات سازمان یافته بر ضد پشتون ها، همکاران فعال روسان بودند.

گروهک ستمی - پرچمی در حالی که در شهر ها ضمن چپاول مناصب و نهاد ها رقابت می کردند و تیم فرهنگی شان تفاسیر تاریخی ضد پشتونی می نوشتند، بخش نظامی، استخباراتی و حزبی، شدت مقاومت جبهات پشتون ها در برابر تجاوز شوروی را

در مقیاس خانه ها، محل زنده گی مردم عادی، زنان، کودکان، پیرمردان و جوانانی نیز معرفی می کردند که هرچند بی طرفانه و یا هم حامی مقاومت ملی - اسلامی بودند، اما ماوای آنان هرگز جبهات جنگ نبود.

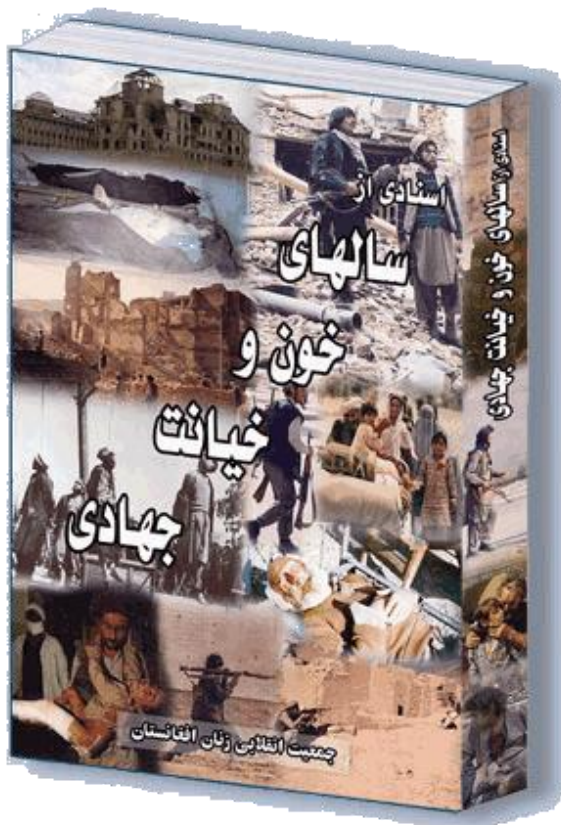
گروهک ستمی - پرچمی با نشانه بر جغرافیایی که جبهه نبود، هزاران سندی برجا گذاشته اند که چه گونه با فریب روسان، آنان را وامی داشتند ضمن تعقیب سیاست زمین سوخته، عملاً پشتون ستیزی کنند و به اثر این سیاست، هزاران قریه و صد ها روستا و ساحات پشتون نشین، به مخروبه ها، گورستان ها و مکان هایی جا عوض کردند که مردم مظلوم ما در درگیری جنگ، در آن جا ها قربانی دادند. این بخش صفحات خونین و تراژیدی، هرگز ما را فریب نخواهد داد ادعا های به اصطلاح ستم ملی گروهک هایی را پذیریم که در انواع تنظیمی و غیر تنظیمی، از فرهنگی تا بی فرهنگ، بیش از سی سال است به این کشور، خیانت می کنند و ضمن معرفی نمایشگاهی از خیانت ها و چپاول های خویش، خود را در بی خبری انداخته اند که شاید کسی متوجه نیست.

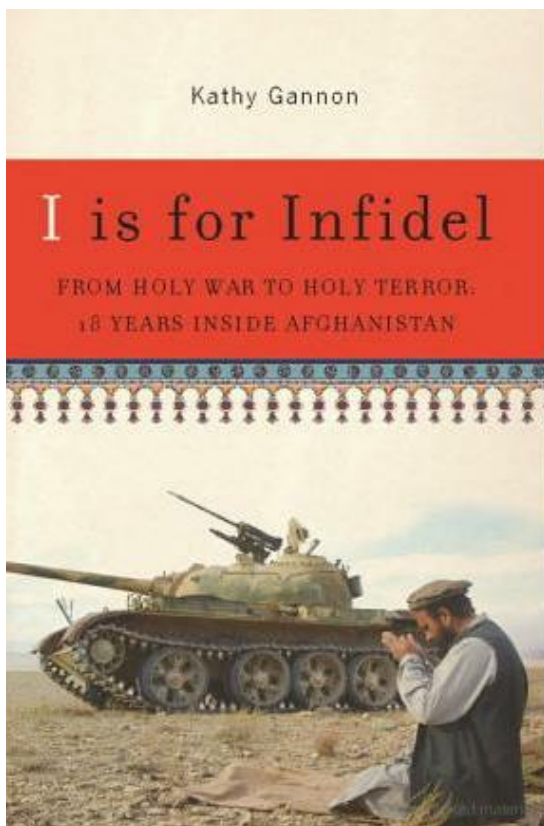
اتحاد شوروی را به جهنم فرستادیم و از شر حاکمیت ننگین کمونیستی و تنظیمی نیز رهایی یافتیم، اما آیا کسی می داند که حافظه ی تاریخی ما، آسیب دیده است؟

آغاز این مقاله برای تداعی در پی مداوای حافظه ی تاریخی ست. ابحافی که در سالیان حضور شوروی در افغانستان، شاهد بودیم، نه فقط نسخه ی ستمی - پرچمی دارد، بل با نمایشی از چپاول ها و تحریک جهت افتراق فکری، نوع دیگری از خیانت به این

افغان زمین / ۲۹

مملکت را به نمایش گذاشت که در بیش از ۱۶ سال حاکمیت پس از طالبان، سیمای بدترکیب آن بود. هنگام مطالعه ی کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جهادی» که سندی معتبر از مصیبت حاکمیت ننگین و چهار ساله ی ملا برهان الدین ربانی بود، در پایان آن، با معرفی کتابی به نام «I is for Infidel» (من برای کافر) از گزارشگر معروف دنمارکی، کتی گنن، که متأسفانه چندی قبل در حادثه ای در خوست مجروح و همکار عکاسش زنده گی خویش را از دست می دهد، مواجه شدم.





توضیحات پیرامون کتاب «I is for Infidel»، مرا در عمق رویداد های خونین جهاد ضد روسان افگند و خیلی زود متوجه شدم خاینان ستمی - پرچمی در عملکرد افرادی از جبهه ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان، بی شرمانه ترین اعمال را مرتکب شده اند. گروه شکست خورده و جبهه ی به اصطلاح مقاومت یا در واقع عقب نشینی (جمعیت - شورای نظار) با وجودی که به اثر توافقات تاریخی با شوروی در سال ۱۳۶۱ش تا پیمان جبل السراج و بالاخره حاکمیت ننگین ملا برهان الدین ربانی که روی روسان به

اصطلاح کمونیست را با ادعای وظایف انترناسیونالیستی آنان سیاه ساخت، از مزایای زیادی در حضور سیاسی، مستفید شده است و این مفاد در پی آمد حضور شوروی در افغانستان، چنان حاکمیتی شد که هیچ تفاوتی با قرائت روسان از عقب مانده گی و ارتجاع نداشت.

روسان با خیانت آشکار به ایدئالوژی کمونیستی، چنان عناصر چپی، ستمی، تنظیمی و حزبی غیر پشتون را در زعامت افغانستان قرار دادند که در واقع با انحصار بیش از ۹۵ درصد امکانات ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله که از این میان بیش از ۵۰ درصد تجهیزات نظامی، تنها در اختیار گروه شورای نظار و جمعیت قرار گرفت، تاریخ افغانستان را در فرود دیگر، شاهد زیان هایی ساختند که هرچند در اختیار جناح های اقلیت های داخل افغانستان قرار می گیرد، اما نتیجه اش برپایی نمایشگاه چهار ساله ی بدترین حکومت تاریخ افغانستان (حاکمیت تنظیمی) بود.

طالبان، بساط حاکمیت ننگین را برچیدند و مابقی تا زمان هجوم امریکاییان، در حال فرار و عقب نشینی که آن را مقاومت نام نهاده اند، حتی در مواضعی در کولاب تاجکستان، یکی پی دیگر، کوما گرفته بودند که متاسفانه فرزندان مدارس (طالبان) فهم برخورد با جهان را از دست دادند و در نتیجه، چنان حاکمیتی را شاهد شدیم که از ساخت و ساز مجریان سال ها خیانت به افغانستان و ملت افغان، دیموکراسی ای بسازند که تجزیه و تحلیل محتوایی آن، گاهی ما را در کارنامه های اعضای جنایتکار تنظیمی، زمانی در گرو حزب وحدت و زمانی در بستر شورای نظار می افکند و از همه بدتر، از زاد و ولد ناقلین بخارایی (ستمیان) تریبون و بنگاه فرهنگی درست کرده اند تا در نوع دیگر ادعای ستم ملی، اکنون

با نماینده گی از اوفزاده گان فقیر و بی چاره ی تاجکستانی و آخندان ولایت فقیه، بار دیگر برقصند که ما اهل هر میدانیم. بلی، رقاچه در هر میدانی می رقصد.

خانم کتی گنن در کتاب «I is for Infidel»، اسنادی ارائه می کند که چه گونه بخشی از اعضای جبهه ی ضد طالبان، با گزارش های نادرست، قوای بین المللی را فریب می دادند تا در یک عملیات سیستماتیک، به ویژه پشتون های شمال را نشانه بگیرند و ضمن آوردن زیان به آنان، ناگزیر از ترک خانه ها و کوچ اجباری بسازند.

توضیحات کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جهادی» پیرامون کتاب خانم گنن نیز می آورند که مقامات ناتو، ضمن تایید این که بارها از سوی بعضی افرادی جبهه ی ضد طالبان، فریب خورده اند، گزارش های اجحاف در برابر پشتون ها را تایید کرده اند؛ اما اگر به خاطر داشته باشیم، خبرها و گزارش های زیادی وجود دارند که در اوایل ریاست جمهوری حامد کرزی در یک مسیر نوسانی، بارها جرگه ها، محافل عروسی و اجتماعات پشتون ها، اشتباهاً بمباردمان شده اند. کسانی که در این مسئله حساس اند، حتی با انکشاف شبکه های اجتماعی، کوشیده اند روشنگری کنند حاکمیت بدقواره ای که جامعه ی جهانی از ترکیب جنایتکاران تنظیمی برای ما ساخته اند، چنان عناصر پلید دارد که حتی در همکاری با ماموران استخباراتی منطقه، پس از شرمساری شوروی و حاکمیت های ننگین کارمل-ربانی، هنوز از توهم بیرون نشده اند که پشتون ها، اجساد نیستند تا چند لاشخوار بی حیثیت، آنان را بخورند.

شناسایی تنی چند از تاجکستانی ها که تصویر دو تن آنان در صفحات فیس بوک افغانان، تبادل شده، نشان می دهد که هرچند در ظاهر، شاهد تعویض بودیم، اما در این نوبت که از تفصیل شوروی خبری نیست و جای آنان را طوالت جهانی گرفته است، فضای ناشی از هرج و مرج جامعه ای که پس از دهه ی دیموکراسی، زمینه های منطقی خویش برای حاکمیت واقعی مردمی را از دست داده، نمی تواند در کوتاه مدت از مزیت حاکمیت توده ها، مستفید شود؛ اما مدخل های باز این پرویزن (غربال) حتی مشتی از هویت باخته گان آسیای میانه را نیز فرصت داده است تا در میان ادعای فرهنگی، افغانستان را بخشی از همان فراموشی ای بدانند که با بیش از صد سال تسلط روسان و شوروی ها در آسیای میانه، اینک با هویت «اوف دار»، زبان و فرهنگ روسی و تحریف تاریخ، معلوم نیست خودشان چه صیغه ای استند؟!

تصویر دو تاجکستانی دخیل در ماجرای هایی که باعث آسیب ها جدی بر پشتون ها در افغانستان شده اند، مدت زیادی در شبکه های اجتماعی می ماند که شاید مشت، نمونه ی خروار باشد، اما رویکرد آنان در همدستی با عناصر داخلی که همانند گروهک ستمی - پرچمی عمل می کرد، بی شرمانه ترین جنایاتی اند که ظاهراً در مسرت خوشحالی از یک حاکمیت طفیلی و وابسته به منافع جامعه ی بیرونی، حافظه ی تاریخی خویش پیرامون «جنایاتی که فراموش شده اند» را از دست داده ایم.



در این شکی ندارم که در امر صلاح کشور خویش متفقیم عناصر خاین و آلوده، تصفیه شوند، اما حداقل این روند از جایی آغاز شود که شوربختانه، هنوز آغازی ندارد. ترجمه ی دری یا پشتوی کتاب «I is for Infidel» را به فرهنگیان با احساس افغان، پیشنهاد می کنم.

وقتی طرف مخالف ما تا مرز گسست و خودخواهی به نفع بیگانه می خورد، چپاول می کند، خیانت کرده است و عقده ی حقارت دارد و حرف منطقی نمی پذیرد، چرا در برابر آنان از ارزش ها و باور هایی صحبت کنیم که ولو جا افتاده، منطقی و اصیل اند، اما مخالف ما ظرفیت ندارد، بصیرت ندارد، سواد ندارد و خلاصه عزت و حیثیت ندارد تا اهل انسانیت باشد.

در مواجهه با افرادی که تمام باور ها و ارزش ها را فدای منافع غیر قانونی می کنند، دست به سینه ایستادن و از اتحاد و برادری

صحبت کردن، همانند صفحات، نشرات و کار فرهنگی - رسانه یی ای ست که وقتی بخوایم در برابر کس یا کسانی حوصله کنیم، به اصطلاح شیرک می شوند و همانند روباه ها، ادای شیر در می آورند. فقط بر ۱۶ سال اخیر کار فرهنگی - رسانه یی آنان در توضیح و تفسیر فرهنگ، تاریخ و سیاست افغانستان، نگاهی بیاندازید! حتی خلاصه ی این محتوا نیز اثبات می کند که هر آن چه برای انسانیت، فرهنگی بودن، مدنیت و فوق تاریخ، ادعا می کنند، خزعلاتی بیش نیستند که تنها کارنامه ی ننگین حضور سیاسی - اجتماعی آنان، چند نسل بعدی فرزندان درستکار و تحصیل کرده ی شان را سرافکنده می سازد.

جست و جو جهت دریافت و آشکارایی اسنادی که باعث روشنگری شوند، مهمترین رسالت در امر برقراری عدالت است. افغانستان با امن، مرفه و وحدت ملی، زمانی میسر می شود که دوسیه های خاینان را باز کنیم و در مجازات آنان، کوتاهی نکنیم. یادآوری:

معلومات بیشتر پیرامون کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت جهادی» از لینک زیر:

<http://pz.rawa.org/extra/crimesbook.htm>

معلومات بیشتر پیرامون کتاب «I is for Infidel» از لینک زیر:

https://books.google.com.af/books/about/I_Is_for_Infidel.html?id=h64BZjkwN68C&source=kp_cover&hl=en

وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند!

وارونه نمایی واقعیت های افغانستان، پا به پای جریان های سیاسی بیش از سی سال گذشته، ترفندی بوده است که مستقیم و غیر مستقیم، جهت پشتون ستیزی، به کار انداخته اند. حاکمیت ملا برهان الدین ربانی که بر اساس معاهده ی جبل السراج، چهار سال بسیار دشوار سالیان تاریک تاریخ افغانستان را بر ما تحمیل کرد، نه فقط بر اساس برنامه های بیرونی، طراحی شده بود، بل ناشی از توهم گروهک ها و کسانی بود که با فرار از واقعیت های افغانستان، فکر می کردند هرچه در مخیله ی شان گنجیده است، اعداد و ارقام و احصائیه ی واقعیت هاست.

در افغانستان، انکشاف تحولات و امواج سهمگین واقعیت ها (پشتون ها) هرگز اجازه نداده چند خیالباف عقده مند، حسابی در کشور باز کنند که بر اساس آن، تصفیه ی حساب با حضور تاریخی، تمدنی، فرهنگی و بسیار مهم پشتون های افغانستان باشد. در این مقال کوچک، بر رویکردی تامل می کنم تا نشان دهیم، طرف مخالف ما در زمان وارونه نمایی واقعیت ها، چه گونه مدعا می شود و بی شرمانه وانمود می کند که نمی داند.

اگر چند سال قبل را به یاد داشته باشید، کریم خلیلی، معاون دوم حامد کرزی، در جلسه ای که آقای دکتور سید انورالحق احدی صحبت می کرد، ناگهان در میان حرف او می دود و ادعا می کند که از صحبت هایش چیزی نمی فهمد. دکتور احدی در آن جلسه به زبان ملی و رسمی پشتو صحبت می کرد. این رویکرد را در جا های مختلف دیده ایم و بسیار شنیده ایم که کس و کسانی

وانموده کرده اند، ما پشتو نمی دانیم! با وقوف از آدرس های مدعی «پشتو نمی دانیم»، زود آشکار می شود که طرف، چه کسی ست؟ اما بررسی کوتاه و زبان شناسانه ی پشتو، کمک می کند: پشتون ستیزان در افغانستان، افراد بسیار بی شرم، هتاک و گستاخ اند.

زبان پشتو، همانند زبان دری، از زمانی که با پشتوانه ی حضور پر شکوه پشتون ها از اواخر قرن ۱۴ میلادی در هند، جولانگاه سیاسی می یابد، از آن زمان تا کنون، بیش از ۶۰۰ سال است در منطقه ای به پهنای جغرافیایی که از هند تا آمو، شمال و جنوب اند و از کشمیر تا اصفهان، شرق و غرب می شوند، فرهنگ و زبان پشتون ها را معرفی کرده است.

این زبان (پشتو) همانند زبان دری، دچار پدیده ی تداخل واژه گانی از زبان های دیگر است. اگر حروف ربط، پیشینه ها و پسینه ها را در آن پشتو بدانیم، بخشی از بدنه ی لغوی زبان پشتو، با دربرگیری لغات وافر عربی، ترکی و دری، شامل واژه گانی ست که از زبان های چون انگلیسی، وارد این زبان شده اند و بسیاری از کلمات متداخل در زبان پشتو، پس از آن که دچار تحول آوایی می شوند، صرف با تغییر نسبی شکل نشان می دهند زبان پشتو، پس از کلمات سره اش که از نگاه افاده بسیار جا افتاده و مفهوم اند، زبانی ست که در چهار چوب خود، بخشی از واژه گان وافر زبان های دیگر را منتقل می سازد. بنا بر این اگر فهم ما به زبان های دری، عربی و ترکی، از وفرت واژه گان متداخل این زبان ها، فهم دری، عربی، ترکی و سایر زبان های دچار تداخل واژه گانی را سهل می سازد، زبان پشتو نیز با بهره از واژه گان زبان های معروف چون عربی و ترکی، به راحتی مفهوم می باشد. شاید

شيوه ی نگارش پشتو سهل نباشد، اما مکالمه و فهم در این زبان برای کسانی که دری، عربی، ترکی و زبان های متأثر از عربی را می دانند، هرگز دشوار نیست.

به چند نمونه ی محدود زیر که گزیده ای از صد هاینده، توجه کنید:

جای = ځای

سحر = سهار

شاد = ښاد

موش = مورک

پشک = پشو

آشکاره = ښکاره

آب = اوبه

سپید = سپین

زنجیر = زنجیر

شایسته = ښایسته

رنجور = رنجور

سفارش = سپارښتنه

شهر = ښار

روشن = روښان

خلق = خلک

صلح = سوله

قاشق = کاشوغ

به صد ها نمونه از چنین کلماتی وجود دارند که در کنار کلمات مستعمل زبان های عربی، ترکی و دری، صرف با تحول شکلی و آوایی، همان معانی را افاده می کنند که در زبان های دیگر به شکل دیگر اند.

افزون بر نمونه های بالا، واژه گان وافر و وجود دارند که در تداخل واژه گانی، کاملاً به همان صورتی تلفظ می شوند که مربوط یک زبان خاص باشند. مثلاً کلمات علم، دین، مذهب و...، به ویژه لغاتی که از زبانی عربی باشند، به استثنای بستن جمع خاص پشتو و دری، با همان تلفظی در دری و پشتو مستعمل اند که در زبان عربی می باشند.

می خواهم به وضاحت بگویم در جغرافیای افغانستان در هر کجایی که طرف، باسواد و تحصیل یافته باشد، طفره رفتن در برابر زبان ملی و رسمی پشتو را یک حرکت بی شرمانه تلقی کنیم. بدون شک، این رویکرد، مانده از میراث تعصب قومی پدید آمده ی ننگین ستمی گری ست که با بیش از نیم قرن عمر، پتیاره و فرتوتی را ماند که همانند عقلش، شرم و شرافتش نیز زایل شده است.

وارونه نمایی واقعیت های پشتون ها و زبان پشتون در افغانستان، از اصول اساسی تفکر ستمی گری ست تا مدعای خودشان را به بهانه ی همه گانی بودن فرهنگ و زبان به اصطلاح فارسی در حالی نهادینه کنند که تنیده ی درهم ریخته ی فارسیسم، معلوم نیست چند مادر و پدر دارد؟

من از تمام پشتون ها می خواهم اگر نیاز احساس کردند تا به زبان پشتو سخن بگویند، از این کار مضایقه نکنند. اگر یک روستایی بی سواد غیر پشتون می تواند در دورترین ماوای این سرزمین، چه در شرق، چه در غرب یا شمال و جنوب، زبان پشتو را بفهمد، بدون شک لشکریان مدعی دانش و سواد در شهر ها، بهتر و خوب تر می دانند.

سیمای خوش کابل

اعلی حضرت تیمور شاه ابدالی (رح) با انتقال مرکزیت امپراطوری افغان به کابل، فصل دیگری در این شهر گشود که خاطرات خوش پرداخته های تاریخی، عمرانی و ادبی آن، کابل جان افغانان است.

کابل ما، نماد ملت ماست. در این شهر، از هر هویت و تبار قومی زیست کرده ایم و تفاوت های منطقه یی، لهجه یی، فکری و سمتی ما تا زمانی که بازار سیاه دروغ و تزویر (هفت ثور) بازار های مکاره ی بعدی خویش (هشت ثور) را نگشوده بود، تنوع تباری و هویتی ما در رگه های افغان زمین، ما را در کالبد این جسم مقدس (افغانستان) در کنار هم، مزج بیشتر داده است.

در یادداشت های کوچک این نوبت، تصاویری از کابلی را تقدیم می کنیم که ماوای روزگاران خوش پایتخت نشینان را در خود، حافظه ی روشن و تاریخی ما کرده است که یک سده قبل در جاهی قرار داشتیم که هرچند با گذار از حوادث روزگار، وقفه دارند، اما تا زمانی که باز تکرار می کنم «گذاشتند» و خوداختیار بودیم، کارنامه ی ارزنده ی فرهنگی - مدنی ما در برپایی آبادی هایی بود که اگر امتداد می یافتند، از مشغله ی مردمان آسیب دیده، فقط دل بستن به ساخت و ساز شهر ها و شهرک های کشور، هایی نبود که با وجود بنا ها و شان آسمانخراش ها، سهم مهاجران، کار دون است.

افغان زمين / ٤١







دری، نام جهان شمول برای افغانان

(استقبال از مشی بسیار ستودنی بی.بی.سی)

با اختیار نام دری برای افغانستان)

با توفیق پروردگار و همت انجمن نشر دانش (دانش خپرندویه ټولنه)، انتشار کتاب «دری افغانی»، واکنش منطقی در برابر ستیزی بود که به ویژه در چند سال اخیر در برابر افغانستان و افغانان، به نمایش گذاشته بودند.

افغانستان ستیزان، خیلی کوشیدند وانمود کنند نام «دری»، ساخته و پرداخته ی به اصطلاح خودشان «قبیله سالاران» است، اما روسیاهی شان زمانی تیره تر می شود که ارجاع به منابع و گنجینه ی های ادبیات کلاسیک، به وضاحت بازگو می کردند، دری- نه فقط زبان است- که حاوی فرهنگ مردمان این سرزمین نیز می باشد.

در این که کلمه ی فارسی (پارسی) به گونه ی غلط معروف در جامعه ی ما جا دارد و متأسفانه حتی در چند دهه ی قبل، کتب درسی نیز مزین به این غلطی بودند، نه حرفی داریم و نه تعصب می ورزیم، اما اهمیت بحث دری- فارسی، زمانی بیشتر می شود که در جغرافیای سیاست زده ی منطقه ی ما، پدیده ی سیاست، تیغ دو سره است و هر که غافل شد، کله ی عقلش زایل می شود.

ما در بحث ادبیات و فرهنگ، با وجود دست بالای دری، هرگز منکر نشده ایم که با تحریف، داستان و درونمایه هایی هم شکلی به نام فارسی نیز تولید کرده اند؛ اما آیا این درست است که خاموش بمانیم و هیچ نگوئیم!

تفکر فارسیسم، زمانی که از آدرس ایرانی وارد می شود، نه فقط حرمت و شانی برای ما قابل نیست، بل چشم سپید و دیده

درایی ست که می خواهد بگوید این جا (افغانستان) سهم من است و از مدرک این هجوم فرهنگی، افتراق فکری ما شدت می یابد. اگر به این دلیل، همواره توجیه می آورند که بحث زبان، گستره ی فرامرزی دارد، پس چرا هیچ نشانه ای از ارزشی نمی یابیم که وقتی وارد جغرافیای ایرانی شود، اکثراً طفره می روند که گویا نظامی، حافظ و سعدی، هیچ شناختی از دری و نام آن ندارند!

می خواهم به ساده لوحان بگویم: شما، هرگونه ای که دوست دارید، این زبان (دری) را نشخوار کنید! اما جای خالی مقوله ی سیاسی افغانستان که بیش از سی سال است در دیگک جوش ایدئولوژی می جوشد و از بخار آن، گاه تفت کمونیسیم، گاه تنظیمی و گاه دیگران بیرون شده اند و در بیش از یک دهه ی گذشته (حاکمیت کرزی)، جمعه بازار باز کردند هر کی خریدار و مشتری ست، خود داور و بانی ست و در هرج و مرج این آشوب، همه ی ستون های برپایی این ملت (تفکر ملی) در حال ریزش اند، خوب است بر این نیز بیاندیشیم که اگر دری یا فارسی، فرا منطقه یی ست، افغانستان - جغرافیایی دارد با خطوط واضح سیاسی که حتی اگر دو دری شناس همردیف ایرانی و افغانی در کنار هم در یک جمع خارجی، شانه دهند، باز هم مقال سیاسی ایجاب می کند ریخت و پاش نکنند.

در واقع خطی که از مسیر افغانستان، تخیل ستمیان و دشمنان ما را برای وصله ی تاجکستانی و ایرانی مشخص می کند، بر روی کدام عناصر، خط کشی می شود؟ آیا ادعاهایی فرهنگی، زمینه هایی نیستند که در ۱۶ سال گذشته، بر روی آن ها، انواع تریبون، حوزه، دانشگاه و رسانه ساختند و هر کدام، ساز فارسی می زنند و حرمتی

قایل نمی شوند. بنا بر این، این ها علایم و نشانه های واضح حرص و آژاند که وقتی در افکار و اذهان راه یافتند، همانند مثال هایی منطقه یی و جهانی، مردمان و ملت هایی را به جان هم می اندازند تا در زمان فراموشی تاریخ، از یاد ببرند: این فقط خلط و همپذیری بود که گذشته ی تاریخی و میراث های آبابی شان را ساخته است. طی چند سال اخیر، بسیار کوشیدند نام دری را به بهانه های بسیار حذف کنند، اما حضور تاریخی این نام و پشتوانه های ادبی، اجازه ندادند حذف شود. آنان می خواهند با بدیل آن به غلط معروف (فارسی) که ارز قابل ملاحظه دارد (پول ایران)، بازار های فرهنگی منطقه را بخرند و زور می زنند تا از این رهگذر، افتراق فکری مردم ما را در حالی حاد بسازند که خالیگاه تعاریف سیاسی افغانستان، همانند غربال، هزار سوراخ دارد و هیچ روزی نیست که سیاستگری از این سرزمین، برای این که متکا ندارد ماهیت مقوله ی منافع ملی ما چیست، هرازگاهی عضو آی. اس. ای و گاه دستار پوش ولایت فقیه و یا هم نماینده ی منافع یک کشور دیگر را در حالی در آغوش کشد که آنان وظیفه دارند ما را برای منافع خودشان، تول (وزن) کنند.

صد ها رادیو و تلویزیون، صد ها مرکز علمی و فرهنگی، ضمیمه ی صد ها نشانی دنیای مجازی (وب سایت ها، وبلاگ ها و ...) وقتی پیرامون افغانستان نشرات کنند، زمانی که سهم پشتو، پایان می یابد، صورت ما را با زبان و با نام دری، ترسیم می کنند. دقت بر این مسئله، همان قدر مهم است که مشاهده می کنیم دشمنان ما با دیدگاه قباله یی می کوشند کلمه ی «خراسان» را بدیل بسازند تا صاحب خانه (افغانان) در جایگاه کرایه نشین یا اهل

گرو(ناقلین بخارا) قرار گیرند.

کمترین بی توجهی در قبال نام دری، معادل خیانت است. وقتی فرهنگیان تاجک، اوزبیک، هزاره، پشتون و ... در دهه ی ٦٠ میلادی تعهد کردند از سیاست های دولت در قبال احیای این ارزش تاریخی، حمایت کنند، مسئله فقط تحمیل نبود؛ چه پس از پایان سلطنت، جمهوریت و زعامت های بعدی، حتی تا پایان طالبان، نشان دادند فرهنگیان افغانستان، از هر گروه و تباری که بودند، با وقوف بر اصل مسئله و مقال سیاسی، پا به پای هم، از نام دری حمایت کردند و بخشی از کار های مهم فرهنگی و ادبی خویش را با این نام اصیل، مزین می سازند.

در این روزگار تلخکامی و محرومیت که از تصادم با تمام دنیا، فهم سیاسی چند صدبُعدی را بررسی می کنیم و دستگاه فکری ما از قواره ی زار نهاد های فرهنگی ما پیداست، بسیار شرم آور و ننگین خواهد بود آن چه را سهم پُراج افغانان تاجک، پشتون، اوزبیک، هزاره و ... است که برای مستقبل این سرزمین، به ویژه با ارزش های چون نام دری، حفظ کرده بودند، در حالی حاشیه یی بسازیم که سهم خود ما به خاطر دفاع از مسئله ی افغانستان و افغان، در حد توجیه معاضدت دشمنانی می ماند که با هر روز کار فکری و قلمی، می کوشند خطوط درز و نفاق این سرزمین، بیشتر شوند.

هرچند راه دراز باقی ست تا نام زیبای دری، زیب گفتار عام شود، اما رعایت آن در عصری که بر اساس سند، نتیجه می گیرند، خیلی مهم است. پس اگر غلطی می کنیم(به نام فارسی)، غلط ننویسیم. نقش نام دری در رسمیات و کار قلم ما، بهترین ادله جهت بقای منافع ماست.

یادآوری:

جهت آگاهی بیشتر از مفاهیم زبان شناسی، تاریخی، محتوایی و نزاکت های افغانی نام دری در افغانستان، تحقیقات و نوشته هایی دارم که از جمله مطالعه ی نوشته های «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!»، «هزار سال نام دری»، «اصطلاح مضحک پارسی دری» و «نام دری در نشرات قدیمی افغانی» را سفارش می کنم. این ها در دنیای مجازی افغانان شناخته شده و قابل دسترس اند.

شرح تصویر:

صفحه ی بی.بی.سی در فیس بوک. پس از تغییر اسم این صفحه به بی.بی.سی دری، موج گسترده ای از شادمانی و مسرت افغانان باعث شد ظرف چند روز معدود، هزاران تن دیگر این صفحه را لایک کنند. ممکن است این روند، صفحه ی دری بی.بی.سی را به زودی به صفحه ی میلیونی مبدل بسازد. با وجود مخالفت گروهک ها، چهره های کریه افغان ستیز و خود فروخته گان داخلی، مسوولان بی.بی.سی دری نیز از گسترده گی استقبال افغانان ما هیجانی شدند و در پستی در این صفحه، از قلم گوینده ی با تجربه ی ما، خانم مینه بکتاش، از تمام افغانان، تشکر کردند.

بر اساس حساسیت موضوع، از هموطنان می خواهیم از بی.بی.سی دری حمایت کنند و نیز از دولت افغانستان می خواهیم با ارسال نامه ای به بی.بی.سی، رسماً از این شبکه ی جهانی، ستایش و تشکر به عمل آورد.

دولت افغانستان بر اساس منافع ملی ما مکلف است با پی گیری

افغان زمين / ٤٩

قضيه، به ساير آدرس هاى دنياى مجازى و رسانه يى مراجعه كرده و در نمونه هاى كه باعث سوء استفاده ي فرهنگى و سياسى مى شوند مانند راديو RFE فرانسه كه زير نام فارسى، براى افغانستان نيز نشرات مى كند، رعايت اصل نام درى را به لحاظ وجاهت بين المللى افغانستان، پيشهاد كند.

خوشبختانه به اثر عكس العمل هاى منفى ستميان، سقويان و باند شر و فساد، حساسيت مردم جهت حمايت از شبكه ي بى.بى.سى درى، به رستاخيز بزرگ ملي، مبدل مى شود. نى فارسى، نى پارسى، فقط درى! استاد خليلى:

من درى گويم درى آن من است
اين زبان، ارث نياكان من است

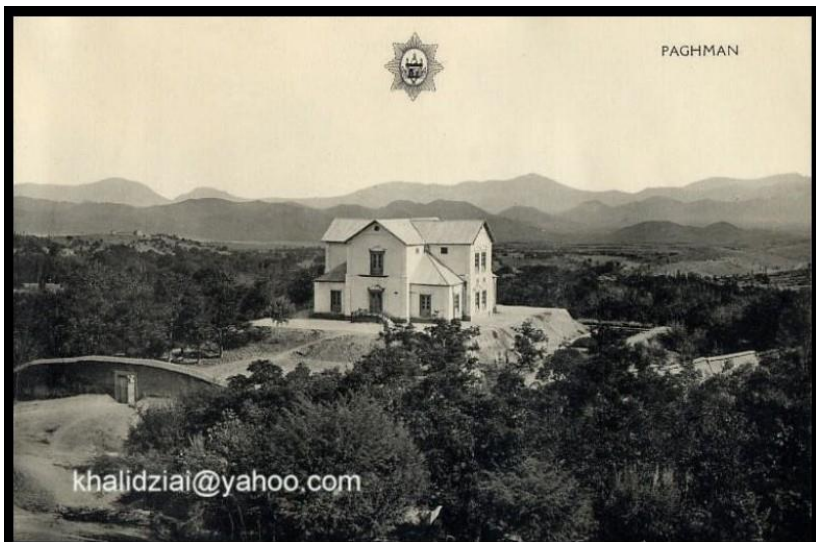
The screenshot shows the Facebook interface for 'BBC Dari'. At the top, there's a navigation bar with the BBC Dari logo and name. Below that is a large image of a newsroom. The main content area shows a post from 'BBC Dari' with a red profile picture. The post text is in Persian/Dari and discusses the situation in Afghanistan, mentioning the US State Department and the impact of the Taliban. The page also shows a list of groups and a 'Like' button.

پغمان و بنا هایش

دره ی پغمان در نگرش عوام ما، پدیده ای از امتداد زیبایی های طبیعت در گوشه ای از افغانستان است. کابل نشینان که از یک صد سال قبل تا کنون عادت کرده اند فراغت های خویش را در بستر و طبیعت خوش پغمان نیز سیر کنند، با دریافت شادابی و گوارایی آب و هوای پغمان، اما بسیار نمی دانند که این شهرک زیبا، از امارت امیر آهنین پنجه تا پایان سلطنت شاه امان الله، ساخت و ساز هنرورانی را نیز بر زیبایی های خویش توأم کرده بود که اگر مصایب سالیان هرج و مرج اجازه نمی دهند اصل یادگاران آن ها را احساس کنیم، تاریخ تصویری افغانستان، مزین با بنا ها، قصر ها، ویلا ها و آبده هایی ست که پغمان زیبا در دل زیبایی های طبیعت خویش جا داده بود.

در این تامل کوتاه، مجموعه ای از تصاویر بنا های زیبا و تاریخی پغمان را معرفی می کنیم که با زیبایی سبک معماری اروپایی، چهار گوشه ی طبیعت زیبای پغمان را خط کشی کرده بودند و سوگمندان اگر اکثراً ویران شده اند یا وجود ندارند، اما شواهد تاریخی آن ها باز گو می کنند:

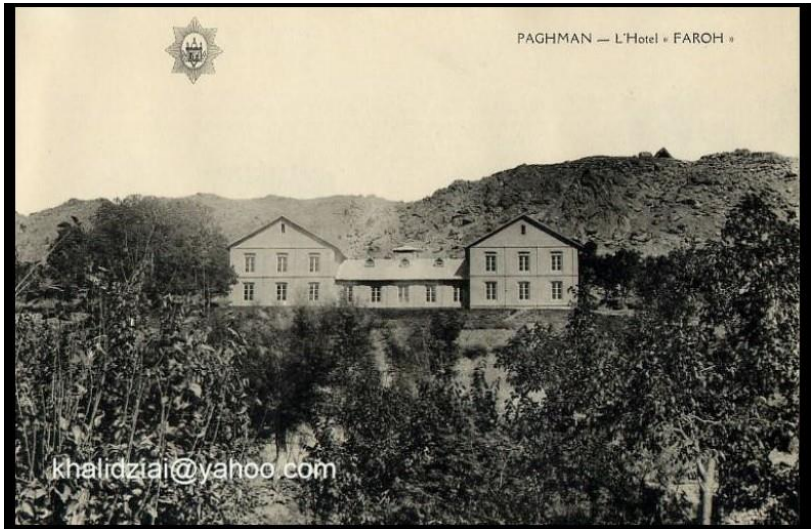
هر چند در دشواری های تاریخ معاصر، آسیب دیده ایم، اما تا زمانی که اختیار این کشور در دست فرزندان خودش بوده است، هیچ برهه ای ندارد که عاری از ابتکار عمران و سازنده گی باشد.











سر خورده و سرافکنده

هفده سال سال پس از هجوم امریکا به افغانستان، فرصت ها در عکس قضیه، دشمنان تحریک طالبان را شانس دادند با هجوم ملخ وار به امکانات شهر ها، ضمن تنفس آزاد، از منگنه ی سوراخ ها و حفره های جبهه ی به اصطلاح مقاومت، به نحوی در شرکت سهامی حکومت افغانستان، تحمیل شوند.

بازیگران بدترین تاریخ معاصر (حاکمیت تنظیمی) در ساخت و ساز دیموکراسی وارداتی، ارکان و ستون های حقوق بشر، آزادی بیان و بنیایی معرفی می شوند که در طول تمام این کمیدی، مدافعان جهانی حقوق بشر و آزادی نخواستند بفهمند از دو سوی بحران افغانستان که یکی به بهانه ی موتلف القاعده، به جای سوراخ نشینان کوه ها، از ارگ به مرگ محکوم شد، در کدام تجربه ی مدنی جایز بود کسانی جای طالبان را بگیرند که در چهار سال، دمار از هستی افغان ها در آورده بودند. از همه بدتر، مجریان اغراض همسایه گان در زمینه ی دیموکراسی مورد حمایت غرب با مدعای ایرانی و روسی، به درستی تفهیم می کنند کسانی که از همراهی با سربازان امریکایی تا حد صفاکار، خانه سامان و خدمه، شان خویش را نمایش دادند، اگر از باد پول های جهانی شتاب می گرفتند که آرمان دل بکشند، در نبود شعور سیاسی - ملی که در بحران جهاد افغانستان در تنوع تنظیم ها، به جز افغانستان، افغان ها و منافع ملی ما، هر گونه ی تعهدی را امضاء کرده بودند، بهتر نبود از سطح خدمه و عمله ای که از چنگال طالبان، نجات داده شده بودند، در حدی به جاه می رسیدند که اگر ماندند و از فرصت نو، زنده گی یافتند، هرگز لازم نبود جای آنان در مغز استخوان نظام،

به اندازه ای به عفونت بکشد که از نحوه ی وابسته گی های شان به بیگانه، تکنوکراتان افغان، در چهار راه برخورد با دنیا، هنوز نمی توانند از سطور اول پاراگراف مشی خارجی ما به صفحه ی دیگر، صعود کنند.

هر چه باشد، خصوصیت مکتب افغانستان (موقعیت جغرافیایی و دموگرافی)، درس هایی تهیه می کند که در مولفه های اجباری آن، مخالفان، به سرخورده گی و سرافکنده گی نیز می رسند؛ زیرا می بینند کشور های پیرامون با تعریف منافع ملی - رژیم ها، بر مجموعه ی مزدور، به اندازه ای قایل اند که به نفع شان باشد.

سقوط طالبان، هرگز به معنی نفی آن واقعیت هایی نیست که وقتی مخالفان آنان به شهر ها و انحصار قدرت رو آوردند، یاد ما برود ملا ربانی با گروهک شر و فساد در لویه جرگه ی قانون اساسی با فهرستی از بازیگران وابسته به ایران و روسیه، زور می زدند با افزایش رقم امضاء، طرح تعدیل نام افغانستان در شرایطی رقم بخورد که پس از آن همه بحران، چنین نیتی برای تداوم بحران بود؛ هرچند گروهک شر و فساد با ارائه ی طرح خجالت آور خود شرمسار شدند، اما حضور نحس آنان در انحصار پُست ها و چپاول دارایی ها در حالی به دهن کجی در برابر غریبان برخاست که از خیرات حضور آنان می خوردند و ابقا می شدند، ولی رشته ی مودت را به تار های ولایت فقیه و حریف به ظاهر پیشین (روس)، بسته بودند.

در طول ۱۷ سال گذشته، رفت و آمدها با توجه بر ایجاد ذهنیت های ضد افغانی، به خصوص ضد پشتونی، مخالفان داخلی کشور را ناامید می سازند که می نگرند با وجود اغماض و ضیاع حقوق بزرگ ترین واقعیت افغانستان (پشتون ها)، دوستان خارجی در

سیاست گذاری های افغانستان، از واقعیت ها چشم پوشی نمی کنند.

حرمان از تغییرات بنیادی خواست گروهک ستمی - سقاوی که با نمونه ی روسی اش (تجاوز شوروی) نیز به یاس مبدل شدند، این قشر را در موقعیت انحصارگر، چپاول کننده و ضایع کننده ی صد ها فرصت مصالحه ی ملی، با گرایش به استخبارات منطقه در سیمایی نشان می دهند که اگر شعور پایین شان، آزمون اعتماد را صفر می سازد، دل خوشی ها در پیوستن به ائتلاف های منطقه یی ضد افغانستان، زمانی به سرخورده گی و سرافکنده گی آنان رسیده اند که دیگر هیچ ادبیاتی قادر به تعمیم غلط فهمی در میان پیروان انحراف نیست.

یادم می آید وقتی معاون بارک اوباما، طالبان را قضیه ای مجزا از القاعده اعلام کرد که دشمنان امریکا نیستند، رسانه های وابسته به گروهک شر و فساد، زور می زدند با تاویل سخنان او، خطر این سیاست را برای عاقبت شوم خودشان، وارونه کنند. افراد وابسته به آنان، ده ها بار در میز گفت و گوی غربیان نشسته اند. نمونه ی روراباکر، اگر استثنای دور از رسمیات امریکا بود، با طرح این که مدعیات گروهک های ضد افغانستان بر اساس اندیشه ی ستمی گری، واقعیت های خراسانی - پارسی اند، با طرد دوستان بین المللی، استفاده ی ابزاری در سطح حکومت را به مصیبت نظام ناکارا و بسیار سیاسی مبدل کردند که هر کی پشتون نباشد، فقط می خورد و چور می کند و این خیانت ها را از برکت خارجی ها نیز می داند.

افت افغانستان در مثال گرایش های افرادی که با تحمیل بر سیستم، هزاران نوع خیانت کردند و اما عاجز از درک موقعیت و سیاست ها، اینک در نوبت تحویل گیری طالبان از سوی ایران و روسیه، به چنان سرخورده گی و سرافکننده گی رسیده اند که توجیه آن در فضای مجازی بیداری فکری، درز و شقاق را هرچند به نفع افغانستان، اما در میان آنان انداخته است.

خوانش و نگرش متن و سیمای سرخورده گان و سرافکننده گان، لذت بخش و خوش است. این سقوط کمک می کند در کشوری به تعدیل افکار باطل خویش پردازند که در موضع تاریخ، فرهنگ و حضور سیاسی چهل سال، زمانی که ارزشمندی های شان به صفر تقرب می کنند، بایسته است در تبیین ناهنجاری هایی که می کنیم، به این نتیجه برسند که اگر خیری از حضور سیاسی به اصطلاح هژمونی گروهک ها متصور نیست، حداقل با آن چه به دست آورده اند، ولو ناروا، حرام، زیاده و با اجحاف بر دیگران، در میزان سیاست های بیرونی بدانند که اگر روزی تمویل می شدند و پیروان بیگانه در جهاد و مبارزه ی افغان ها شدند، قیمت آنان نیز چیزی بیش از نرخ مزدوران و مزد بگیرانی نیست که در زمان نیاز استخدام می کنند و نوع سیاسی آن، برپایی محافل، حرکت ها، احزاب و جریان هایی ست که مانند گروهک های داخلی افغانستان، پس از تاریخ مصرف، آب دهن می شوند و برگندی که زده اند، می اندازند.

خوب است در زمینه ای که در هرج و مرج آن، به نان و نوایی رسیده اند، حداقل برای حفظ مادیات ناروا، در حالی به این کشور خیانت نکنند که با تشدید بحران داخلی که بر اساس شعور پایین شان ایجاد می شود در پی آمدی که هر آن صاعقه خواهد شد، از

مفادی محروم نمانند که اگر سهم افغانستان و ملت افغان را نبخشیم، دوستان خارجی باید قبول کنند و پاسخ دهند در کدام بند، فقره و ماده ی دیموکراسی غربی، اجازه است برای ساختار بنیادین و محکم، از مواد و مصالحی استفاده کنند که در کهنه بازار بحران افغانستان، هیچ نامی جز خاین، قاتل، تنظیمی، فاسد، جنایتکار و مزدور ندارند. اگر تاریخ چهار ساله ی حاکمیت ملا ربانی، چیزی بیش از نخبه گان موصوف (بالا) دارد، نشان دهند تا از میان سرافکنده گان کنونی، مشخص کنیم.

سرخورده و سرافکنده، دو مشخصه ی بارز کسانی اند که یاد گرفته اند برای منافع شخصی، قومی، تنظیمی حزبی و بیگانه، افغانستان را فراموش کنند، اما شوکه می شوند که می بینند تعریف منافع بیگانه، تاریخ مصرف آنان را مشخص کرده است.



بیداری

منظور پشتین در منتهای صبوری یک ملت، در پاکستان، صدا شد. تکان این بیداری، زود به اعماق سرزمین هایی سرایت می کند که در تاریخ شبه قاره، اگر جایی برای ننگ و نام باقی مانده بود، بدون شک پشتونخوا بود.

میلیون ها مردم در بند در حصار پاکستان، زمانی بُریدند که در هفتاد سال تاریخ پاکستانی، شان آنان، عقده ی حقارت مزدورانی ست که به افتخار از خدمت نیا و اجداد خویش به انگریز، یاد می کنند.

شارد کد جمهوری اسلامی کذایی، هر چند مفاد مقطعه یی داشت، اما به معنی تداوم رنج های مردمی که بیگانه را نمی خواستند، میلیون ها پشتون و بلوچی را عذاب می دهد که می بینند در نوبت سیاسی جمهوری اسلامی، پذیرفته نمی شوند.

وقتی امواج خروشان حامیان پشتین، پشت پاکستان را به لرزه در آوردند، درک این تکان، فراتر از باور هایی رفت که گمان می شد یک حقیقت تاریخی در یک واحد کذایی، تحلیل رفته است.

نارضایتی و آزرده گی، به جمع جوانی افزود (منظور پشتین) که با داعیه ی برحق قومی، به نام «آرمان» به قربانگاه رفته اند. هراس وارثان انگریز که از آن تجربه ی پلید تاریخ به مکاره گی روباه می مانند، اما در روزگار دهکده ی جهانی، نمی توانند فجایع را کتمان کنند.

دست و پاچه گی در زمانی که در بازار آزاد افغانستان، روی القاعده، طالب و دعش چنه می زنند، صدای تحریک تحفظ

پشتون، مرتجعانی را به خود آورد که به بلندی های افغانستان، چشم دوخته اند.

شهید آرمان لونی در میدانی قربانی داد که شاید بزرگ ترین آزمون واحد سیاسی - کذایی جمهوری به اصطلاح اسلامی پاکستان باشد. ترور مبارزان پشتون و بلوچ، صدایی را خاموش نمی کند که میلیونی شده است.

تشکیل پاکستان و حربه ی اسلام سیاسی، اگر بغرنجی بود که با فاجعه ی تجاوز شوروی به افغانستان، سرنوشت میلیون ها پشتون را مکدر کرد، اما در روزگار تعقل، تکنالوژی و ارتباطات، به اکناف جهان رسیده است. زمان حال ما، با خصوصیت تنویر، از مرز هایی گذشته است که در جغرافیای ما، حتی از حصار سیاه پاکستان می گذرند.

شاگردان متعصب مکتب انگریز در هفتاد سال واحد سیاسی پاکستان، هفتاد بار تحول کرده اند و توان ندارند در سلاخ خانه ای که به نام جمهوری به اصطلاح اسلامی ساخته اند، تمام ستم رسیده گان را هلاک کنند.

شهادت آرمان لونی، روی رگ های عصب میلیون ها پشتون و بلوچ، صورت گرفته است. شک نداریم که منظور پشتین، آخرین هدف ترور خواهد بود، اما آرمان های داعیه ی برحق در روزگار جهانی شدن، درد های مردمی را مداوا می کند که کار خود شان را کرده اند.

آزرده گی از ستم ملی پاکستان، مردم را بیدار کرده است. پشتون های جغرافیای ستم، هر چند در جبر تاریخی، در حصار هویتی

مانده اند که ریشه ندارد، اما هفتاد سال پس از تزویر سیاسی، کاسه ی صبر ندارند.

سعی مذبوحانه برای حذف جوانان شجاع پشتون و بلوچ که پاکستان را سرنوشت مکدر خویش می شمارند، صدایی را خاموش نمی کند که میلیونی شده است. حامیان منظور پشتین در فراسوی مرزهای افغانی نیز بسیج می شوند.

در تنازع چهل سال بحران افغانستان که از اجحاف بر پشتونخوا نیز منشه می گیرد، افق هایی به چشم می خورند که نباید در نبايسته های ملاحظه ی سیاسی از وحدت غافل شد.

آرمان افغانستان بزرگ، اگر فقط ایده ی شریف میلیون ها مردم است، روزنه ی این حقیقت بزرگ نیز می شود که هویت مشترک، میلیون ها مردمی را تشویق می کند که با درک همدیگر، خانه بسازند. این خانه، سیاسی یا فرهنگی، اما روی ارزش هایی استوار است که مردم از شناخت یکدیگر یافته اند.

در قربانگاه نو، شهادت آزادی خواهان، فراتر از شهادت آرمان لونی نیز خونین خواهد شد، اما در زمینه ی سرخ آن، مردمی تحریک می شوند که در دومین تجربه ی بزرگ تاریخ پشتون ها و بلوچ ها در واحد کذایی جمهوری اسلامی پاکستان، تحریک تحفظ آنان شده است. آرمان لونی، آرمان میلیون ها مردمی ست که در درس های شهادت، بیشتر می آموزند.

تنگنای بازیگران سياهکار سیاسی در جغرافیایی که ارمغان هفتاد سال تاریخ آن، حتی کسب درآمد از شان میلیون های مردمی ست که مجبور شدند در حصار پاکستان بمانند، وارثان مکتب انگریز را راحت نمی گذارد.

بیش از دو قرن سلطه ی سیاه انگلیس در هند، اما ارثی نشد که گمان کرده بودند از تجربه ی جغرافیایی که به اصطلاح زوال آفتاب نداشت، شبه قاره را حفظ می کنند. وقتی استادان مکتب سیاه با دانش استعمار بخش های دنیا، در مانده از هند خارج شدند، به یقین که تقلای شاگردان وفادار نیز به جایی نمی رسد.

اگر افغانستان خونین در بحران تحمیلی دست و پا نمی زد و اگر اخوانیسم سیاسی، فرزندان ما را در گرو آی.اس.آی دشمن جان مردم ما نمی ساخت، شاگردان وفادار مکتب سیاه استعمار، با کدام دست آویز دیگر اجحاف می کردند تا میلیون ها مردمی که نمی دانند «پاکستانی یعنی چه؟»، مجبور نباشند در زمینه ای بمانند که در جغرافیای به اصطلاح اسلامی، حتی از فرزندان شان تحفه گرفت تا پس از تحمیل مکتب های اجباری، وقتی در تاجر پخته شدند، هدایای گرانبهای زندان گوانتانامو باشند.

مردم، بیدار شده اند! طنین صدای بلندی که از تحریک تحفظ پشتون برخاسته است، از عقبایی منشه می یابد که در بستر هفتاد سال، هرگز راحت نبوده است. میلیون ها مردمی که بیدار اند، میلیون ها صدای دیگر اند که هرگز از آرمان لونی ها، عدول نخواهند کرد.

ما در بیداری های جغرافیای همبهاران خویش، به دقت می نگریم که اگر در واحد کذایی، جایی برای عدل و احترام مانده باشد، آزمون شاگردان وفادار مکتب استعمار را فرصت می دهد با پایان غایله ی بدترین درآمد های سیاسی، دیگر روی زنده گی میلیون ها مردمی قمار نزنند که خیلی «بیدار» شده اند.

دو و نيم قرن تسلط استادان، خروج سرافکنده از ملکي بود که گمان کرده بودند از مدرک استعمار ملت ها و مردمان، آنان را به آسایش های جاودانه ی هند می رساند. بنا بر این، چه تضمینی وجود دارد که شاگردان رو سیاه که فقط در تراژیدی افغان ها، مایه دارند، بتوانند مردمی را اسیر نگه دارند که به استادان شان «نه» گفته بودند؟

شهادت آرمان لونی، اگر رویداد غم انگیز ضیاع انسانی ست، ذهنیت می سازد که هراس از عدالت خواهی های مردم، هنوز هم ستمگرانی را بیدار نکرده است که فکر می کنند با نیرنگ تشکیل پاکستان (اسلام سیاسی)، می توانند مردم را فریب دهند.

دو و نيم قرن استعمار انگلیس، جای خالی باور هایی بود که متجاوزان بیگانه در هند از یاد برده بودند. هفتاد سال استعمار پنجابی در روزگار دهکده ی جهانی که اخبار موش های گدام دال پرویز مشرف را نیز بروز می کنند، در فراسوی پاکستان، به مردمی نیز رسیده است که با هر گام و هر اثر آرمان ها، تحریک می شوند. ما در عصر آگاهی ها زنده گی می کنیم. شهادت آرمان لونی، تسلیت باد!



مردم، خشمگین اند!

در تنگنای زنده گی، فشرده می شویم. نان، آب و خانه ی ما را گرفتند؛ کم نبود، حالا از نفس نیز افتیده ایم. حالت بی زاری توام با خشونت مرا می خورد. مردم، چه گونه منقلب می شوند و در خروش خشم آنان، حاکمیت ها و رهبران، چه گونه زیر پا شده اند؟ به این درک، نزدیک می شویم.

اعتماد ما به بازیگران سیاسی، ارمغان هرج و مرج بیشتر است. مثل این می ماند که کار ما، تایید هر کس و ناکسی ست که با ساخت دوسیه و شجره نامه، مردم را در گیر مرور گذشته ای می کنند که در هیچ کجایش، پس منظر آنان، تاریخ تجربیات کاری خوب ندارد. می آیند و می روند و از ما طلب رای می کنند. وسیله ی وصل ما با حکومتداران، چند نوبت اعتماد آراست.

خبر های کذایی زیادی را شنیده بودیم که شهر های ما را از وجود مواعی پاک سازی می کنند که در همه جا، شبیه قلاع معروف کابل شده اند. با این تفاوت که حضور جامعه ی جهانی، تکنالوژی عمران بین المللی را به ارمغان آورده است. به جای گل و پخسه ی وطنی، از سیخ و سمنت، مانع می سازند.

طی یک سال اخیر، مثل این که کار های قبلی را فراموش کرده باشند، به اندازه ای به حجم مواع سمنتی شهر کابل افزوده اند که به گونه ی فجیع، جلو تردد مردم را می گیرند.

تهدیدات امنیتی بزرگ و کوچک، مجموعه یا حلقه ای را که در تباری با ارگان های امنیتی کار می کنند، به تجارت ستر ادارات، جاده ها و افرادی وامی دارند تا ضعف های فاحش سکتور امنیتی بیشتر به نمایش گذاشته شوند.

اگر این همه ادعای توان مندی درست است، چرا فضای تردد و تنفس مردم را تنگ می سازند؟ در کجا پنهان می شوند؟ عقب سمنت ها! پس سرنوشت و تحفظ مردم چه می شود؟ یا این که مردم، فقط گوسفند استند؟

فاصله ی ما از دولت، به چند فرسخی رسیده است. نمی دانم چه کسانی تصمیم می گیرند؟ در شهر کابل در ازدحام مناطق مرکزی که انباشته از مراکز تجاری، ساحات قدیمی مسکونی و ادارات دولتی اند، هر کجا که فضای بازی به چشم بخورد، همه روزه با هزاران تن موانع سمنتی، حصار کشی می کنند. در چهار راه پشتونستان، مردم در تنگنای مکان، روز تا روز دور حلقه ی چهار راه فشرده تر می شوند.

هراس از عدم کفایه، شماری را به تلاش انداخته است که با سمنت کاری شهر، به دغم خود شان به امنیت بیافزایند. در این کار، تفکیک مناطق و کجا هایی که مورد حمله قرار بگیرند، مد نظر نیست. هر جا فضای باز بیایند، سمنت می گذارند.

چند ماه قبل از چهار راه پشتونستان تا چهار راه سرای شمالی را با ۲۰ یا ۴۰ افغانی طی می کردم، اما حالا موتر های دربستی با کرایه ی ۲۰۰، ۲۵۰ یا ۳۰۰ افغانی، حاضر نمی شوند به این مسیر بروند. با پیمودن فاصله ای تا چهار راه ملک اصغر، صدارت یا چهار راه انصاری، آن هم فقط به موتر «دربستی» می رسیم.

احاطه ی وزارت مخابرات با موانع جدیدی که به نام گلدان گذاشته اند و با جلو آوردن دیوار های سمنتی که جلوتر از دیوار های احاطه ی وزارت قرار دارند، پیاده رو را به حد عبور یک تن در آورده اند. برای آن که همه چیز را ساده وانمود کرده باشند، از جوانان هنرمند افغان که نقاش استند، دعوت می کنند حصار های

سمنتی را نقاشی کنند. شباهت این منظره، بی شباهت به پناهگاه های اتومی نیست.

در اوایل حمله ی امریکا به افغانستان، مردم، نگرانی داشتند که حضور بن لادن، به قیمت جان شان تمام نشود؛ زیرا شایع شده بود که به زودی با بمب اتومی امریکا، رو به رو می شوند.

بی زاری توام با خشونت، کاسه ی صبر مردم را لبریز کرده است. مرکز شهر که محل تردد جمع کثیری از اهالی پایخت است، به اثر تنگنای جا، ساعت ها همه را درد سر می دهد. هنوز از برف و بوران خبری نیست، زنان و دختران مردم از ۴ عصر الی ۸ شب در ایستگاه های مرکزی شهر منتظر می مانند تا موتر بیابند.

وقتی این سطور را می نویسم، از شدت ناراحتی بی میل نیستم چند فُحش خواهر و مادر دار به مسوولان حواله کنم. آخر کدام حیوان تصمیم می گیرد؟ با این همه مدعی عقل و منطق، یکی نیست بیاید و مشاهده کند که سمنت کاری شهر، نمی تواند جلو درز هایی را بگیرد که با ضعف مدیریت، نصف مملکت، جغرافیای حاکمیت مخالفان شده است.

همه جا سمنت چیده اند. احاطه ی وزارت دفاع که از داخل نیز حیاط کلان دارد، به اندازه ای بزرگ شده است که در کنار اشغال پیاده رو، نصف جاده ی برج ساعت تا زیارت ابوالفضل را می گیرد.

در جا هایی که ادارات امنیتی قرار دارند، چهره های نگهبانان و پاسبان به مشکل رویت می شود. عموماً روی یک دیوار سمنتی بزرگ که خود به یک احاطه ی مربع سمنتی دیگر منتهی می شود، یکی با کلاه و تفنگ، از عقب یک پرده ی جالی، مردم را

نظاره می کند. در واقع این ما استیم که آزاد می گردیم. مسوولان امنیتی ما بیش از هر کسی احساس ناامنی می کنند. اگر به قسم معمول تحلیل سیاسی - اجتماعی این بدبختی ها پردازم، عقده های ما به قصر سفید می رسند، اما به این بسنده می کنم که تصمیم گیرنده گان و مجریان، از مردم دفاع می کنند یا از خود شان؟

مردم ما در میان موانع سمندی، مانند یتیمانی استند که فقط وظیفه دارند رای بدهند و حمایت کنند. این همه هیاهو، نظام، حکومت و مسوولان، برای چیستند؟ خوب، معلوم است که باید به نیازهای مردم پاسخ بگویند؛ مردمی که در حصارهای سمندی خورد و افسرده می شوند.

نمی دانم شاید سناریوی تازه در کار است! آهسته و بدون سر و صدا، اطراف خویش را حصار می بندند. خدا کند خیانت دیگری در کار نباشد! از چه می ترسند و چه را پنهان می کنند؟

هر روز در صف هموطنان مستضعف، مظلوم و درمانده ی ما، به عنوان کسی که وجداناً درد های آنان را شرح می دهد، منقلب می شوم. حالت تکرار، یکنواخت و زجر دهنده که فقط زیاد می شود. واقعاً اسفبار است که کسی به این نمایشگاه یاس، اندوه و خشم توجه نمی کند. فتنه هایی که به همه چیز آتش می زنند، از شرر اجتماعی برخاسته اند.

عذاب در عذاب، مردم را خشمگین می سازد. تا دیر نشده، بجنید! هر کی در این جا خیال اقتدار کند، ناگزیر است هول ماحولش را بپذیرد. در عقب سمت ها و سنگر ها، فاصله از مردم، به فرسخ ها رسیده است. بهتر است از «بحران عدم اعتماد» بگوییم!

شرح تصاویر:

نمونه های از هزاران موانع سمتی شهر کابل.



پیکره ی بی سر

جامعه ی پشتون ها، از زمانی که حضور شکوهند و محسوس تاریخی را در بیش از ۶۰۰ سال تاکنون، تداوم بخشیده است، از مزایای آن حاکمیت ها و رهبران خویش نیز مستفید شده اند که نه فقط پشتون، بل همه پذیر بودند.

پس از شهادت محمد داوود، مردم ما مانند پیکره ی بی سر، در حالی که بخش قابل ملاحظه جوامع اقلیت ها تحت چتر تنظیم ها و احزاب چپی و راستی منسجم و جهت خواسته های قومی بسیج می شدند، در خلای رهبری قومی قرار گرفتند. آنان با تعهدات میان تهی و ناشی از بدفهمی و اشتباهات هر دو جانب چپی و راستی، در جایی افول کردند که رفقای کمونیست (خلقی)، بدون کمترین زمینه های اجتماعی، با حماقت تمام، سهم و دارایی های قوم خویش را نیز بخشش می کردند.

رفقای خلقی با تیشه به ریشه ی بنیاد های سیاسی و اجتماعی ما، با شورویان، ستمیان و پرچمیان، خیانت های هایش را توجیه کرده اند. متأسفانه جناح دیگر با فرورفتن در اعماق اخوانیسم سیاسی (در واقع تروریسم بین المللی) و تعهداتی که آنان را ناگزیر و حتی غافل می کردند بخشی از مردمان زیر لوای شان، بخشی از جامعه ی پشتون های افغانستان اند و حقوق قومی نیز دارند، به ما آسیب زده اند.

دو جانب چپی و راستی، مردم ما را دچار بلایا ساخته اند. اینک در افول مردمسالاری تورییدی، در جوی که برای اقلیت ها، تنوع رهبری می سازند تا به گونه ای بحث ستیز قومی برای انحصار

گرمتر شود، با چنین رویکرد هایی به بزرگ نمایی محور هایی نیز پرداخته اند که در همه ی آن ها، عداوت با ما به چشم می خورند. روند ستم ملی بالای بزرگترین قوم افغانستان (پشتون ها) و ضیاع حقوق آنان، از شتاب نمانده است. متأسفانه تحمیل حاکمیت های ائتلافی که با پشتوانه ی خارجی به مغز استخوان مملکت رسیده اند، روی اصل پشتون ستیزی نیز استوار می باشند. اگر چنین نباشد، توزیع قدرت به اساس سهمیه ی قومی، هرگز با این انتقادات توأم نمی شد تا با چشم داشت به حقوق اکثریت، بی خانمانی اجتماعی را به نفع مخالفان وسعت بدهند.

این که بستر اجتماعی پشتون های افغانستان به شدت خشن شده است، در نبود رهبری قومی نیز است که تا قبل از هفت ثور، وابسته به شخصیت ها ملی و پشتونی بود. مردم ما را با خلای فکری، به جبهه ی مخالفانی می کشانند که به سهولت با تادیبه ی اسلحه، آنان را قادر می سازند به سوی بی عدالتی ها آتش بگشایند.

نیاز ها برای رهبری واحد قوم پشتون، همانند سر برای این پیکر عظیم اند. با ساخت این تعقل، بیش از همه، توحید ظرفیت های بشری ما جلو تشتت و بحران عظیم فکری را می گیرد؛ زیرا گروهی را مخالفان مسلح و بعضی را مخالفان داخلی به انزوا کشانده اند؛ شماری را جهت منافع دیگران بسیج می کنند و توده های کثیر را در بی خانمانی عظیم قرار داده اند تا با بلا تکلیفی، گوشت دهنه ی هر سلاحی باشند.

در یک زمینه ی مدنی که از کثرت و تنوع قومی کشور یادآوری می شود، شاید تجویز نسخه ی فرد محور، درست به نظر نیاید، اما در جامعه ی ما که زمینه ی مدنی نیز به ابراز وجود ابعاد منفی

انسانی کمک می کند، دیدیم که اگر حول محور تباری گرد نیایم، مردم ما که در گروه های مختلف قبیله یی، شهری، روستایی، ایدئالوژیک، دری زبان، پشتوزبان و جناح های متخاصم سیاسی از چپی به راستی و از شمالی به جنوبی تقسیم می شوند، چنانی که در پس منظر تاریخی از یک بازوی واحد عمل کرده اند، محروم می مانند.

البته ادعاها برای داعیه ی قومی ما کم نیستند، اما مجریان این ادعاها با کمترین آگاهی از تنوع تباری ما و لغزش های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش، بیشتر نماینده گان بخش هایی اند که با چند نفر گردآمده اند. مثلاً دفاع در دایره ی زبان پشتو، میلیون ها پشتون دری زبان یا غیرپشتو زبانی را از احاطه ی وحدت دور می کند که اگر به سطح منطقه توجه کنیم از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تاریخ و تنوع فرهنگی دارند. در بُعد دیگر، عدم لحاظ مذهبی بودن مردم ما، آن فعالان پشتون را دچار مصیبت می کند که هرچند از قوم می گویند، اما طرز برداشت اکثریت مذهبی یا روستایی ما از داعیه ی آنان، به شرک قوم پرستی تعبیر می شود. افزون بر این، توجه بر نزاکت های اجتماعی که در این کشور، در کنار بیش از ۲۰ میلیون پشتون از مجموع سی میلیون افغان، بیش از ۳۰ زبان و ۵۰ قوم دیگر داریم که نه فقط فرهنگ ها و هموطنان شمرده می شوند، بل افغان، برادر، پدر، مادر، خواهر و شرکای زنده گی ما بودند و هستند.

در مثال دیگر، هراس های ناشی از تشتت آرای پشتون ها، به این درک کمک می کند که بر اثر تقسیم آن ها، تضعیف می شویم. محور تباری کمک خواهد کرد مردم ما حول منافع مشترک، اعم از دری زبانان و پشتوزبانان، جوامع روستایی و بخش قابل

ملاحظه ی جامعه ی دینی ما، به ویژه زمانی که سرنوشت افغانستان (انتخابات) در میان است، گردهم آیند تا حداقل در کمترین توقع، برای دشمنان خویش، رای ندهند.

رهبری واحد ما، نباید تنها به مفهوم بسیج پشتون ها برای تامین منافع قومی، بهانه شود. چنان چه آوردم، جامعه ی پشتون های افغانستان با تنوع، خلط و حضور جغرافیایی عظیمی که در ۳۴ ولایت افغانستان دارند، بر اثر ملکیت ها و تعلقات قومی و خویشی با دیگران، بدون غیرپشتون ها به راحتی نخواهند توانست به عدالت اجتماعی برسند؛ اما اگر ذهنیت های غیر پشتونی حاکم باشند و از فرصت های تجاوز بیگانه، استفاده کنند، مردم ما حق دارند تحت رهبری واحد قومی، سمت خود را با درک حقوق انسانی خویش جهت روشن شدن موضع دوست و دشمن، واضح سازند و اجازه ندهند بر اثر شرایط، وقتی فقط بحث انتخابات در میان است، از تفاهم صحبت کنند، اما زمانی که از امتحان گذشتند، دشمنی ها را به نام حقوق، توجیه می کنند.

بارها دیدیم که در خوان ما شریک شدند، اما پس از بُرش آن، از نان ما به نام خویش می خورند. افراد زیادی را می شناسیم که از سوی پشتون ها وارد دولت شده اند و بر ضد ما، سوء استفاده می کنند.

رهبری قومی را در صورتی که جامعه ی افغانستان در کل در مسیر آرامش، رفاه و امن طی طریق کند و نیازی به موانع نباشد، حداقل در شرایط کنونی و مقطعه یی برای رهایی ظرفیت های بشری خویش از چنگال سیاست ها و برنامه های مذمومی می خواهیم

افغان زمين / ۷۵

که زیان آن ها نه فقط ارمغان فقر و اندوه قوم پشتون بوده اند، بل با نبود وحدت فکری همبهاران ما، کشور را تهدید می کنند.



نهال شکسته

(۱۵ عقرب، وداع نادیا انجمن)

روز های چند رقمی، در سال های عذاب، هر کدام از انتساب عزیزانی تشهیر می شوند که در التهاب جامعه ی دچار مرگ، می پندارند چه روزی فرجام است.

ادبیات دری افغانی (سده های اخیر) در لابلای حماسه از لحظه های غمین پُر است؛ مردان و زنانی که در روز های فرجام، یک رقم تاریخ اندوه را رقم می زنند. هیجان احساس که از درک بلند به شیوایی قلم می رسد، نویسنده گان و شاعران افغان را در فراسوی هستی به تاب می آورد.

گسست زنجیر ها، تجدد و شیفته گی از میراث فرهنگی قرون وسطی می برند. در تخلیق ادبی یک قرن اخیر، سروده ها و نگارش ها، اما در اوزان تکفیر و اعتقاد، هنوز درونمایه ی آفرینش هایی می شوند که از «قفس های تنگ»، بیرون می روند. در سرزمین ما، صدایی از غرب (هرات) از پشت کشیده گی های به اصطلاح رنسانس در زبان آشنای دری، گویی رسته از تکرار قلم گذشته گان، شعر را به خدمت گرفته بود.

رسالت نو ادبی که فقط یک قرن از بُرش آن از اوهام شعوبیه می گذرد و با طرد سنت مداحی، به خدمت مردم در آمد، در گونه ای که عالی باشد، عامه را محظوظ می کند. رسم غم ها که با چند هجای کلمات حلقه می شوند، یک بار دیگر با قامت «دخت افغان» از عقب حصار های افتخاراتی گذشت که حتی در خشت و سنگ مدنیت آن، «تنگنا» اصل است.

نادیا انجمن:

ای قدمت چراغ من!
صبح خجسته فال من چشم مرا فراز کن
وین دل دیر خفته را با خیر از نماز کن
پشت حصار حلقه ها سخت به هم فشرده ام
قفل مرا کلید شو وین در بسته باز کن
قمری بی لیاقت رانده ز شاخ شاهی ام
بالب اسم اعظمت با هنرم چو باز کن
نقش و نگار و خال و خط نیست به پا و سر مرا
جامه ز تار عشق ده وز ادبم طراز کن
تار ز هم گسسته گی چنگک به دل نمی زند
از رگ وصل و بسته گی شیوه تازه ساز کن
من ز هجوم پرده ها قبله ز دست داده ام
دیده گمره مرا رو به حریم راز کن
هست من است هست تو، مهر مراد شست تو
حاجت من به دست تو، فارغم از نیاز کن
منزل نور دور و من رهرو جاده شبم
ای قدمت چراغ من فکر ره دراز کن!

نادیا انجمن، نهال شکسته ی ادب دری افغانی در تداعی
سیزدهمین سال وداع، بار دیگر در غم های مردمان این سرزمین،
سکوت غم را می شکند. احساس من از یافت معنی سروده های
دختی که غم را شناخته بود در بازتاب واقعیت هایی شکست که
در ردیف او، نشاید های دیگر، تراژیدی چند رقمی را شاید در
روز های دیگر منسوب کنند.

صحبت از ماضی و رفته، همواره با حس اندوه قرین است، اما در رقم ۱۵ سیزده سال قبل، مجموعه ی بازمانده که در سرشت ادبیات معاصر تنیده می شود؛ تفسیر، تحلیل و اخبار سایه هایی که به نام قید، مانع اند، در برابر کسانی قرار دارند که با مُهر «سياه سر»، سياه بختی، مُهر آماده در پیشانی تقدیر آنان است.

من از نسل نو ام. طیف من، مجموعه ی سرگردان است. اهم و هم ما، پیرامونی ست که در برابر هیچ، هر چه می خواهد. در این تکدر روزگار، ادبیات غم، شاید وسیله ی فشار مضاعف باشد که در برابر هستی ما، خط سرخ می کشد.

نادیا انجمن در تاریخی سرکشید که مجموعه ی سرگردان آن با روان پریشی اجتماع در تناقض ایده ها و باور هایی که به نام همه چیز یاد می شدند، حتی در حد مرز های خانه و کوچه، متفرق می شوند. این برای طیفی که از خاصیت مردانه گی در افت مردینه گی مُرده بودند، در حالی مقرر بود که در حصار خانه های آنان، نفس های زنده گی، موج می زدند.

نادیا انجمن:

عبث

نیست شوقی که زبان باز کنم، از چه بخوانم؟
 من که منفور زمانم، چه بخوانم چه نخوانم
 چه بگویم سخن از شهد، که زهر است به کامم
 وای از مشت ستمگر که بکوبیده دهانم
 نیست غمخوار مرا در همه دنیا که بنازم
 چه بگریم، چه بخندم، چه بمیرم، چه بمانم

من و این کنج اسارت، غم ناکامی و حسرت
 که عبث زاده‌ام و مهر بیاید به دهانم
 دانم ای دل که بهاران بود و موسم عشرت
 من پر بسته چه سازم که پریدن نتوانم
 گرچه دیری ست خموشم، نرود نغمه ز یادم
 زان که هر لحظه به نجوا سخن از دل برهانم
 یاد آن روز گرامی که قفس را بشکافم
 سر برون آرم از این عزلت و مستانه بخوانم
 من نه آن بید ضعیفم که ز هر باد بلرزم
 دخت افغانم و برجاست که دایم به فغانم

آری! دخت افغان. در قافله ی عقب مانده از زمان، محکوم است
 که از آخر بیاید. سیزده سال از مرگ نادیا انجمن می گذرد.
 دستور، ترتیب و سبک او در تاریخ معاصر ادب دری افغانی،
 سوژه ی مدام می مانند. مهم این است که شعر او از خدمت
 کلمات، احساس و عاطفه را از اندرونی آزاد می کند که تا
 رابعه ی بلخی در خون زنان، سهم تاریخ بود. فقط در کوتاهه ی
 ابتکاری که از کنار تکرار دیگران گذشت، شاید در نهایت بیان
 عاطفی، وداع زنده گی، هر چند در نو نهال ادبیات سرزمین ما، اما
 با شکسته گی، درد بیشتر یافته است.

نادیا انجمن نورزایی از پیشه ی قلم، بقیه ی نامه ای را تمام کرد
 که در زمان او، گسترده تر از زنان و دختران قرن ها، التهاب
 حضور اجتماعی و احقاق حق، آنان را به شور می آورد. در این
 دنیای رنگین، همراه پیوند زنده گی مشترک که باید در سنت ما،
 جزو میراث آخرت باشد، ذهنیت ته مانده ای ست که امروز هیچ
 دختر باسواد افغان نمی پذیرد.

افغان زمين / ۸۰

ناديا انجمن؛ نهال اميد هاي يک فرهنگ ديگر که اگر می ماند،
اذهان هزاران ديگر باز می شد تا به خود ارج بگذارند. او را در
اميد هايي جوانه ی نو شکستند. مردانه گی ما نیز جبر حاکم است.
شهلا زلاند؛ آهنگ دخت افغان:

https://youtu.be/A-P3DZ_5JYU

یاد آوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «یک سبد دلهره» از اشعار زنده یاد نادیا
انجمن (پشتون نورزایی) را رایگان دانلود کنید!

<https://www.ketabton.com/book/12576>



حق خویش را بخواهید!

(پشتون ها بخوانند!)

در حاکمیت کمرزی، زمانی که مسئله ی تامین حقوق تبار ما مطرح می شد، ادبیات مورد استفاده ی مغرضان، بهانه ی زعامت و ریاست پشتونی بود. آنان وانمود می کردن چون بالاترین مقام از این قوم است، همین «نقطه ی نیرنگی»، کفایت می کند.

نیاز های جدی و تامین حقوق ما، بخشی از روشنفکران و فعالان پشتون ها را مراقب کرده اند که بر اثر فشار خارجی و وجود سیاست های گوناگون، بخش عمده ی حقوق مردم ما در حالی که با موضع جهادیان ناراض و طالبانی که مخالف حاکمیت استند، ضایع شده است، بهانه ی ریاست جمهوری نیز باعث می شود حقوق ما هدر بروند.

جغرافیای پشتون ها در هر کجای افغانستان که باشد، غم و اندوه را به عنوان سهمی که در عدم تامین حقوق ما، قایل شده اند، حداقل در سالیان دیگر نیز میراث می گذارد. اجحاف در جامعه ی روستایی ما، غم انگیز تر از هر جای دیگر، درک می شود. این آفت اگر از سویی تهدید جدی برای نسل های آینده ی پشتون هاست که از سواد و آگاهی بی بهره خواهند ماند، در سوی دیگر، اکثریت مردم این کشور را در سراشیب سقوط و ناداری، زیر دست کسانی قرار می دهد که با نفوذ و حضور خارجی، کمترین تعهد شان در برابر ملت، ژست مردمانی ست که در کشور ما، از میراث ها و دارایی های خود ما، برای ما خیرات دهند و خواهان شکرگزاری نیز باشند.

به مردم خود پیشنهاد می کنم: در کشوری که چرخه ی هستی اش با توان شما می چرخد، و اراده ی شما، حرف آخر است، فقط به ریاست جمهوری بسنده نکنید! از حق تان نه تنها برای رفاه، بل برای تثبیت و تضمین حضور تاریخی، کنونی و آینده دفاع کنید! کمترین غفلت در حصه ی سهم و حقوق، جایگاه ما را نه فقط به عنوان بزرگ ترین قوم افغانستان، عقب می زند، بل هستی و دارایی مردم را بر باد فنا می دهد.

تجربه ی ۱۷ سال در پیامد رویداد های خونینی که از ۷ ثور آغاز شدند، هشدار دهنده اند. دیگر رفع نیاز فقط با نمونه ای از جنس تکنوکراتان که فقط در زمان ضرورت به آرا و حمایت، عقب دروازه های ما می ایستند، گذشته است.

تنها یک ریاست جمهوری پوشالی، به درد ما نمی خورد! تامین حقوق، نیازها، جلب سرمایه گذاری ها و تداخل قومی به عنوان بزرگ ترین واقعیت این کشور، آرمان های تبار ما استند.

در سالیان اخیر برای اهدای انواع امتیاز به جانیان، جنایتکاران و خاینان، لقب و صفت دادند، اما نمونه ی قبلی به بدترین دشمن مولفانی مبدل شد که از امضای او به هر کجا رسیدند و در تجربه ی این تدوام شرم آور که اکنون با تمام کیفیت تحصیلی به ما پشت کرده است، ما نیز به درس های رسیده ایم که یک ریاست به نام، دیگر ارزشی ندارد.

در حالی که شکستن تابو های گروهک ها، احزاب و جناح های غیرپشتون دخیل در بحران افغانستان، فرض مبارزه ی اجتماعی و سیاسی ماست، نیاز به نمایشاتی نداریم که کسی یا کسانی به نماینده گی از ما، از سهم ما ببرند و پشت کرده به حقوق ما، ژست

بگیرند که گویا شخصیت ملی اند و ایجاب می کند حقوق ما سال های دیگر عقب بیافتند تا در ضیاع آن ها، کسانی شریک جرم این حاکمیت باشند که کاری جز طرد، انحصار، تاراج و اعتراض ندارند.

ما به شکرانه ی اجحاف به قوم، قربانی می دهیم که در این نظام معلق و ناکارا، دیموکراسی داریم و با هتاکی فرهنگ رسانه یی و آزادی فکری آن، باید بپذیریم که خورد و نوش دیگران، گویا موجه اند. با این منش، به سیاهی لشکرهایی مانده شدیم که وظیفه ی شان رسانیدن یک «نمونه» به ارگ است.

تا پایان هر قشون کشی انتخاباتی و حمایتی، توهین می شویم، حقوق ما ضایع می شوند و شاهدانی استیم که پیکره ی زنده ای را مانند که سر ندارد، اما می تپد و در ضیاع هستی او، حیات این کشور در ناعادلانه ترین صورت، به خورد و رفاه کسانی می رود که در پایان حضور ناکام، مانند چرکی از لاشه ی حاکمیت ائتلافی می افتند و ناگهان هزار انواع ضد افغانی می شوند.

۱۷ سال پس از حاکمیت های ائتلافی، ضیاع حقوق ما با فرهنگی تعمیم یافته است که فقط با ریاست چند نمونه، بهانه می سازند و تبار ما، در حالی نفی می شود که بخش بزرگ این حاکمیت، از آن جناح های بحران و خیانت تشکیل شده است که اگر بر ریاست کمیسیون حقوق بشر آن خندید که عضوی از بدترین تنظیم «سال های خون و خیانت جهادی»، به دلکک می ماند، مسخره نیست که تمام جوانب خیانت، تاراج و جنایت، اعضای حاکمیت ننگین تنظیمی با تغییر ظاهر، بانیان دیموکراسی و مدعیان اخلاق و تامین عدالت اجتماعی می شوند!

اگر حضور غیر پشتونی در حاکمیت به نسبت انحصار و دریافت زیاده از حق دیگران است، چرا تماشا کنیم و زیان بینیم که فقط یک رییس نمونه داریم و سهم ما برای تامین حقوق، فقط در گرو ریاست اشخاصی باشد که ما را فداییانی می دانند که باید برای رعایت همتباری، از خوان خود بپریم و در حالی به دهان دیگران بیاندازیم که نیت خیر ندارند.

از همین امروز، مسئله ی حقوق خویش را جدی بگیرید! اگر کسی از گروهکی نمایش رسانه یی می دهد که تا ۵ تای آنان در سهمیه ی کابینه، فرهنگ نشود و از تظاهر حضور خیابانی، تشکیلات ن سازند که در تنوع ابتکار مدنی، یک پی هم، زیاده از حد بخورند و گروه دیگر خط و نشان بکشد که نماینده گی آنان از آن «سنگ زار»، برای تمام افغانستان، کفایت می کند، نباید از گریبان هیچ کسی رها کنیم که برای ریاست و حمایت، ما را می خواهند و اما حقوق ما در میزان معامله و ندانم کاری های آنان، قصه ی مفت سیاست های افغانستان می شوند.

به ویژه در چهار سال اخیر، آخرین میخ ها را به تابوت آرزو های مردم کوبیدند. هیجان و التهاب شایسته سالاری با پشت کردن به حمایت های مردم که در صف های طویل رای دادند، انگشتان شان بُریده شدند و دغدغه ی خاطر قشر تحصیل کرده و فرهنگی ما، دفاع از حکومت بود، به سرخورده گی، خجالت، خشم و آزرده گی مبدل شده اند.

یک مجموعه ی مافیایی، هارتر از گذشته، به ما، مردم ما، تبار ما و حقوق ما پشت کرده است و با تف انداختن به روی همه، برای ما سریال می سازد. سریال تعیینات، هنوز از ماجرا های «سندباد

بحری» (کمال سادات)، ناگفته‌ها دارد که در صد‌ها نمونه‌ی در حال انتظار، کل مردم و حامیان سیاسی، فرهنگی و مدنی را دوره زده‌اند و از حقوق آنان، کودکان‌ستان دولتی ایجاد می‌کنند.

اکنون که قبول طرف مسلح درگیر، جزو اجندای دوستان بین المللی شده است و بخشی از به اصطلاح دست آورد‌های مذکر و مونث تعدیل می‌شود، ظاهر سازی برای مکتب‌ها و «ایدیالوژی‌های وارده»، حکومت را که بی‌شبهت به روز‌های کارمل می‌ماند، تبرئه نمی‌کند.

فقط چند ماه بعد، بار دیگر محتاج ما می‌شوند، اما تا آن زمان، ضمن پوزش از عامه‌ی مردم که با منطق ما توجیه می‌شدند «این‌ها خوب‌اند»، می‌خواهیم حساب و کتاب تان واضح باشند! بار دیگر به زور ما به ارگ خواهند رفت، اما تحفه‌اش حکومت فاسد و پوچی می‌شود که در فرصت دیگر، با پایان تعیینات فمینیسم، «دوجنسه‌ها» را روی کار خواهند آورد.

بهتر است به حال خویش دل بسوزانیم! اگر در منگنه‌ی «بد و بدتر» بار دیگر گیر ماندیم، حداقل برای کسب حقوق خویش تعهد بخواهیم. در سال‌هایی که آینده ندارند، بهتر است از عذاب کودکان، دوجنسه‌ها و فولش‌هایی (فولبرایت‌ها) در امان بمانیم که در برابر انبوه مردمی که از حکومت حمایت کردند، با این همه تحصیل کرده، فرهنگی و اهل این کشور، سرمایه‌های دولتی را ضایع می‌کنند. آنان از مدرک «فولش» (FOOLISH)، به کشور‌هایی می‌روند که آمده بودند. وای به حال ما که در گند آنان دست و پا بزنیم!

چهار سال انتظار برای مشارکت در نظام، به چهار سال اخذ ریا، توهین و فریب می‌ماند. حکومت ناکارا از تریبون تزویر، به شعور

ملت توهین می کند. رفتن به ارگ همان و پشت کردن به ما،
همان!

و اما با توانی که به مردم تفهیم کردیم، منطق آوردیم و ذهنیت
بخشیدیم، از دولت حمایت کنند، با تمام کیفیت همان توان از حق
خویش دفاع می کنیم و نیز مردم را در برابر بی خاصیت هایی
بسیج خواهیم کرد که بار دیگر محتاج ما می شوند!



امان افغان

«ملت عزیز و باوفای من!

به مناسبت ختم سفر چندماهه ی من و اجرا آتی که برای ترقیات شما شده بود و برای بازپرسی احوالات شما فرزندان عزیز، لازم دیدیم که از هر اکناف مملکت، و کلای شما را احضار کرده، لوی جرگه را منعقد و امورات آتیه ی دولت را تحت نظر دقت گرفته، به استشاره و استصواب و کلای ملت عزیز خود، قرار های نافع و لازمه را برای آرامی و رفاه ملت و ترقی وطن محبوب خود بدسیم و به این وسیله اشتیاق قلبی خود مان را که به دیدار شما اولاد های دلاور خود داشتیم تسکین نماییم. اینک تمام و کلای شما رسیدند و از دیدار خود شان فرحت بی اندازه ی قلبی به من بخشیدند.

فرزندان عزیز!

امروز بحمدالله ما دوره ی ترقیات ابتداییه ی ده ساله ی خود را با کمال کامیابی طی کردیم. من از اطاعت و فداکاری شما، از جهد و هم آهنگی شما، از غیرت و همت شما، از صمیم دل رضایت و مسرت دارم. ما امروز در صحنه ی مبارزه ی سعی و عمل دوره ی دوم ترقیات مملکت، داخل شده ایم. ما باید با دل و دماغ قوی و با تحمل و شکیبایی که مخصوص فطرت افغانان شجاع است، از همه گونه زحماتی که در راه ترقیات وطن مقدس افغان پیش آید، پذیرایی کنیم.

طوری که به شما میرهن شده، من ابدأً از خدمات ملت عزیز خود خسته نمی شوم. عشق قلبی من، آرمان و آرزوی یگانه ی من، حاصل حیات و زنده گانی من، فقط تعالی ملت محبوب و وطن

مقدس من است. در این راه، عزم من متزلزل نمی شود، ولو با هر قدر مشکلات دچار شوم، هیچ گونه مدح و ثنا، هیچ قسم لوم و توییح، اثری به من نمی کند و مرا از فکر ترقیات و سربلندی شما باز داشته نمی تواند. پس نظر به عزم راسخ و قوت قلبی که برای خدمات و ترقیات شما در خود مشاهده می کنم و نسبت به اعتماد و شوقی که بر وفاداری و مردانه گی و وطن دوستی و صداقت شما اولادان غیور خود دارم، بعون الله تعالی تکیه کرده به شما اطمینان می دهم که: با مظفریت فوق العاده و ترقیات درخشان، دوره ی دوم مساعی خود را خاتمه خواهیم داد و یک بار دیگر ثابت خواهیم نمود که: نژاد پُر افتخار افغان بر هر گونه عایق و حایلی که سد باب ترقیات افغانستان شدن بخواهد، غالب می شود.» (جزوه ی به ملت عزیزم، تمهید شاه امان الله در تدویر لویه جرگه ی سال ۱۹۲۹م)

این تمهید، جهت تدویر جرگه ای بود که امان افغان، پس از بازگشت از سفر طولانی خارج از کشور، خطاب به مردم، ارائه کرده بود. تداعی شخصیت شاه امان الله، همیشه با انگیزش حس عاطفی ما توأم است. در نوع ادبیات خاص او، محبت سرشار به مردم، وطن و آروزی قلبی پیشرفت و رفاه، هنوز هم به افغان ها انگیزه می بخشند که عقب نروند.

نود سال پس از سقوط امانی، اما هرچه از مفاهیم حُریت سیاسی، جهش مدنی و رو به جلو معاصر طرح می شوند، به گونه ای تکرار خوش برداشت هایی اند که در سلطنت اعلی حضرت شاه امان الله (رح) شکل گرفتند. این گونه، هرچند در بستر مبارزات طولانی مردم ما از ۵ سده بدین سو، گذشته دارد، اما نوع عصری (مدرن) به

تعمیم ذهنیت‌هایی انجامید که می‌شود گفت مقطعه‌ی امانی، افغانستان را به جلوی رهنمون شد که سال‌ها بعد، پس از توحش سیاسی هشت‌ثور، انحصارات ملایان و تهدیدات بنیادگرایی مذهبی نیز اما فاصله گرفتن از تحجر و سنت زده‌گی‌های غیر تعریف شده، آرزوی قلبی هر افغان است.

در روزهای مناسبی که گاه تکرار خواسته‌های سیاسی، اصل قضیه را ملال می‌کند، اکثراً از شاه امان‌الله و ۲۸ اسد(شکستن حصار و تحقیر استعمار) در جنبه‌هایی که در رژیم‌های مختلف، به تبع ایدیالوژی‌ها برجسته می‌شدند و این رویکرد به سنت جناح‌هایی مبدل شده است که هریک به میل خویش، شخصیت و سلطنت شاه امان‌الله را بازخوانی می‌کنند، یاد می‌شود.

باری باز برای ارج و ارجحیت شخصیت و سلطنت شاه امان‌الله(رح)، اما با رویکرد تجدید تاریخی، به یک بازخوانی دیگر رو می‌کنم تا ثبات پایه‌های تاریخی جهش مدنی و سیاسی ما در تبلور شخصیت امان‌افغان، تبیین کند: همیشه خوانی تاریخ و باورهای شاه امان‌الله، چه قدر به نفس آمال رفاه و داعیه‌ی مدنی مردم ما مرتبط است. این مثال(شاه امان‌الله) نماد تاریخی آن جهش سیاسی و مدنی است که با دست‌آویز آن نیز به خواسته‌ها و اولویت‌های مدنی، سیاسی و اساسی خود می‌پردازیم.

مرحوم لودویک آدمک، رنسانس فرهنگی و رسانه‌یی معاصر افغانستان را بدون علامه طرزی، ناممکن می‌دانست. به مصداق این برداشت، خوانش زمینه‌ی سیاسی، مدنی و رفاهی افغان‌ها بدون شاه امان‌الله(رح)، اگر ناممکن نباشد، ناقص است.

ارزش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک شهزاده در جنبش مشروطیت:

اعلی حضرت شاه امان الله در دامان پدر و مادری رشد یافت که به تعبیر کنونی، شخصیت های اول افغانستان شمرده می شدند. میراث تاریخی اعلی حضرت امیر عبدالرحمن (رح)، زمینه ی سیاسی اعلی حضرت شهید حبیب الله خان (رح) را ثبات بخشیده بود. پدر شاه امان الله در زمینه ای که خود مبتکر بسیاری از عناصر مدنی، فرهنگی و رسانه یی آن بود، در روشنگری هایی که به راحتی وارد حیات خلوت سلطنت می شدند، به گونه ای باعث شده بود (جلب توجه) تا امان الله از این طریق نیز عضو جنبش مشروطیت شود.

می شود گفت طرح های انکشافی، عمرانی و رسانه یی اعلی حضرت امیر حبیب الله خان (رح)، به اندازه ای خوب بودند که هر چند تعمیم آن ها به توطئه ی ترور خودش انجامید، اما آن مرد معزز، مسوولیت های وجدانی و میهنی اش را فراموش نکرد.

رسمیت معارف عصری و علاقه ی مفرط شاه به عمران و فرهنگ، به خصوص کتاب، بدون شک بر روش ها و علایقی اثر گذاشتند که بعداً در سلطنت امانی، به جهش عظیم رو به جلو مدنی و رفاهی مبدل شدند. یعنی زمینه های از قبل فراهم شده، امان افغان را به فعال ترین عضو جنبش مشروطیت، مبدل ساختند.

سلطنت شاه امان الله را می توان بزرگ ترین دست آورد جنبش مشروطیت افغانستان دانست؛ تحرکی که مایل بود کشور ما به توسعه ی عمرانی، انکشافی و اقتصادی رو آورد.

سلطنت یک عضو فعال جنبش مشروطیت:

تعمیم مفاهیم مدرن فرهنگی، رسانه یی و مدنی در مقاطعی که باعث تغییر و تحول بنیادین شده اند، در نمونه های تاریخی در

کشور های اسلامی، در ترکیه با مصطفی کمال آتاترک، در ایران با رضا خان پهلوی، در کشور های آسیای میانه به وسیله ی اتحاد شوروی و در سایر نقاط با تسریع خیزش های ناسیونالیستی و سوسیالیستی نیز صورت پذیرفته اند. در نمونه های دیکتاتورشیپ، شخصیت هایی مانند صدام حسین در عراق و معمرالقذافی در لیبیا، بدون اعلام باور های بسیار مقید چپی و راستی، مردم را از مزایای رویکرد رو به جلو دولتی، مستفید کرده اند.

در افغانستان، گرایش های یک شهزاده به رفاه اجتماعی که بعداً در کسوت شخص اول مملکت ظاهر شد، موهبت هایی بودند که مردم ما به آن ها رسیده اند؛ هرچند زمینه های آن ها حتی در زمانی که سید جمال الدین افغان در دربار شاهان افغانستان، ریفورم می داد، گذشته دارد، اما در سلطنت امانی به مشی اساسی دولت تبدیل می شوند.

قرار گرفتن جنبش مشروطیت در راس قدرت که با شاه امان الله (رح) تمثیل می شد، به تسریع روندی انجامید که پس از سقوط امانی نیز تغییر در همه عرصه ها، وقتی آن تاریخ را بازخوانی می کنیم، اساس بسیاری از حرکات مدنی، فرهنگی و رسانه یی کنونی ست.

تمثیل خواسته های جنبش ملی مشروطیت افغانان ها که از تمام اقوام عضو داشت، سلطنت امانی را به سمبول تاریخی ما مبدل می سازد. مزیت سلطنت یک عضو فعال جنبش مشروطیت باعث شد، طرح های کلان تحول، هرچند بسیاری تطبیق نیافتند، اما به آمالی مبدل شوند که در حاکمیت های بعدی، جزو جداناپذیر مشی دولت ها جهت تغییر مثبت، انکشاف و خدمات عامه باشند.

نقش تاریخی اعلیٰ حضرت شاه امان الله (رح)، تنها منحصر به افغان جسوری نیست که استعمار را تحقیر کرد و به مردم رو آورد. مفاهیم مدنی، فرهنگی و رسانه‌یی تعمیم یافته در سلطنت او، افغانستان را از گذشته‌ای سوا کردند که در باورهای عامه‌ی مردم، خوانش یک سویه‌ی باورها، با وجود مفاهیم عصری حاکمیت، فرهنگ و رسانه که از سلطنت مرحوم امیر شیر علی خان قوام یافتند و در تمام حاکمیت‌های امیر عبدالرحمن خان و حبیب الله خان، هرچند با رعایت بیش از حد دینیات، اما تقویت می‌یافتند، جامعه را بی موازنه ساخته بود.

تعمیم ذهنیت‌های ارزش‌نقش زنان و دختران افغان، فرهنگ و سیاست نو، نظام‌های دیموکراتیک که با شورا حمایت می‌شوند و آن چه از بازخوانی قابل وصف جهش مدنی زمان شاه امان الله (رح) می‌دانیم، ارزش حضور تاریخی او را در مقطعه‌ای که باید ابراز وجود می‌کرد، مهم می‌سازند.

نود سال پس از «تراژیدی سقوط امانی»، اما اکثر مفاهیم انسانی آزادی‌های فردی، کار رسانه‌یی، فعالیت فرهنگی و احترام به حضور زنان، با تداعی شخصیت و سلطنت شاه امان الله (رح)، نوستالژیک می‌شوند. بنا بر این، یادمان او، نه فقط تکرار خوش توارد جدید سیاسی افغانستان است، بل همواره باعث می‌شود با جان کلام آن، به اولویت‌ها و آرمان‌هایی ارج بگذاریم که امروزه نیازهای اساسی افغانان به خاطر رسیدن به زنده‌گی آرام، مرفه، با وقار و با عزت می‌باشد.



پایه های لرزان

تشبیه پایه های لرزان، بی شباهت به پایه های سیستم است. منظور افراد و اشخاصی است که تیم سیاسی حکومت کنونی را می سازند؛ هرچند تظاهر به اراده ی سیاسی، مسوولان را به نمادگرایی رسانه یی کشانده، اما تلاش ها برای احاطه ی سیستم، شبیه پایه های لرزانی است که سعی می کنند با انبوه سازی، از ارتعاش آن ها بکاهند.

فکر می شود مشی نادرست حکومتداران کنونی، آنان را هراسان کرده، اما این افاده به این معنی نیست که خود متوجه چنین مسئله ای شده اند. عموماً در به دنبال فرصت، از هیاهوی رسانه یی تا جهت کمپاین ها، تیمی که روی شانس ها، امید ها و فرصت های مردم پا گذاشت، از این نیز می ترسند که پرستیژ گروهی کاهش یافته است که برای اولین بار در تاریخ افغانستان، منحصر به فرد، ولو به حد یک شخص، دانسته می شد.

عوامل بیرون حکومت، چه در سطح فشار های تنازع داخلی، چه به سطح تماس های بیرونی، متاسفانه به گونه ای موثر واقع نمی شوند که با درک آن ها، عدم انعطاف حکومت کنونی، وضعیت را خراب تر نکند.

در حالی که صلح، به غایه ی اصلی افغان ها مبدل شده است، صحبت از آرایش نظامی در جوی که طرف مهم حمایت از افغانستان یا امریکا، به تفاهم رو آورده است، حکومت را در تنگنای دیگری نیز خورد خواهد کرد که بدون محاسبه، از حمایت های خارجی، توقع دارد.

آن چه در این میان بسیار مهم می باشد، همسویی سیاست های دولت با جامعه ی جهانی، به ویژه ایالات متحده ی امریکاست. این همسویی به حکومتداران کمک می کند، حداقل با وقایه ی خویش در برابر تبعاتی که پی آمدهای صلح دارند، به گونه ای منزوی نشود که از حالا آنان را هراسان می سازد.

با وجود نارضایتی ها، تیم حاکم کنونی با وقوف از درون مشکلات، می تواند در حکومتی سهم بگیرد که از رهگذر افاده ی آن ها، آن چه قرار است در آینده، برنامه های رفاهی شوند، از آسیب های بیشتر در امان بمانند.

ارتعاش سیاسی، افزون بر رییس جمهور در سطوح مختلف حکومت، سرایت کرده است؛ هرچند استند افرادی که با محافظه کاری، سعی می کنند از عوارض منش سلیقه یی کنار بمانند، اما اصرار حکومتداران که روی وفاداری حساس است، به گونه ای باعث شده، تعداد زیادتری در گیر سلاقی شوند.

حساسیت های بی جا و بدتر از همه غیر منطقی در قبال رویداد هایی که با وزنه ها و توجیحات مختلف رونما می شوند، دولت را از تعقلی که لازم است، دورتر می سازند. در چنین حال و هوایی که ارتعاش سیاسی، راس حکومت را دربر گرفته، این نگرانی را بیشتر خواهند ساخت که با تداوم خودشیفته گی یا اصرار بر بقا، امکانات دولتی، به گونه ای ضایع شوند که مثلاً در قبال پروسه ی صلح، سبوتاز حکومتی، نمایان تر می شود.

هشدار و مراقبت، لازمه های درک عمومی جامعه ی افغانی اند، زیرا صورت حال تنازع، روش ها و فرهنگ سازی ها، ابعادی دارند که بایسته است در میزان منافع، دست آورد ها و حیات مدنی

ما، نباید از چشم بیافتند. به این دلیل، پذیرش صلح را به معنی
و خوب شرایط بهتر می پذیریم.

شاید شماری با رفتار خاص، به ابعاد موضوع، توجه نداشته باشند.
سوء رفتار در افراد و اشخاصی دیده می شود که معاضدت با تیم
حاکم را از کل سیستم، مجزای نمی سازند. منطق ما این است که
باید با اصلاحات، جلو کسانی را بگیریم که دیگر موثریت ندارند؛
نه این که به نام صلح، نظامی را تضعیف کنیم که به سختی احیاء
شده است. تداوم این منطق، ایجاب می کند اصرار کنیم، پروسه ی
صلح با بدیلی توأم شود که افزون بر تامین امنیت، نوع ریفورم
سیاسی بدیل می شود.

سعی کنیم از ریزش پایه های لرزان حکومت، جلوگیری کنیم. این
مامول، با بدیل افراد و اشخاص راس، قوام می یابد.



رهبري هستريک

سخنراني ها، فلم ها و تصاویر زياد دكتور غني را ديده ايم. او در اکثر آن ها، به عنوان شخص عصبي مزاج، پرخاشگر و تندخو به نظر مي رسد. بخشي از اين کنش هاي رييس جمهور، اگر به اثر برداشت او از مسایل است، اما اکثراً ناشی از طبيعت او می باشد. دكتور غني، قبل از اين که در زمينه ی حاکمیت حامد کرزی شناخته شود، اصلاً محسوس نبود.

داستان ها و بالاخره روايت هايی از شيوه ی برخورد مردی که به اصطلاح تر و خشک را می سوزاند، از اوانی که دكتور غني در رده های دولتي ظاهر شد، میان همه تبادل می شدند.

وزارت ماليه و رياست پوهنتون کابل، دو نهادی اند که از کارکرد هاي دكتور غني، بیشتر به یاد می مانند؛ هرچند در پوهنتون کابل، مدت زيادی نماند، اما کارنامه ی او در وزارت ماليه، تعداد زيادی را آزرده ساخت.

عموماً عصبانيت بی حد دكتور غني که به اثر درگيري او با بیماری سرطان به وجود آمده، با وجود تداوی، اثرات زيادی بر سلامت جسمی او گذاشته است. افزون بر اين، مقام تفکر دوم که به گونه ی رسانه یی، همه را غافلگیر ساخت، او را به شخصیتی مبدل می سازد تا از هر دو رهگذر، انعطاف نداشته باشد.

اعتماد به نفس بیش از حد که گویا پدیده ی «ابرنخبه» واقع شده است، بسیاری را از تنقیدی حذر داد که بایسته بود دریغ نمی کردند؛ هرچند واکنش دكتور غني به انتقادات، از مهارت هايی بهره می برد که او را قادر ساخته اند در جو تبلیغاتی، مسایل را منحرف کنند. مثلاً در جواب خبرنگاری که گفته بود قدرت را

انحصار کرده است، با نمایش طول و تفصیل دولتی و کمیسیون ها، وانمود می کند که در چنین ساختاری که صدها تن در راس قرار دارند، ادعای انحصار مخالفان، نادرست است.

یکی از اقارب من (مرحوم داکتر لیث نوابی) که بی هیچ شائبه ای از زمانی که دکتور غنی در دومین انتخابات ریاست جمهوری با حامد کرزی، پس از داکتر بشر دوست، کم آورد با او همکاری کرده بود و متأسفانه پس از رسیدن متفکر دوم به قدرت، در جمع صدها تن نخبه گانی که در تیم تحول و تداوم با دکتور غنی، صادقانه کمک کرده بودند، در نخست توهین و بعد طرد می شوند، خاطراتی نقل کرده است که روایت های تاسفبار از شخصیت دکتور غنی بودند.

تا زمانی که اشتباهات فاحش دکتور غنی، مستند نشده بودند، کتمان مشکلات جسمی، روانی و صحتی وی، مردم را در ابهام می گذاشت، اما قایل شدن به شرک که در مراسم عاشورا، امام حسین را منسوب به الله کرد و ردیفی از اشتباهات گفتاری که بیشتر جنبه ی مذهبی داشتند، او را به انعطاف اجباری می کشانند. چنان چه آوردم، اعتماد به نفس کاذب، دکتور غنی را در جایی قرار داده بود و می دهد که هیچ کسی را برتر از خودش نمی داند.

اعترافات جان کری، وزیر خارجه ی پیشین ایالات متحده ی امریکا، مبنی بر این که دکتور غنی، تجربه ی سیاسی نداشت، حقیقت تلخ دیگری بود که بسیاری از حامیان او بعداً دریافتند. در چنین اوضاع و زمینه هایی، دکتور غنی با خاصیت هستریک، به فراز و فرود جامعه ی افغانی رو آورد و بدتر از همه، به گونه ای عمل کرد که گویا نیازی به تجربه ندارد.

تلاش کنونی رییس دولت که با تمام توان سعی می کند پروسه ی صلح را مُختل کند، جزو گمان هایی بود که بعضی می کردند. عدم برداشت تنقیدات و مخالفت هایی که اکثراً موجه اند، رُخ ناراحت کننده ی دیگری ست که دکتور غنی با اغماض به حامیان داخلی، به خصوص قشر تحصیل کرده، با تعیینات افراد گمنام و خارج زده که با منطق زبان انگلیسی در جامعه ای تحمیل می شوند که اگر استثنای آنرا کنار بگذاریم، ۹۹ درصد مردم ما در مسایل روزمره ی زنده گی، هیچ نیازی به زبان انگلیسی ندارند.

اوج حالت هستریک دکتور غنی با افزایش صدای او واقع می شود. احساساتی شدن از این منظر، اگر جاذبه ی موقتی ایجاد کند، ثبت و انعکاس رسانه یی آن، به همان میزان تخریش کننده است؛ چه حالت هستریک، مانع تعقل و خوداری های مورد نیاز می شود. حکومت وحدت ملی که ابتکار دکتور غنی بود، از همان آغاز برای چیز فهمان پیام داد که متاسفانه این مرد محترم و تحصیل کرده، در ساحه ای وارد شده است که با ظرفیت ها، گذشته و تجربیات او، مصداق کسانی قرار می گرفت که از آغاز انتقادات بر وی، اذعان می کردند گذشته ی کاری او در محدوده های کوچک و بسته ی سیستم غربی که عاری از بوروکراسی های جهان سوم اند، او را از درك دغدغه های عاجز می ساخت که در کشور ما، نیازمند احاطه به تمام نزاکت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ست.

تشنجات هستریک شخصیت دکتور غنی، حالا به همه جای حکومت، سرایت کرده است. آن چه هنوز امید های ما را از او قطع نکرده اند، تقاضای وسعت نظر به مسایل مهم کشور می باشد. تذکرات به جای او که یک هفته پس از کمک های خارجی،

سقوط می کنیم یا استقلالیت سیاسی و اقتصادی، لازم و ملزوم اند، عبارت از دشواری هایی ست که در چهل سال بحران، به ملت افغان تفهیم می کنند تحلیل پیچیده گی های روابط با جهان، به میزان تنوع آن، کشور ما را درگیر می کند. بنا بر این، بهتر است با حذر از روش های خودکامه که منافع مملکت و مردم را تهدید می کنند، به عنوان کسی که فرصت یافته بود و روزی باید برود، به جریانی کمک کند که به نام پروسه ی صلح در برابر ما قرار دارد. برخورد های هستریک در برابر منافع مردم که بیش از همه منافع شخصی را لحاظ می کند، ما را وار یک فاز دیگر بحران خواهد کرد که در هیچ کجایش، فرصت های از دست رفته ی جامعه ی جهانی وجود ندارند.

تداوم هستریک حاکمیت در فضایی که از جغرافیای آن کاسته می شود، چه نوع حکومتی را برجا می گذارد؟ ما در ۱۸ سال حضور جامعه ی جهانی، حتی به حداقل خود کفایی نرسیده ایم! اگر درگیر تنازع پس از جامعه ی جهانی شویم، با حاکمیتی تنها می مانیم که ولو دومین متفکر دنیا را داشته باشد، اما شبیه حکومت هایی می شود که تنظیم ها در جنگ های داخلی در چهار گوشه ی کشور، ساخته بودند.

شرح تصاویر:

به باور مردم، دکتور غنی حتی یک عکس هم ندارد که او را در حالت طبیعی نشان دهد.

افغان زمين / ۱۰۱



تصاوير اوربند

که غواړئ د سولې او پخلاینې دره
بهرته اوسې، اوربند ټینګ کړئ

سال اول، شماره دوم، ۱۵ / عقرب / ۱۳۹۴

اوربند

د پلرنۍ ځمکې په پلور مې د عطرو فابریکه جوړه کړه

لومړی مې خپل تره د کوکنارو له کره راوگرځاوه
سرکار دې له مور سره دا همکاري وکړي چې همکاري دې نکوي
د ودونو د یوه سالون په لگښت خو فابریکې رغېدای شي
(عبدالله ارسلا)

- ✦ په کلاگانو کې اېسارې سرمايي
- ✦ د زندان آزادي، د آزادي زندان
- ✦ محمود طرزي او پښتو
- ✦ د ايران کورني درېونه
- ✦ سياست د عمل لويه
- ✦ د لوڅو فلمونو کتل
- ✦ دختران افغان
- ✦ له خانه تېښته



د حرکت د ټيکر او لکۍ په گټلو غځېدلې سيالي

د ملا قلم الدين، ښاپېرۍ نغمې او ماد حکيم مثبت گډ مزل يو منزل

اروپا ته د کډوالۍ رنګې لارې

د کنستور ۱۰۵ کلنه يې يې د اروپا د
کډوالو بڼه لويه کمې کړې د يونان ولسانه
پرځلېک لیساره شپې شمېرې

که غورځ د سولې او پخلاینې دره
بېرته اوسې، اوربند ټینګ کړئ

سال اول، شماره سوم، ۳۰ / عقرب / ۱۳۹۴

اوربند



نشه د ژوند ټااوونه
پرېکوي، خفت او
سکايو د نشې پايله،
زجر او عذاب د نشې
زېړنده ده.
نشه انساني ښکلا لکه
خزانې يانې رېږوي،
د انسان تنه، عقل او
احساس لکه سوهان له
دنده سرلوي.
نشه د سر ښوې جوهر
خاوري کوي، د ژوند
لارې تړي او د ژوندانه
ښايستونو ته د بدرتګۍ
او وحشت زنجیرونه
غوړوي.
له دغه عذاب سره
صبارته ملي او ديني فرض
دي. راځئ ددغي ناولي
پدېدي پر وړاندي پر
ملي همفري د گدي او
سراسري ستراتيژي په
رامنځته کولو ژوند، د
ژوندانه ښکلاگانې او د
شخصیت درنښت باوري
کړو.



دوه چنده بدبختي
سرپاري
دني، که عصري زده کړي؟
د پښتني مشرتابه يو بل ارمني
ولي افغاني مخ پر څوړ روانه ده؟
په وژگارۍ مصداق ولس
د ننگرهار پوهنتون د لارويان
شانه څه پټ دي؟

وقت فراخ خاطر

نوشته ی مصطفی «عمرزی»



از همان روزی که با آواز صفر کالونه ها، هفتم نور را آغازی از نهیب جنگ ها دانستم، از همان روز، مفهوم آسوده گسی در فرهنگ واژه

کان افتاقی، رو بگرد دگرگونه گرفت. آسوده گسی های پس از هفتم نور، در همان وابسته گسی های خلاصه می شدند که یا در بوند با رژیم، یا در بوند یوندا یا مخالف رژیم و یا هم در بوند به هجرت، اجسام منشوش از ذهنیت های نا آرام را در بر می گرفتند و جستجوی آسوده گسی به معنی جستجو در میان ایدالوژی ها بود. همان گونه که سیاست زده گسی جامعگی ی افغانی را در بوند با زنده گانی شهروند افغان احاطه کرد، آسوده گسی نیز در لغافه های بسته که محدود بودند، شاشان آن شهروندان افغانستان و قشر جوان شدند که تازه اگر در شانس استفاده از آسوده گسی سیاسی، عمری می یافتند.

سی سال جنگ، ن نسلی را زاده است که در تقلا برای زنده گانی، مفهوم آسوده گسی را به در دست درک نمی کند و در قناعت برای دریافت آنچه که او را برای سالها دیگر قناعت می دهد، می بندارد که همین مساله، به معنی همان آسوده گسی است که در دوزنمای جهان بیرونی، بهتر و بهترین دارد. در شرایطی که کمترین داخوشی های برای رسیدن به آرامش های پسین است، مسوولیت جوانان افغان به عنوان گرداننده گان چرخ مصدوم سرزمین ما، در گستره ی معنی، خیلی وسعت می یابد.

ما در کشوری زنده گسی می کنیم که قربانی ست و زمان می بیند و کمترین سهل انگاری بر حقیقت افزایش، تادیده انگاشتن جهره های ست که آهسته آهسته بزرگ خواهند شد. فراخ خاطر، همان لحظه های نیست در کشوری همانند افغانستان، با آسوده گسی، دنیا و مافیای آن را قراموش کرد و در حل مسه ی استراحت، از हजार های غافل گشت که در هر لحظه، با اهنجار می شوند.

ما نیاز داریم تا در آسوده گسی ای که ناشی از ضیاع زمان در سرزمین ماست، نیز در پیشینه باسیم که کم تر از آسوده گسی های صنعتی، جستجو در کدام راه، به نفع ماست؟



په ژوند کې خوښ خلک له خوبه تر پاڅېدو وروسته خپله بستره سموي

ژباړه: ج. باژوان / شجن ساینس میوزیم

تاسی ته د بې نوي ورځې د شروعاتو احساس ډکوي:

د کت ایستر سمبولو په څېر یو وړوکي کار ورځې د دې چې تاسی ته د بې نوي نېسي کاري هغه شی د شروع ویاړ درکوي.

ماک رهن وایي، سهار له خوبه نه له راپاڅېدو وروسته یو لومړی کار باید د خپل کت/ بسټري جوارول وي. که چېرې مو دا کار تر سره کړ، نو تاسی له خپلو ورځنیو کارونو څخه یو ډیر پوره کړئ. دغه کار په کولو سره په تاسی ته د خوښی احساس وښي او همدا هغه څه دی چې دېته مو تشوقوي چې له یوه کار وروسته بل او له بل وروسته بل په پوره او ښه توگه سرته ورسوئ، چې د ورځې په آخر کې به مو د ورځې تاول کارونه په ښه ډول تر سره کړي وي.

خوښی او خوشحاله خلک خپله بستره/ کت له خوبه وروسته سمبالوي او ټولوي: hunch.com لخوا یوه سروې تر سره شوې، په دغه سروې کې له اته شپته زره خلکو پوښتنې شوې، ددغې سروې له کډونوالو څخه یو اونی سلنه کډونوال وایي چې په دغه کار سره دوی ته خوښی ورځنئیل کېږي، همدا رنگه له خپلې بسټري نه جوړوټکیو دوه شپه سلنه می بیا وایي چې دود بډې کار نه تر سره کولو ناخوښ دي.

سروې یو بل مهم څه هم اشاره کوي او هغه دا چې د بستر سمبالوونکي خلک زیاته دلچسپي لري چې خپل کت وولري، خپل کاروبار او همدا رنگه هره ورځ ورش وکړي. ما چې زه له خلکو پوښتنې چې ستاسی د ورځنئ خوښی راز په څه کې دی؟ نو خلکو

راله وویل چې له خوب نه له راپاڅېدو وروسته د خپلې بسټري په جوړولو ورنه زیاته خوښی وربښل کېږي. دغه خبرې د بهترین څرخ شوې کتاب (The Happiness Project) لیکوال ښاغلي کریجن راین خپل کتاب کې لیکلي دي.

خوب په مو ښه شي: د تر سره شوي سروې نښي، هغه خلک چې له خوب نه له راپاڅېدو وروسته خپل کت/ بسټره جوړوي د هغو خلکو په پرتله چې خپل کت او بستره نه جوړوي د شپې لخوا ټولس سلنه ښه او آرام خوب کوي.

د ښو عادتونو خاوندان به شي: سهار کې له خوب نه له راپاڅېدو وروسته د خپل کت/ بسټري جوړول د یوه حاصل څیزه ژوند، د بې نوي قوې ارادي خاوند کېدل او د یوېدغې اړونده قوې مهارتونو سره نېغه اړیکه لري. ددې کارونو مطلب دا ندی چې د فامیل په مصرف کې کمښت، یا د خپل کت پاک سوژه ساتل او یا هم د بېخایه لگښتونو په کولو کې کوم بدلون راولي، البته دا واژه کارونه هغه څه دي چې د لویو کارونو د تر سره کولو لپاره اساس جوړوي. دغه خبرې ښاغلي چارلس دوهمگ پخپل کتاب (The Power of Habit) کې لیکلي دي.

د ژوند شته فشارونه مو راکموي: په یوه بې نظمه او گډوډ محیط او چاپېریال کې ژوند له بېلابېلو فشارونو سره مخامخ وي. ددغو خبرو په اړه د Marie Kondo بهترین څرخ شوې کتاب Magic of Tidying Up کې په تفصیل سره بحثونه شويدي. په دغه کتاب کې شوي بحثونه زیاتوي چې د خپلې بسټري/ کت جوړوونکي دا خوښوي چې په فریقي کارونو کې ځانونه بوخت وساتي او همدا فریقي کارونه دي چې ذهني سکون رامنځته کوي. Marie Kondo په کتاب کې زیاتوي هر کله چې تاسی خپل کت پاک او منظموئ، دا په اصل کې تاسی خپلې راتلونکې چارې سمبالوي.

د خوښی احساس به کوئ: د خپل کت او بسټري جوړول چې خورا وړوکي کار گڼل کېږي، البته په یوه پاک او ښه برابره بستر باندې خوب کول هغه څه دي چې موږ ته د خوښی احساس رابښي. دغه سروې د Bupa لخوا تر سره شوېده چې پکې دوه زره کسانو گډون کړی و.

شهری که عوض شد (لغمان تاریخی)

تاریخی ما که بسیار عتیقه (باستانی) نباشند، خیلی مهم می شود. در سفری کوتاه به ولایت زلمیان لغمان، پیش از آن که طبیعت سبز و مردمان فرهنگی آن جا مرا شگفتی کند، لغمان تاریخی و معاصر که به ویژه در امارت مرحوم امیر حبیب الله خان، بنا های تاریخی جدید و زیبایی داشت، متوجه کرد که این شهر چه قدر عوض شده است!

لغمان، اصالت طبیعت اش را حفظ کرده است، اما شور بختانه همانند بخش های دیگر افغانستان ما، میراث های تاریخی، مدنی و فرهنگی اش، اکثراً نشانه های کتابی، تصویری و نوشتاری دارند.

جست و جو برای بازسازی تاریخ مهم معاصر، بدون توجه بر ارزش های مدنی- فرهنگی آن، نهادینه نمی شود. این ضرورت در شرایطی که زیر شدت فشار خصم، بار ها کوشیده اند ثبات فکری مردم ما را در عدم اعتماد بر نقش مدنی آنان، از هم بپاشانند، برمی انگیزد تا مسیری که آنان را از گذشته تا کنون، صاحب جا و مقام نشان می دهد، بازسازی کنیم و در واقع با این عملکرد، وحدت فکری مردم با ترسیم دست آورد های فرهنگی- مدنی معاصر که زمینه ای برای احیای شکل جدید و بسیار مهم ملت افغان است، به نفع منافع و مفوله ی سیاسی خودمان استحکام بیشتر می یابد؛ بنا بر این توجه بر ارزش های

مصطفی «عمرزی»

پس از عبور خونین از ماجرا های تلخ بیش از سه دهه، اکنون که آرامش های نسبی را تجربه می کنیم، سرزمین ما در سیمای معرفی می شود که با مهمترین دیدگاه ی الهی، طبیعت اش را بیشتر می نمایاند. در فرصت هایی که باقیه ام، ترسیم تاریخ معاصر افغانستان با دست آورد های عمرانی آن، مرا واداشته است تا افغانستان را به تداغی بپریم؛ در روزگاری که بسیار دور نیست، سهم هنر و تدبیر آنان، اثره ای دارد که سهم ما در کار مدنی- فرهنگی پر ارج بود.



کندهار در صد سال قبل

جوانه زده است، نیرو دهم، آشکارایی میراث های مهم مدنی، فرهنگی سراغ نمونه نهایت مهم است. در این مکتب، سراغ نمونه ی کوچکی از سیمای صد سال پیش کندهار می رویم که تماشایش برای هر افغان وطن دوست، اندیشه می دهد تا ضمن عزت نفس بیشتر، هرچند زاید شود که خیلی چیز ها را از دست داده ایم، اما یقین بیشتر خواهد یافت: اگر می گذاشتند، بر فراز تپه های که در صد سال قبل با چنین استحکام و زیبایی گناشته بودند، مکتبی می ساختیم تا چشمانمان فقط بر پارچه های تصویری چند شهر دومی، اروپا و آمریکا، خسته نشوند.

دهد مجریان این پدیده، وقتی بخواهند نقد بنویسند، از خلط بخشی از جهان سوم با نمونه های جهان اول، طرفی را درگیر می کنند تا انشود نمایند خیلی گستر داره؛ بنابراین نشان دادن سیمای زر برای افغانستان که عامدانه می خواهد دست آورد های معاصر را نادیده گیرد، شگرد مهم در نقد نویسی ستمی است. برای کسانی که عناصر فراز و فرود تاریخی را می دانند، قضاوت آنان در ابعاد بررسی، هرگز میلانی نمی شود تا همه چیز را برای عقده، وارونه کنند. این توازن، اصل مهم در قرالت تاریخی متضالنه است که اگر در روند ضعیفی که در جهت پاسخ گوئی، به هتاک های پدیده ی ننگین ستمی،

مصطفی «عمرزی»

سیمای رنگارنگ دنیای کنونی که از مجرای پدیده ی رستانه، ساخت و ساز های بزرگ عمرانی از ترسیم می کند، برای کسانی که در بستری از دشواری ها، بنا های فرسوده می بینند، ذهنیت می دهد که آیا هویت فرهنگی او نیز سهمی در مدنیتی داشته است که رشد آن، نقش و رنگ پر درخشش کنونی ست. سرور کارا شه ی ننگین ستمی نشان می



که غواړئ د سولي او پخاديني دره
بهرته اوسي، اوربند ټينگ کړئ

سال اول، شماره پنجم، ۱۳۹۴ / قوس / ۱۳۹۴

اوربند

د تاريخ قيمت
 د اسلام او خطي
 د خيالونو کاريوان
 د هره شېه کورنوي
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د خيالونو کورنوي کورنوي
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول
 د هر وخت له لاسه راغونډول



شخصي روغتونونه؛ معاصر مقتولونه

د شخصي روغتونونو زياتره مالکي به مسکلي لحاظ نه داکتران دي او نه له طبابت سره تړلي کسان دي. شخصي روغتونونه سحت او مرگوني ناروغان پر دولتي دغو تاوانوي.

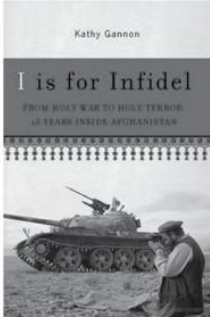
په شخصي روغتونونو کې تر ناروغانو د داکترانو ورځ لږ بده ده!



د مرگ تر پلونو هاخوا (جنت؟!)

بهر ته په تللو تاسې اوسنی شخصیت، موقف
 او شتمني له لاسه ورکوئ او په بدل کې یې
 هېڅ شی نشئ تر لاسه کولئ

جناياتی که فراموش کرده ايم (I is for Infidel: کتاب معرفی)



کافر) از گراشگر معروف دنمارکی، کنی گنن، که متأسفانه چند قیل در حادثه ای در خوست محروغ و همکار عکاس اشن زنده گی خوش را از دست می دهد، مواجه شد.



توضیحات پیرامون کتاب «I is for Infidel»
مرا در عمق رویداد های خونین جهاد ضد روسان افگند و خیلی زود متوجه شدم رویکرد خابنای ستمی - پرچمی در عملکرد افرادی از جبهه ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان، بر شرمانه ترین اعمال را مرتکب شده است. گروه شکست خورده و جبهه ی به اصطلاح مقاومت با در واقع عقب نشینی (جمعیت) شورای نظامی) با وجود این که بر اثر اتفاقات تاریخی با شوروی در سال 1362 تا پیمان

بر ضد پشتون ها، سیستماتیک جلو می رود. هزاران تن شهید، محروغ، بی خانمان و مهاجر شدند. تامين امنیت و برقراری حاکمیت مرکزی، بهانه هایی بودند که شدت عمل حاکمیت را به ویژه در مناطق پشتون نشین، بیشتر می کردند. بخشی از صفحات تاریخ خونین صردم ما در آن زمان، نه فقط وحشی گری های روسی بود، بل عناصر بی وجدان، جنایات سازمان یافته بر ضد پشتون ها، همکاران فعال روسان بودند.

گروهک ستمی - پرچمی در حالی که در شهر کردند و گروه فرهنگی آنان تفسیر تاریخی ضد پشتونی می نوشتند، بخش نظامی استخباراتی و مخرب، شدت مقاومت جهات پشتون ها در برابر تجاوز شوروی را در مقیاس خانه ها، محل زنده گی مردم عامی، زنان، کودکان، پیرمردان و جوانان نیز معرفی می کردند که هرچند بی طرفانه و با هم حاصی مقاومت ملی- اسلامی بودند، اما ملوای آنان هرگز جهات جنگ نبود. گروهک ستمی - پرچمی با نشانه بر جغرافیایی که جبهه نبود، هزاران سندی برجا گذاشته اند که چه گونه با فریب روسان، آنان را وامی داشتند تا ضمن تعقیب سیاست زمین سوخته، عملاً پشتون سندی کنند و بر اثر این سیاست، هزاران فریه و صد ها روستا و ساحه ی پشتون نشین، به مخروبه ها، گورستان ها و مکان هایی جا عوض کردند که مردم مظلوم ما در درگیری جنگ، در آنجا ها قربانی دادند. این بخش صفحات خوش و نازیدی، هرگز ما را فریب نخواهد داد تا آذغاهای به اصطلاح ستم ملی گروهک جاسی را بپذیریم که در انواع تطبیقی و غیر تطبیقی، از فرهنگی تا بی طرف، بیش از سی سال است به این کشور - خیانت می کنند و ضمن معرفی ناپیشگاهی از خیانت ها و چپاول های خویش، خودشان را در پی خوری انداخته اند که شاید کسی متوجه نیست. اتحاد شوروی را به جهنم فرستادیم و از شر حاکمیت ننگین کمونیستی و تطبیقی نیز رهایی یافتم، اما آیا کسی می داند که حافظه ی تاریخی ما، آسیب دیده است؟

آغاز این مقاله برای تداعی، در پی صدای حافظه ی تاریخی است. آجگاهی که در سالیان حضور شوروی در افغانستان، شاهد بودیم، نه فقط نسخه ی غیر ستمی - پرچمی دارد، بل، با نمانشی از چپاول ها و تحریک برای افتراق کنری، نوع دیگری از خیانت به این مملکت را به نمایش گذاشت که در بیش از 14 سال حاکمیت پس از طالبان، سیمای بدترکب آن بود.

در هنگام مطالعه ی کتاب «اسنادی از سال های خون و خیانت چادری» که سندی معتبر از مصیبت حاکمیت ننگین و چهار ساله ی ملا برهان الدین ربانی بود، در پایان آن، با معرفی کتابی به نام «I is for Infidel» (من برای

مصطفی عمرزی



گذار از سی سال گذشته، گذر سالیان بسیار دشوار ملت ما بود. بی ثباتی اجتماعی که با قرالت های حاکمیت های کودنایی، و تطبیقی و اپیدالوژیک، تفسیر سیاست های افغانستان را برای منابع بیگانه ترنویس ساخته بود، نوع نکرش جناح هایی را که مسوولیت کلان می یافتند، به گونه ای در برابر واقعیت های افغانستان قرار داد که هر گروه با تعلقات خودش، گویا رفع مشکل می کرد.

پس از سقوط ریاست جمهوری محمد داوود، عنا صر غیر پشتون حاکمیت (ستمی - پرچمی) با استفاده از فرصت، خوایش نو تاریخی را با عقده ها و برداشت های منفی خودشان وارد ادنیات سیاسی افغانستان کردند و در حالی چپی دارند، با لفاظیه ای دینشیه ی چپی، ستم سازند و ضمن صحنه سازی جزبی - اعتقادی، تار های بافتند تا در هر دو جناح اخوانی و الحادی، روی در مسیری بروند که متناقض آنان برای بار های تعصب قومی بود.

دیدییم که عناصر کمونیست غیر پشتون، بلافاصله در سقوط نظامی که با مدیریت پشتونی متکی بر رجمه بود، منتصب می شود و ضمن تشویق همکار پشتون اشن برای نشنه بر ریشه ی میراث ایایی او، می گویند تا او را با ادعای ستم ملی، در مسیری منحرف کند که تجربه ی بیش از سی سال نشان داد خیانت آشکار به افغانستان، افغانان و پشتون ها بود.

رفقای غیر پشتون، خیلی زود بی وفا شدند و در حالی که پرچم اشعاب را برافراشته بودند، همزمان با تجاوز شوروی به افغانستان، در جایگاهی قرار گرفتند که با مزیت باور های اپیدالوژیک، همجانی که منابع پرداخت پشتون های چپی به مصیبتات قوم آنان می شدند، موضوع گردنند ویا نیروی متحدان روس، سراج تعصبی و حساب عقده های خجارت خودشان برآمدند، و برای نخستین بار شاهد جفايي شدید که بیش از سه دهه است دامان اکثریت مردم افغانستان (پشتون ها) را می گرد.

حضور روسان در افغانستان، نه فقط بلا پای سیاست داشت، بل عملاً در جهت ایجاد افتراق فکری با تکیه بر عناصر افغانی، فرهنگ می سازد و ضمن پشتونی ستری حاکمیت که مهم پشتون ها در ریاست دیرک کارامل را تا سیزده درصه باپین آورد، فشار مضاعف می با جنایات و ستم در مناطق پشتون نشین آغاز می شود و از آنجایی که جهات پشتون ها، ضمن ترس و خویش ترسین جهات جهاد افغانستان بودند، آجغاف و ستم گسترده

نادرست، قویای بین المللی را قریب می دادند تا در یک عملیات مستمتانکه، به بوزه پشتون های شمال را نشانه بگیرند و ضمن آوردن زیان به آنان، ناگزیر از ترک خانه ها و کوچ اجباری شوند.

توضیحات کتاب «استادی از سال ها خون و خیانت جهادی» پرامون کتاب خانم گن، نیز می آوردند که قضايات ناتو، ضمن تاييد اين که بار ها از سوي بعضي افرادي جبهه ي ضد طالبان، قریب خود اند، گزارش های اچحاف در برابر پشتون ها را تاييد کرده اند؛

جبل السراج و بالاخره حاکمیت ننگین ملا برهان الدین زلمی که روی روسان به اصطلاح کمونیست را اعدای طالبان، آنتراسیانو استونی آنای سپاه کرد، از مزیای زلمی در حضور سیاسی، مستفید شده است و این مفاد در پیامد حضور شوروی در افغانستان، چنان حاکمیت شد که هیچ قانونی با قزاقان روسان از عین مانده گی و ارتجاع نداشت. روسان با خیانت آشکار به ابدالوئی کمونیستی چنان عناصر چپی، ستمی، تطبیفی و جزبی غیر پشتون را در عازمت افغانستان فرار دادند که

دا م جهانہ دور تاجکستان چه په خپل نظر معلوماتو په چه پری څاروگو ته په په علمیات ک ورگول لاسکته افغانان یا د مرکم ته رسول او پای م سین پیری څخی او ماشومان د دغو څاروگو په واسطه زورولی دی



دو پوره په شریک کری تر څو چه افغانی څو لاکونه دا دوه خره د قانون مشکل ته وپسپاری

صیغه ای استند. تصویر دو تاجکستانی دخیل در ماجرای های که بااست آسپب ها جدی تر پشتون ها در افغانستان شده اند، سید زلمی در شبکه های اجتماعی می داند که شاید مشت، نمونه ی خور باشد، اما رویکرد آنان در همدستی با عناصر داخلی که همانند گروهک ستمی- پرچی عمل می کرد، بی شرمانه ترین حیاتی اند که ظاهر و در میرست خوشحال از یک حاکمیت طفیلی و وابسته به منافع جامعه ی برون، حافظه ی تاریخی خویش پرامون «جنايات» که فراموش شده اند را در دست دادیم.

در این شکی ندارد که در امرضاح کشور خویش متفق ایم تا عناصر خابن و آلوده، تصفیه شوند، اما حداقل این روند از جایی آغاز باید که شوربخانه، هنوز آغازی ندارد. ترجمه ی در ی با پشتوی کتاب «I is for Infidel» را به فرهنگیان با احساس افغان، پیشنهاد می کنم.

وقد ظرف مخالف ما تا مرز گسست و خودخواهی به نفع یگانه، می خورد، چپاول می کند، خیانت کرده است و عقده ی خنارت دارد و حرف منطقی نمی بزند، چرا در برابر آنان از ارزش ها و باور های محبت کنیم که ولو حاکم افشاده، منطقی و اصل اند، اما مخالف ما ظرفیت ندارد، بصیرت ندارد، سواد ندارد و خلاصه عزت و حیثیت ندارد تا اهل انسانیت باشد. در مواجهه با چنین افرادی که تمامی باور ها و ارزش ها را فدای منافع غیر قانونی می کنند، دست به سینه ایستادن و از اتحاد و برادری صحبت کردن، همانند صفحات، نشریات و کار فرهنگی، رساله بی ای است که وقتی

اما اگر به خاطر داشته باشیم، خبر ها و گزارش های زیادی وجود دارند که در اوایل ریاست جمهوری حامد کرزی- در یک مسیر نوسانی، بار ها جرگه ها، محافل عمومی و اجتماعات پشتون ها، اشتافا بمبارد مان شده اند. کسانی که در این مساله حساس اند، حتی با انکشاف شبکه های اجتماعی، کوشیده اند روشنگری کنند حاکمیت بدقواره ای که جامعه ی جهانی از ترکیب خائنکاران تطبیفی برای مان ساخته اند، چنان عناصر پلیدی دارد که حتی در همکاری با ماموران استخباراتی منطقه، پس از شرمساری شوروی و حاکمیت های تنگن کارمل- زلمی، هنوز از توهم بیرون نشده اند که پشتون ها، اجساد بیستند تا چند لاشخوار بی حیثیت، آنان را بخورند. شناسایی نمی چند از تاجکستانی ها که تصویر دو تن آنان در صفحات فیس بوک افغانان، تارده شد، نشان می دهد که هر چند در ظاهر، شاید تعویض بودیم، اما در این نوبت که از تفصیل شوروی خبری نیست و جای آنان از طوالت جهانی گرفته است، فضای ناشی از هرج و مرج جامعه ای که پس از دهه ی دیموکراسی، زمینه های منطقی خویش برای حاکمیت واقعی مردمی را از دست داده است، نمی توان در کوتاه مدت از مزیت حاکمیت توده ها، مستفید شد، اما مدخل های باز این دستورات (غیرال) حسی مشتی از هویت باخته گان آسیای میانه را نیز فرصت داده است تا در میان ادعای فرهنگی، افغانستان را بخشی از همان فراموشی ای باندند که با بیش از صد سال تسلط روسان و شوروی در آسیای میانه، اینک با هویت «اوف دار»، زیان و فرهنگ روسی و تحریف تاریخ، معلوم نیست خودشان چه

و واقع با انحصار بیش از 95 درصد امکانات ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله که از این میان بیش از 50 درصد تجهیزات نظامی، تنها در اختیار گروه شوروی نظام و جویت افغان، تاریخ افغانستان را در هر چند دیگر، شاهد زیان های ساخته اند که فرورد در اختیار جناح های اقلیت های داخل افغانستان قرار می گیرد، اما نتیجه اش برپایی نمایشگاه چهار ساله ی بدولت حکومت تاریخ افغانستان (حاکمیت تطبیفی) بود.

طالبان، بساط حاکمیت ننگین را برچیند و مایهتی تا زمان هجوم آمریکاییان، در حال فرار و عقب نشینی که آن را مقاومت نام نهادند، حتی در موانعی در کولای تاجکستان، یکی پس دیگری، کوما گرفته بودند که متأسفانه فرزندان مدارس (طالبان) فهم برخورد با جهان از دست دادند و در نتیجه، چنان حاکمیتی را شاهد شمیم که از ساخت و ساز مجربان سال ها خیانت به افغانستان و ملت افغان، دیموکراسی ای سازند که تجزیه و تحلیل محتوایی آن، کاهی ما را در کارنامه های اعضای جانیانک نظامی، زلمی در کرو حربه و صحت و زمانی در بستر شورای نظام می آفشد از همه بدتر، از زاد و ولد ناقبل بخاری (سستمان) تریبون و یگانه فرهنگی دست کرده اند تا در نوع دیگری از ادعای سیستم ملی، اکنون با نماینده گی از افزایش گان تقیر و بی چاره ی تاجکستانی و آختندان ولایت فقیه، بار دیگر برهنده می ما اهل هر عالمی، بلیم، علی که در هر میدانی می ضد. خاتم گن در کتاب «I is for Infidel» استادی آرایه می کند که چه گونه بخشی از اعضای جبهه ی ضد طالبان، با گزارش های

- یادآوری:
- دریافت معلومات پرامون کتاب «استادی از سال های خون و خیانت جهادی» از لینک زیر: <http://pz.rawa.org/extra/crimesbook.htm>
- دریافت معلومات پرامون کتاب «I is for Infidel» از لینک زیر: https://books.google.com.af/books/about/I_is_for_Infidel.html?id=hZJkwN68C&source=hp_cover&hl=en

که غواړئ د سولي او پخلاينې دره
بهرته اوسي، اوربند ټينگ کړئ

سال اول، شماره ششم و هفتم، ۱ / دلو / ۱۳۹۴

اوربند



ايډيالونه بدلېږي

«د ماشومانو ايډيالونه او ماډلونه به نور نو
شهزاد، نايب او دولت وي»

ايډيالونه
توري او په
زما د احساساتو
سنياسي فرخنگ
دوا ده مناسب وخت
له وگړتوبه، تر سر نيوتوبه
كوم جرحاست؟ كوم ثبات!!!
غواړم پر خان هي بهر يا نه شم
کولولېزېشن، که نوي امپريا لېزم
ماشوم نه ادب ختکه سويل کېږي؟
نه هغه بيه وده، نه دا دکوال بيه ده
د خوښي زړ يا د اذقي او عمومي يون انډول
پهريان طالبانو نه له کومي لاري پيسې ورکوي؟
وغي ميکوئيد «پشتمو نمي دانيم!» دروغ مي گويند

قاضي مفت شراب خېښي؛ خو افغانان مفت مطبوعات نه لولي

اخبارونه او مطبوعات يوازې ددې لپاره دي، چې ناناويان پکې خلکو ته
بودې تاو کړي او يا د ميزونو پر سر خواره شي!!



د سياستوالو خلک؛ د ورزشکارو خلک

څلوېښت کلن سياستونه، شعارونه، تبليغات، وعظونه، جهادونه، کمونېزم او
اخوانېزم، يو وار زموږ له کرکټ او فوتبال لوبو سره مقابسه کړئ!
آيا زموږ ورزشکارانو د خلکو پر اوږو ځانونه د نړيوالو برياوو لوړو مدارجو ته
ورسول؟ آيا زموږ کرکټرانو غولونکي شعارونه ورکول چې د زمبابوي غوندې د
(ICC) بشپړ غړيتوب لرونکي ټيم له مخه لېرې کړای شي؟

وقتی می گویند «پشتو نمی دانیم!»، دروغ می گویند



مصطفی عمرزی

فکر می کردند هرچه در مخپله ی ما گنجد است، اعداد و ارقام و احصایه ی واقعیت هاست. انکشاف تحولات و اصوات سومکین واقعیت ها (پشتون ها) هرگز اجازه ندادند است تا چند خیالیات عقده مند، حسابی را در افغانستان بیاز کنند که بر اساس آن، تصفیه ی حساب یا حضور تاریخی، تمدنی، فرهنگی و بسیار مهم پشتون های افغانستان باشد. در این مقال کوچک، بر رویکردی تاصل می کنم تا نشان دهم، طرف مخالف ما در زمان وارونه نمایی واقعیت ها، چه گونه ممصا می شود و بی شرمانه وانمود می کند که نمی داند.

وارونه نمایی واقعیت های افغانستان، با به پای جریان های سیاسی پیش از سی سال گذشته، ترتیبی بوده است که مستقیم و غیر مستقیم در جهت پشتون ستیزی، به کار انداخته اند. حاکمیت ننگین ملا برهان الدین ربانی که بر اساس معاهده ی ننگین جبل السراج، چهار سال بسیار دشوار سالیان تاریک تاریخ افغانستان را بر ما تحمیل کرد، نه فقط بر اساس برنامه های بیرونی برنامه ریزی شده بود، بل ناشی از توهم گروه ها و کسانی بود که با فرار از واقعیت های افغانستان،

بی شرمانه تلقی کنیم. بدون شک، این رویکرد، عنصری از میراث صعبیت پندیده ی ننگین ستی گروست که با پیش از نیم قرن عمر، پیمایه و فرزونی را مانده که همانند عقل اش، شرم و شرافت اش نیز زایل شده است. وارونه نمایی واقعیت های پشتون ها و از پشتون در افغانستان، از اصول اساسی تفکر ستی گری است تا مدعیان خودشان را به بهانه ی همه گانی بودن فرهنگ و زبان به اصطلاح فارسی در حالی نهادند که کسب که نیستند ی دیمه ریخته ی فارسیسم مفهوم نیست چند ساد و پر دادر.

من از تعام پشتون ها می خواهم اگر نیاز احساس کردند تا به زبان پشتو سخن بگویند، از این کار مضایقه نکنند. اگر تک روستایی بی سواد غیر پشتون می نوازند، درونین سواای این سرتیسم، چه در شرق، چه در غرب یا شمال و جنوب، زبان پشتو بافهمد، بدون شک لشکریان مدعی دانش و سواد در شهر ها، بهتر و خوب تر می دانند.

سپول می سازد، زبان پشتو نیز با بهره از واژه گان زبان های معروضی چون عربی و ترکی، به راخنی مفهوم می باشد. شاید شهودی نگارش و تکلم پشتو، سهل نباشد، امنا فهم این زبان برای کسانی که در، عربی، ترکی و زبان های متاثر از فرسی را می دانند، هرگز نا مفهوم نیست.

به این چند کلمه توجه کنید: پشتو - سایر زبان ها شهر « بنار روشن » روین خلق - خاک صلح - سوله فائق - کاشونه

به صد ها نمونه از چنین کلماتی وجود دارند که در کسار کلمات مستعمل زبان های عربی، ترکی و دری، صرف با تحول شکلی و آوایی، سخاان معانی را افشاده می کنند که در زبان های دیگر به شکل دیگر اند.

می خواهم به وضاحت بگویم در جغرافیای افغانستان در هکذاجی که طرف باسواد و تحصیل یافته باشند، ظفره رفتن در برابر زبان ملی و رسمی پشتو را بنگ حرکت

تا آمو، شمال و جنوب اند و از کشمیر تا اصفهان، شرق و غرب می شوند، فرهنگ و زبان پشتون ها را معرفی کرده است.

این زبان (پشتو) همانند زبان دری، دچار پیونده ی داخلی واژه گانی از زبان های دیگر است و اگر حقوق رمان، پیشینه ها و سینه ها را در آن پشتو بدایسم، بخشی از پدیده ی لغوی زبان پشتو، یا دربرگیری لغات وافر عربی، ترکی و دری، شامل واژه گانی است که از زبان های چون انگلیسی، وارد این زبان شده اند و بسیاری از کلمات متداول در زبان پشتو، پس از آن که دچار تحول آوایی می شوند، صرف با تغییر نسبی شکل، نشان بسیاری حافشاده و مفهوم اند، زبانی است که در چهار چوب خودش، بخشی از واژه گان وافر زبان های دیگر را منتقل می کند. بنا بر این اگر فهم ما بر زبان های دری، عربی و ترکی، از ویرت واژه گان متداخل این زبان ها، فهم دری، عربی، ترکی و سایر زبان های دچار داخل واژه گانی را

اگر چند سال قبل را به یاد داشته باشید، کریم خلیلی، مصفاون خاند کزری، در جلسه ای که آقای دکتور انورالحق احدی صحبت می کرد، ناگهان در میسان حرف و امی دوو و امنا می کند که از صحبت هاش چیزی امی فهمد دکتور احدی در آن جلسه به زبان ملی و رسمی پشتو صحبت می کرد. این رویکرد را در جا های مختلف دیده ام و بسیار شایع ام که کس و کسانی وانموده کرده اند، ما پشتو نمی دانیم. ما فاروق از ادیس های مدعی پشتو نمی دانیم، زرد اشکار می شود که طرف، چه کسی است، اما برسی کوتاه و زبان شناسانه ی پشتو، کتب می کند؛ پشتون ستیزان در افغانستان، افراد بسیار می شرد، افشاک و گسناخ اند. زبان پشتو، همانند زبان دری، از زمانی که ما شنوایه ی حضور پر شکوه پشتون ها از اواخر قرن ۱۴ میلادی در هند، جوامع گاه سیاسی می آمد، از آن زمان تا کنون، بیش از ۶۰ سال است در منطقه ای به پهنای جغرافیایی که از هند

نجلی وړ په یاد شوه.
دا نجلې د سهار په اتو بجو
له دې تمخايه ښوونځي ته
دروغې او مازيگر څلور بجې
پېرته را دروغي.
د اورگادي د تگ راتگ مهالوېش
ښوونځي ته د نجلې له تگ
راتگ سره سم سهار شوې.
يوازې اته بجې او مازيگر څلور
بجې په یاد تمخاي کې ډيريږي.
نجلې په ددې کال په مارچ کې
له ښوونځي فارغه شي او د اور
گادي دا تمخاي به د تل لپاره
وتړل شي.

زياره: سپين سهار



خو کاله وړاندې په پام کې وه دا تمخاي وتړل شي؛ خو د اورگادي شرتو هلته له خپلې پرېکړې په شا شو، چې ښوونځي ته له دې ځايه تلونکې او بېرته راتلونکې

جاپاني سړیکار د اورگادي یو لري پورت تمخاي یوازې ددې لپاره لا پرايستی پرتيښی چې له هغه ځايه یوه نجلې به اورگادي کې ښوونځي ته ځي راځي.

د یوه ماشوم لپاره تمخاي

سیمای خوش کابل

مصطفی «عمرزی»

داشتم که هر چند با گذار از حوادث روزگار، وقفه دارند، اما تا زمانی که باز تکرار می کنم «گناشتند» و خود اختیار بودیم، کارنامه ی ارزنده ی فرهنگی-مذهبی ما در برپایی آبادی های بود که اگر امتداد می یافتند، از مشغله ی مردمان آسیه دیده، فقط با دل های کنشور هایت نبود که با وجود بنا ها، و شان آسمانخراش ها، سهم مهاجران، کار دون است.

دروغ و ترویر (هفت ثور) بازار های مکاره ی بعدی خویش (هشت ثور) را نگشوده بود، تنوع نمایی و هویتی ما در رگه های افغان زمین ما، ما را در کالبد این جسم مقدس (افغانستان) در کنار هم، مزج بیشتر داده است. در یادداشت های کوچک این نوشت، تصاویری از کابلی را تقدیم می کنیم که ماوای روزگاران خوش پایتخت نشینان را در خود، حافظه ی روشن و تاریخی ما کرده است- که یک سده قبل در جایگاهی قرار

اعلیحضرت تیمور شاه ابدالی، با انتقال مرکزیت امپراطوری افغان به کابل، فصل دیگری در کابل گشود که خاطرات خوش پرداخته های تاریخی، عمرانی و ادبی آن، کابل چنان برای افغانیان است. کابل ما، نمادهای ماست در این شهر، از هر هویت و نثار قومی زیست کرده ایم و تفاوت های منطقه یی، لهجه یی، فکری و سمتی ما تا زمانی که بازار سیاه



CM / K 1A

که غواړئ د سولې او بخلاښې دره
بهرته اوسي، اوربند تينگ کړئ

سال اول، شماره اول، ۱ / غزب / ۱۳۹۴

اوربند

که ژبني او قومي تعصب
که په رسنيو کې د بېخمنو ونډه
که چالښ هاي رواني
که زموږ پاراداکسي ژوند
که جنگ خپلي باورونه
که خوشحاله ژوند
که سپورت او سپکس

ډوبې بېرې

د قاچاقبرانو له منگولو او د مرگ له بربوکیو
د دغورل شویو افغانانو د زړه خواله



د نشه يي توکو مافيا
د افغانستان امنيتي جوړښت په
ولکه کې اخلي



دري، نام جهان شمول برای افغانستان و فرهنگ افغانان است

با توفیق پروردگار و همت انجمن نشراتی دانش (دانش خیرندویه تولنه) انتشار کتاب «دري افغانی»، واکنش منتقدی در برابر سستی بود که به ویژه در چند سال اخیر در برابر افغانستان و افغانان، به نمایش گذاشته اند. افغانستان سستی‌ان خیلی کوشیدند و نمودند نام «دري»، ساخته و پرداخته ی به اصطلاح خودشان «قبیله سالاران» است، اما روسیاهی آنان زمانی تیره تر می شود که ارجاع به منابع و گنجینه ی های ادبیات کلاسیک، به وضاحت بازگو می گردند، دری، نه فقط زبان است، که حای فرهنگ مردمان این سرزمین نیز می باشد.



در این که کلمه فارسی (پارسی) به گونه ی غلط مصروف و عامه ی ما جا دارد و متأسفانه حتی در چند دهه ی قبل، کتب دینی نیز مرزین به این غلطی بودند، نه حرفی دارم و نه تخصصی می ورزم، اما اهمیت بحث دری، فارسی، زمانی بیشتر می شود که در جغرافیای سیاست زده ی منطقه ی ما پدیده ی سیاست، تیغ دو سره است و هر که غافل شد، گلته ی وارد می شود، نه فقط حرمت و شانی برای ما قابل نیست، بل چشم سپید و دیده دریایی ست که می

خواهد بود، این جا (افغانستان) سهم می است و ما شرفی از فرهنگ آن، افتراق فکری ما شدت می یابد. اگر به این دلیل، همواره توجیه می آورند که بحث زمان، گستره ی فارمزی دارد، پس چرا هیچ نشانه ای از ارزشی نمی یابیم که وقتی وارد جغرافیای ایرانی شود، نظریه می روند که گویا نظامی، حافظ و سعدی، هیچ شناختی در وی و نام آن ندارند. می خواهم به ساده لوحان سرسفيد فارسی دوست بگویم:

شعرا هرگونه ای که دوست دارید، این زبان (دري) را نشخوار کنید، اما جای خالی مقوله ی سیاسی افغانستان که پیش از سی سال است در دیگ خوش لیدالوز می جوشد و این بخار آن، گاه نقت کوشیدند، گاه تنظیم و گاه طالبان پرهون شده است، در یک دهه ی گذشته (حاکمیت کسری) -مجمعه- بازار باز کردند هرکه خریدار و مشتری ست، خود داور و پالی ست، و در هرچ و طرح این آشوب، همه ی ستون های پیرای این ملت (تفکر ملی) در حال زینش است، خوب است پرس این نیز پاندهشیم که اگر دری یا فارسی، قریا منطقه ی ست، افغانستان، جغرافیایی دارد با خطوط سیاسی که حتی اگر دو دری شناس هم ردیفی ایرانی و افغانی در کنار

هم در یک جمع خارجی، شانه دهند، باز هم مقال سیاسی ايجاب می کند تا ریخت و پاش نکنند. در واقع خطی که از مسیر افغانستان، تحصیل سستیمان و دشمنان ما را برای وصله ی تاجکستانی و ایرانی مشخص می کند، بر روی کدام عناصر خط کشی می شود؟ آیا ادعا های فرهنگي، زمینه های نیستند که در چهارده سال گذشته، بر روی آن ها، انواع تریبون، حوزه، دانشگاه و رسانه ساختند و هرکدام ساز فارسی می زند و حرمتی قابل نمی شوند. بنا بر این، این ها غلابم و نشانه های واضح حرص و آز هستند که وقتی در افکار و ادیان راه یافتند، همانند مثال هایی منطقه ی می و جهانی آن ها، مردمان و ملت هایی را به جان هم می اندازند که در زمان فرووشی تاریخ، از یاد ببرند این قسط و خط و هم پدیری بود که گذشته ی تاریخی و میراث های انبایی آنان را ساخته است.

طی چند سال اخیر، بسیار کوشیدند تا نام دری را به بهانه های بسیار حذف کنند، اما حضور تاریخی این نام و پشتوانه های ادبی اش، اجازه ندادند حذف شود، اما بدیل آن که با غلط مصروف (فارسی)، از قابل ملاحظه داد (پول ایران)، تا نام های فرهنگی منطقه را بخرد، نور می زند تا از این رهگذر، افتراق فکری صمد هم را در حالی جدا سازد که خالک تعاریف سیاسی افغانستان، همانند غریال، هزار سوراخ دارد و هیچ روز نیست که سیاستگری از این سرزمین، برای این که متکا نیدارد مهابت مقوله ی منافع ملی ما چیست، هزارگانه ی اعضای ای، ای، ای، و گاه دستار پوش ولایت قضا و به هم نمایندگی منافع یک کشور دیگر را در حالی در آغوش کشد که آثار وظیفه یانند ما را برای منافع خودشان، تول (وزن) کنند.

صد ها رادیو و تلویزیون، صد ها مرکز علمی و فرهنگی، ضمیمه ی صد ها نشانی دنیای مجازی (سایت ها، وبلاگ ها و ...) و قسی پرامون افغانستان نشرات کنند، در زمانی که سهم پشتو، پایان می یابد، صورت ما را با زبان و

هم در دری، ترسیم می کنند. دقت بر این مساله، همان قدر مهم است که وقتی مشاهده می کنیم دشمنان ما با دیدگاه فایله بی می کوشند کلمه ی «خراسان» را بدیل سیلانزه تا صاحب خانه افغانان را جایگاه کرایه تانین و یا اهل گیو (تاقین بخارا) قرار گیرند. کمترین بی توجهی در قبال نام دری، معادل خیانت است. وقتی فرهنگیان تاجیک، اوزبیک، هزاره، پشتون و ... در دهه ی ۶۰ میلادی، تهدید کردند تا از سیاست های دولت در قبال کنی، این ارزش تاریخی، حمایت کنند، مساله فقط تحمیل نبود؛ چه بس از پادشاهان سلطنت و جمهوریت، زامنت های بعدی حتی تا پایان طالبان نشان دادند فرهنگیان افغانستان، از هر گروه و تباری که بودند، با وقوف بر اصل مساله و مقال سیاسی، با به پای نام فارسی، از نام دری حمایت کردند و پیشی از کار های مهم فرهنگی و ادبی کتند.

در این روزگار تلخاکی و محرومیت که از تصادم با تمام دنیا، فهم سیاسی چند صد بعدی را بررسی می کنیم، و دستگاه فکری ما از قزاقه ی زار نهاد های فرهنگی ما بیادست، بسیار شرم آور و ننگین خواهد بود تا آن چه را سهم پسر ارج افغانان تاجیک تبار، پشتون، اوزبیک، هزاره و ... است که برای مستقل این سرزمین، به ویژه با ارزش های چون نام دری، حفظ کرده بودند، در حالی حاشیه ی کمی که سهم خود ما برای دفاع از مساله ی افغانستان و افغان، در حد توجیه معاضدت دشمنانی می شود که با هر روز کار فکری و فله می کوشند خطوط درز و نفاذ این سرزمین، بیشتر شود.

هرچند راه دراز باقی ست تا نام زیبای دری، زیب قشمار عام شود، اما رعایت آن در عصری که بر اساس سند، نتیجه می گیرند، خیلی مهم است. پرس این نیز غلطی می کنیم (فارسی می گویم) غلط نویسیم. نقش نام دره در رسمیات و کار قلم ما، بهترین ادله برای بقای منافع ماست.

پغمان و بناهایش

مصطفی «عمرزی»

چهار گوشه ی طبیعت زیبای پغمان را خط کشی کرده بودند و سوکمدانه اگر اکثراً ویران و وجود ندارند، اما شواهد تاریخی آن ها بازگو می کنند.

هرچند در دستاوی های تاریخ معاصر آسیب دیده ایم، اما تا زمانی که اختیار این کشور در دست فرزندان خودش بوده است، هیچ برهه ای ندارد که عاری از ابتکار عمران و سازنده گی باشد.

شاه امان الله، ساخت و ساز هنورانی را نیز بر زیبایی های خویش نوازم کرده بود که اگر مصائب سالیان هرج و مرج اجازه نمی دهند اصل یادگار آن ها را اجسامی کنیم تاریخ تصویر افغانستان، مزین با بنا ها، قصر ها، ویلا ها و آبنه های است که پغمان زیبا نیز در دل زیبایی های طبیعت خویش جا داده بود.

در این تامل کوتاه، مجموعه ای از تصاویر بنا های زیبا و تاریخی پغمان را معرفی می کنیم که با زیبایی سبک معماری اروپایی،


دوره ی پغمان در نگرش عوام ما، پندیده ای از امتداد زیبایی های طبیعت در گوشه ای از افغانستان است. کابل نشینان که از یک صد سال قبل تا کنون عادت کرده اند فرات از های خویش را در بستر و طبیعت خویش پغمان بسوز کنند، با دریافت شادابی و گوارایی آن و هوای پغمان، اما بسیار نمی دانند که این شهرک زیبا، از امارت امیر آفرین بجهت تا پایان سلطنت



که غورای د سولې او پخلاينې دره
بهرته اوسي، اوربند ټينگ کړئ

دور دوهم، شماره يازدهم، ۱۱ / لوس / ۱۳۹۷

اوربند




پدې گڼه کې...

- د وینې خوب: کودتا لپه یاد کړه، په یاد وشو
- شاه گنده دا دې لاله ۱۳۳۱
- د ارگ نومون
- د انگرمار والي شکه پلان دی ۱۳۳۱
- جنگ دې وړک غږ، پانگ دې وړک غږا
- جانان سې ظفر له پلان دې
- سر خواجه و سر افغانه
- که میرمنې سره یو د معاشقات لوبه زده کړئ
- د ژوند وړې لاسونې
- پناه غوښتونکي دې نه خړل کړي
- نه په وین خبره ۱۱
- د نجات گڼه

منحیت نومانده نه، د لوبغاړي په
توگه میدان کې يم

«حضرت عمر زاخېلوال»

**کډوالي ټپکمرشي نده، بدمرشي ده...
خپل وطن یوازې خپله هدیره مه تاکی،
ژوند پکې وکړی، دروند ژوند پکې وکړی...
جانانه خپل وطن کې اوسه
پردی وطن د مېرو قدر کمیونه**





سرخورده و سرافگنده

فدده سال سال پس از هجوم امریکا به افغانستان، فرصت‌ها در عکس قفسه، دشمنان تحریک طالبان را شانس دادند تا با هجوم ملیج وار به امکانات شهرها، ضمن نفی آزاده، از منگنه ی سوراخ‌ها و خرفه‌های جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت، به نوحی در شرکت سهانی حکومت افغانستان، تمجیل شوند. بازیگران بدترین تاریخ معاصر (حاکمیت تطبیعی) در ساعت و سازه دیوکراسی و اردانی، ارکان و ستون‌های حقوق بشر، آزادی بیان و بنای معرفی می‌شوند که در طول تمام این کمیدی، مدافعان جهانی حقوق بشر و آزادی نخواهند بودند از دو سوی بحران افغانستان که یکی به پناه‌ی موبلث افغانستان، به جای سوراخ نشینان کوه‌ها، از ارگ به بیگ حکومت‌شده، در کدام تجربه‌ی بی مدنی جایز بود کسانی جای طالبان را بگیرند که در چهار سال، دمار از هستی افغان‌ها درآورده بودند...

بخش و خوش است. این سقوط کمک می‌کند در کشوری به تعدیل افکار باطل خویش بپردازند که در موضع تاریخ، فرهنگ و حضور سیاسی چهل سال، زمانی که از روشنفردی‌های آنان به صفر تقریب می‌کنند، ایسته است. به این نتیجه برسند که اگر کسی کنیم، به این نتیجه برسند که اگر کسی کنیم، حضور سیاسی به اصطلاح هژمونی گروهک‌ها متصور نیست، مداخلت آن چه به دست آورده اند، ولو ناورا، حرام، زیاده و با احجاب بر دیگران، در میزان نفوس‌های بیرونی بودند که اگر روزی میسول می‌شدند و بیرون بمانند در جهاد و مبارزه ی افغان‌ها شدند، قیمت آنان نیز چیزی بیشتر از نرخ مزدوران و میزداستانی نیست که زمان نیاز استخدام می‌کنند و نوع سیاسی آن، برپایی محافل، حرکت‌ها، احزاب و جریان‌هایی است که مانند گروهک‌های داخلی افغانستان، پس از تاریخ مصرف، ای دهن می‌شوند و بر گندمی که زده اند، می‌اندازند. خدح اب که در زمینه‌ای که در هرج و مرج آن، به نمان و نوابی رسیده اند، حداقل برای حفظ مادیات آنرا، در حالی به این کشور خیانت‌کنند که با تشدید بحران داخلی که به اساس شعور پایین شان ایجاد می‌شود، در پامندی که هر آن صاعقه خواهد شد، از مفادی محروم نمانند که اگر سبم افغانستان و ملت افغان را نپنخند، دوستان خارجی باید قبول کنند و پاسخ دهند در کدام بند، فقره و ماده دیوکراسی غریبی، اجازه است برای مصالحه استفاده کنند. در کهنه بازار بحران افغانستان، هیچ‌امی جز خاین، قاتل، تطبیعی، فاسد، جانیکار و مزدور ندارند. اگر تاریخ چهل ساله‌ی حاکمیت ملایزانی، چیزی بیشتر از نخبه‌گان موسوف (بالا دارد، نشانی نماند آن میان سرافگنده‌گان کنونی، متفحص کنیم.

سرخورده و سرافگنده، دو مشخصه‌ی بازار کسانی‌اند که یادگرفته‌اند برای منافع شخصی، قومی، تطبیعی جزئی و بیگانه، افغانستان را فراموش کنند، اما شوکه می‌شوند که می‌بینند تعریف منافع بیگانه، تاریخ مصرف آنان را مشخص کرده است.

واقعیت افغانستان (پشتون‌ها)، دوستان خارجی در سیاست‌گذاری‌های افغانستان، از واقعیت‌ها چشم‌پوشی نمی‌کنند.

حرمان از تغییرات بنیادی خواست گروهک ستمی-سقاوی که با نمونه‌ی رسمی اش (تجاوز شوروی) نیز به پاس می‌شدند، این قشر را در موقعیت انحصارگر، چپاول‌کننده و ضایع‌کننده‌ی صد‌ها فرصت مصالحه‌ی ملی، با گرایش به استخبارات منطقه‌ی دو سیمایی نشان می‌دهند که اگر شعور پایین‌شان، آزمون اعتماد را صفر می‌دهد، دل خوشی‌ها در پوست‌به‌اتلاف‌های منطقه‌پی‌یوستند افغانستان، زمانی به سرخورده‌گی و سرافگنده‌گی آنان رسیده‌اند که دیگر هیچ ادبیاتی قادر به تعمیم غلط فهمی در میان پیروان انحراف نیست.

یادم می‌آید وقتی معاون بارک اوباما، طالبان را قفسه‌ای می‌جزا از القاعده اعلام کرد که دشمنان امریکا نیستند، رسانه‌های ایسته‌به‌گروهک‌شور و فساد زور می‌زند با تویل سخنان او، خطر این سیاست را برای عاقبت شوم خودشان، وارفته‌کنند. افراد ایسته‌به‌آنان، ده‌ها بار در میز گفت‌وگو‌ی غریبان نشسته‌اند. نمونه‌ی روزاوارا، اگر استثنای دور از رسمیات امریکا بود، با طرح این‌که مدعیان گروهک‌های ضد افغانستان بر اساس اندیشه‌ی ستمی‌گری، واقعیت‌های خراسانی-پارسی‌اند، با طرد دوستان بین‌المللی، استفاده‌ی از ابزار در سطح حکومت را به مصیبت نظام ناکارا و سپار سیاسی مبدل کرده‌اند که هر کس پشتون نباشد، فقط می‌خود و خود می‌کند و این خیانت‌ها را از برکت خارجی‌ها نیز می‌داند.

افت افغانستان در مثال گرایش‌های افروزی که با تمجیل بر سیستم، هزاران نوع خیانت کردند و اما عاجز از درک موقعیت و سیاست‌ها، اینک ایران و روسیه، به چنان سرخورده‌گی و سرافگنده‌گی رسیده‌اند که توجه آن در فضای مجازی بیداری فکری، درز و شقاق را هرچند به نفع افغانستان، اما در میان آنان انداخته است.

خوانش و تخریب متن و سیمای سرخورده‌گان و سرافگنده‌گان، لذت

...از همه بدتر، مجریان اغراض همسایه‌گان در زمینه‌ی دیوکراسی مورد حمایت غرب با مدعای ایرانی و روسی، به درستی تفهیم می‌کنند کسانی که از هراهی با سربازان امریکایی تا حد صفاکار، خانه‌سامان و خادمه، شان خویش را نمایش دادند، اگر از بیان دلی‌گشتند، در نبود شعور سیاسی-ملی که در بحران جهاد افغانستان در تنوع تنظیم‌ها، به جز افغانستان، افغان‌ها و منافع ملی‌ما، هرگونه‌ی تعدیل را امضاء کرده بودند، بهتر نبود از سطح‌خمد و عمله‌ای که از چنگال طالبان، نجات داده بودند، به حدی به حال می‌رسیدند که اگر ماندند از فرصت‌نویزنده‌گی یافتند، هرگز لازم نبود جای آنان در مغز استخوان نظام، به اندازه‌ای به غوغوت بکشد که از نحوه‌ی و ایسته‌گی‌های شان بخورد به دنیا، هنوز نمی‌توانند از سطور اول پاراگراف مثنی‌خارجی‌ما به صفحه‌ی دیگر، صعود کنند.

هرچه باشد، خصوصیت مکتب افغانستان (موقعیت جغرافیایی و دیوکراسی)، درس‌هایی توهی می‌کند که در مولفه‌های اجباری آن، مخالفان، به سرخورده‌گی و سرافگنده‌گی نیز می‌رسند؛ از می‌بینند کشور‌های پیرامون با تعریف منافع ملی-رژیم‌ها، به مجموعه‌ی مزدور، به اندازه‌ای قابل‌اند که به نفع‌شان باشد.

سقوط طالبان، هرگز به معنی نفی آن واقعیت‌هایی نیست که وقتی مخالفان آنان به شهر‌ها و انحصار قدرت رو آوردند، یاد ما نرود ملایزانی یا گروهک‌شور و فساد در لویه‌ج‌گی‌ی قانون اساسی یا فهرستی از بازیگران ایسته‌به‌ایران و روسیه، زور می‌زدند با افزایش رقم امضاء طرح تعدیل نام افغانستان در شرایط رقم بخورده‌گی پس از آن همه بحران، چنین نیتی تداوم بخیران بوده هرچند گروهک‌شور و فساد با ارابه‌ی طرح خیانت‌آور خود شرمسار شدند، اما حضور بحس آنان در انحصار نسبت و اما چپاول‌آرایی‌ها، در حالی به دهن کچی در برابر غریبان‌خواست که از خیانت‌آور حضور آنان می‌بودند، ای بقا می‌شدند، ولی رشته می‌مودت را به‌ت‌های ولایت قفیه و خریف به ظاهر پیشین (روسی) بسته بودند.

در طول ۱۷ سال گذشته، رفت و آمد‌ها با توجه بر ایجاد ذهنیت‌های ضد افغانی، به خصوص ضد پشتونی، مخالفان داخلی کشور را نامیدی می‌کنند که می‌نگرند باوجود اغراض و ضیاع حقوق بزرگ‌ترین

که غواړئ د سولې او پخلاينې دره
بېرته اوسي، اوږيند ټينگ کړئ

دور سوم، شماره شلزيده، ۲۵ جوزا، ۱۳۹۸

اوربند

پدې گڼه کې...

د افغانستان د کزبرو ځمکو لمر بېدل او بې غوړي
مېلمه افغان چارواکي او رموز نکلاره
امريکا هم بايد يو ضمانت ورکړي
له لندن نه د راغلي ليک ځواب
هېڅه هم پټ نه پاتې کېږي
ماهي نه د ور گرځېدا واټه
پر بېلو او باج او ولسمشران
عظيم ارگ- حنيني څېري
تابليت ۱۱ او اغېزې يې
بهرني افغانان
نارولي اېتلاف
سيکولاريزم

بیداری

آزده کې او ستومي پاکستان، بېرته راانبار کړده است- پښتون هې
جعرايې ستو، هرڅه د جبر تاريخي، د جبر عوتې مانده الله که رښه
ندارد، اما هفتاد سال پس از توپو سياسي- کاسه ي سر عارند.

درې واکمن- يو برخليک
د تاريخ په هديره کې درې محکوم قبرونه

مانه د ولسمشر انجم د هندوستان د وروستي پاچا بهادر شاه ظفر او مسلمان هېوادې رياست وروستي پاچا ابو عبدالله محمد
را يادوي ظفر پاچا د جهيل ژوند وروستي ورځې به رنگين کي نه لکه برابره سره په سينه کې زغري کېږي انگرېزانو په رنگون کې
کړه - هډې جو کي - ورته چوپړ کړي وه پاچا سلامت به کي سلامت او د معادن پلنگي به کي شمېر - خپلو ليدونکيو نه به
پي په نوسه ويل - که هغه بقدر شه يم چې په هېڅ ځاي کې د خپلو ليداره که هم ځان ونه لرم:!



بیداری

منظور پښتین در منتهای صورت یک ملت در پاکستان، صدا شد. تکان این بیداری، زود به اعماق سرزمین هائی سرایت می کند که در تاریخ شبه قاره، اگر جایی برای ننگ و نام باقی مانده بود، بدون شک پښتونخوا بود. میلیون ها مردم درینند در حصار پاکستان، زمانی برینند که در هفتاد سال تاریخ پاکستانی، شان آنگان، غنچه ی حیات مرزبورانی ست که به افتخار از خدمت نیا و اجداد خویش به انگریز، یاد می کنند.

شازدکه جمهوری اسلامی کدایی، هرچند مفاد مقطعه بی داشت، اما به معنی تداوم زنج های مردمی که بیگانه را نمی خواستند، میلیون ها پښتون و بلوچی را عذاب می دهد که می بینند در نوبت سیاسی جمهوری اسلامی، پذیرفته نمی شوند...

مجلس عمرزی

وقتی اصواخ خروشان حامیان پښتین، پښت پاکستان را به لیزه درآوردند، درک این تکان، فراتر از باور هائی رفت که گمان می شد یک حقیقت تاریخی در یک واحد کدایی، تحلیل رفته است.

ناراضی و آزردگی، به جمع جوانی افغانستان (منظور پښتین) که با داعیه ی برحق قومی، به نام «آرمان» به فریانگه رفته اند. هراس وراثت انگریز که از آن تجربه ی پلید تاریخ به مکتله کی رویاه می مانند، اما در روزگار مکهده ی جهانی، نمی توانند فایح را کتمان کنند.

دست و پاچه کی در زمانی که در بازار آزاد افغانستان، روی القاعده، طالب و دعش چنه می ززند، با صدای تحریک تحفظ پښتون، مرتجعانی را به خود آورد که به بلندی های افغانستان، چشم دوخته اند. شهید آرمان لونی در میدانی قربانی داد که شایاد بزرگ ترین آرمن واحد سیاسی- کدایی جمهوری به اصطلاح اسلامی پاکستان باشد. تروور میازان پښتون و بلوچ، صدایی را خاموش نمی کند که میلوینی شده است.

تشکیل پاکستان و حریمه ی اسلام سیاسی، اگر بخرنجی بود که با فاجعه ی تجاوز شوروی به افغانستان، پروشوت میلیون ها پښتون را مکندر کرد، اما در روزگار تعقل، تکنالوژی و ارتباطات، به اکتاف جهان رسیده است. زمان حال ما، با خصوصیت تپور، از مرز هائی گذشته است که در جغرافیای ما، حتی از حصار سباه پاکستان می گذرند.

شاگردان متعصب مکتب انگریز در هفتاد سال واحد سیاسی پاکستان، هفتاد سال تحول کرده اند و توان ندارند در سلاح خانه ای که به نام جمهوری به اصطلاح اسلامی ساخته اند، تمام ستم رسیده گان را هلاک کنند.

شهادت آرمان لونی، روی رگ های عصب میلیون ها پښتون و بلوچ، صوت گرفته است. شک ناریم که منظور پښتین، آخرین هدف تروور خواهد بود، اما آرمان های داعیه ی برحق در روزگار جهانی شدن، درد های مردمی را مساوا می کند که کار خودشان را کرده اند. آزردگی از دست ملی پاکستان، مردم را بیدار کرده است. پښتون های جغرافیای

ستم، هرچند در حیرت زایی، در حصار هوینی مانده اند که ریشه ندارد، اما هفتاد سال پس از تزویر سیاسی، کاسه ی صبر ندارند.

سعی مذبحونه برای حذف جوانان شجاع پښتون و بلوچ که پاکستان را سرنوشت مکندر خویش می شمایند، صدایی را خاموش نمی کند که میلوینی شده است. حامیان منظور پښتین در فراسوی مرز های افغانی نیز بسیج می شوند.

در تنازع جهل سال بحران افغانستان که از اجحاف بر پښتونخوا نیز منشه می گیرد، افق هائی به چشم می خورد که نباید در ناپاسته های ملاحظه ی سیاسی از وحدت غافل شد.

آرمان افغانستان بزرگ، اگر فقط ایده ی شریف میلوین ها مردم است، روزنه ی این حقیقت بزرگ نیز می شود که هویت مشترک، میلیون ها مردمی را تشویق می کند که با درک همدگر، خانه بسازند. این خانه، سیاسی یا فرهنگی، اما روی ارزش هائی استوار است که مردم از شناخت یک دیگر یافته اند.

در قربانگاه نو، شهادت آزادی خواهان، فراتر از شهادت آرمان لونی نیز خوین خواهد شد، اما در زمینه ی سرخ آن، مردمی تحریک می شوند که در دومین تجربه ی بزرگ تاریخ پښتون ها و بلوچ ها در واحد کدایی جمهوری اسلامی پاکستان، تحریک تحفظ آنان شده است. آرمان لونی، آرمان میلوین ها مردمی ست که در درس های شهادت، بیشتر می آموزند.

تنگنای بازیگران سبهاکار سیاسی در جغرافیایی که ارمغان هفتاد سال تاریخ آن، حتی کسب درآمد از شان میلیون های مردمی ست که مجبور شدند در حصار پاکستان بمانند، وراثت مکتب انگریز را راحت نمی گذارد.

پیش از دو قرن سلطه ی سیاه انگلیس در هند، اما ازنی نشده که گمان کرده بودند از تجربه ی جغرافیایی که به اصطلاح زوال آفتاب نداشت، شبه قاره را حفظ می کنند. وقتی استادان مکتب سیاه با دانش استعمار بخش های دنیا، درآمده از هند خارج شدند، به یقین که تقلا ی شاگردان وفادار نیز به جایی نمی رسد. اگر افغانستان خویند در بحران تحمیلی

دست و پا نمی زد و اگر اخوانیسم سیاسی، فرزندان ما را در گو گو ای اس، ای دشمن جان مردم ما نمی کرد، شاگردان وفادار مکتب سیاه استعمار، با کدام دست آویز دیگر اجحاف می کردند تا میلیون ها مردمی که نمی دانند «پاکستانی یعنی چه؟»، مجبور نباشند در زمینه ای بمانند که در جغرافیای به اصطلاح اسلامی، حتی از فرزندان شان تحفه گرفت تا پس از تحمیل مکتب های اجباری، و وقتی در تخریر پخته شدند، هدایای گرانبهای زندان گوانتانامو باشند.

مردم، بیدار شده اند! طین صدای بلندی که از تحریک تحفظ پښتون برخاسته است، از جغرافیای منشه می باید که در بستر هفتاد سال، هرگز راحت نبوده است. میلیون ها مردمی که بیدار اند، میلیون ها صدای دیگر اند که هرگز از آرمان لونی ها، عدول نخواهند کرد.

ما در بیداری های جغرافیای همزمان خویش، به دقت می نگریم که اگر در واحد کدایی، جایی برای عدل و احترام نباشد، آرمن شاگردان وفادار مکتب استعمار را فرصت می دهد با پایان ایثله ی بتدین درآمد های سیاسی، دیگر روی زنده گی میلوین ها مردمی قمار ززند که خیلی «بیدار» شده اند.

دو و نیم قرن تسلط استادان، خروج سرافکنده از ملکی بود که گمان کرده بودند از مدرک استعمار ملت ها و مردمان، آنان را به آسایش های جاودانه ی هند می رساند. بنابراین، چه تضمینی وجود دارد که شاگردان رو سیاه که فقط در نژادیمی را افغان ها، مایه دارند، بتوانند مردمی را اسیر نگه دارند که از شان استادان شان «نه» گفته بودند؟

شهادت آرمان لونی، اگر رویداد غم انگیز ضیاع انسانی است، نهضت می سازد که هراس از عدالت خواهی های مردم، هنوز هم ستم گرانی را بیدار نگه داشته است که فکر می کنند با لیرنگ تشکیل پاکستان (اسلام سیاسی)، می توانند مردم را فریب دهند.

دو و نیم قرن استعمار انگلیس، جای خالی باور هائی بود که متجاوزان بیگانه در هند از یاد برده بودند. هفتاد سال استعمار پنجابی در روزگار دهکده ی جهانی که اخبار موش های کدام کدام فال پرویز مشرف را نیز بروز می کنند، در فراسوی پاکستان، به مردمی نیز رسیده است که با هر گام و هر اثر آرمان ها، تحریک می شوند.

ما در عصر آگاهی ها زنده گی می کنیم. شهادت آرمان لونی، تسلیت باد!

که غورائ د سولې او پخلانې دره
بېرته اوسې، اوربند تينگ کړئ

شماره چهاردهم و پانزدهم، ۱ / دلو / ۱۳۹۲

اوربند

د ولسمشر تاريخي بدنامي (ډيورنډ گرښه)

هر هغه چا ته چې تاريخي ټولگي وړاندي شي تر
ټولگي وړاندي په هغه ځای کې چې د هغه په ځان کې
پوره کړنيزه تاريخي شرم داسې وین کېږي چې د انساني
په ټولگي هغه که وین کېږي د ولسمشر په بدنامي کېږي
په ټولگي وړاندي په ځان کې د هغه شرم ټولگي کېږي
هر هغه چا ته چې د هغه په ټولگي کې شي تر ټولو
لږ شي د هغه شرم به په بدنامي کېږي...

پدې گڼه کې...

- د ولسمشر لاس تاريخي بدنامي (ډيورنډ گرښه)
- دولس گرامه ماڼۍ د جگړو د کتونو محکم
- د لنډې لوبې د چاپل د مخنيوي لپاره...
- سر پې هورې په دمعان لم پې انگ دی
- ځنگه کولای شو محبت فکر وکړو؟
- دروفهغو ژمنو، هېواد بخراس کړ
- چې دا دغا ده که بېر [!]
- موجبات بيماري رواني
- د ټوله وړې لارښوونې
- سوله مو لمر به کړي؟
- مردم، خشکښک اندا
- د فقهه جوانې مړی
- د بلاگانو مياشت
- د لوماند منطق
- مسکولاروم

سپړگونه ملي نواميس دي

سپړگونه سياسي يوازني قسمنې بېجينا وي چې د ډيرې لږې نه بامبارې له کبله له منځه ځي او دا يوازني بېجينا يا زېر ليمبا ده چې لږ لږ بيا د ټولني هر فوډ لږې گڼه اخيستي شي.

په لسره لږې کې د يوه کيلومتر سړک د جوړولو قيمت له ۳.۵ ميلیون ډالرو لږ ۵.۴ ميلیون ډالرو پورې (د سړک پر احوالي نه په گټو) اخيستنې ي. سياسي په افغانستان کې هم د يو کيلومتر سړک د جوړولو قيمت د ۲ ميليونه ډالرو شاوخوا وي. نو اوس داسې ليکل وکړئ چې زموږ سپړگونه خوږه فنيشنې سرمايه ده او موږ خوږه ماشومانه جشن ور سره کوو!!!

مردم، خشمگین اند!

در تښتګنای زنده ګی، فشرده می شویم، نان، آب و خانه ی ما را گرفتند، کم نبود، حالا از نفس نیز آفیده ایم. حالت بی زاری توام با خشنوت مرا می خورد. مردم، چه گونه منقلب می شوند و در خروش خشم آنان، حاکمیت ها و بهیران، چه گونه زیر پا شده اند؟ به این درک، نزدیک می شویم. اعتماد ما به بازیگران سیاسی، آرمغان هرج و مرج بیشتر است. مثل این می ماند که کار ما، تأیید هر کس و ناگسی ست که با ساخت دوسیه و شجره نامه، مردم را درگیر مرور گذشته ای می کنند که در هیچ کجایش، پس منظر آنان، تاریخ تجربیات کاری خوب ندارد. می آیند و می روند و از ما طلب رای می کنند. وسیله ی وصل ما با حکومت داران، چند نوبت اعتماد آراست...

مصطفی عمرزی

های نگاهبان و پاسبان به مشکل رویت می شود. عموماً روی یک دیوار سمتی بزرگ که خود به یک خاطره ی مربع سمتی دیگر منتهی می شود، یکی با کلاه و تفنگ، از عقب یک پرده می جالی، مردم را نظاره می کند. در واقع این ما هستیم که ازاد می گردیم. مسئولان امنیتی ما بیشتر از هرکس احساس ناامنی می کنند. اگر به قسم معمول تحلیل سیاسی- اجتماعی این بدبختی ها بپردازیم، عقده های ما به قصر سفید می رسند، اما به این بسنده می کنم که تصمیم گیرنده گان و مجریان، از مردم دفاع می



خبر های کتابی زیادی را شنیده بودیم که شهر های ما را از وجود موافق پاک سازی می کنند که در همه جا، شبیه قلاع معروف کابل شده اند. با این تفاوت که حضور جامعه ی جهانی، تکنالوژی عمران بین المللی را به ارغوان آورده است. به جای گل و پخسه و طشی، از سیخ و سمنت، مانع می سازند.

طی یک سال اخیر، مثل این که کار های قبلی را فراموش کرده باشند، به اندازه ای به حجم موافق سمنتی شهر کابل افزوده اند که به گونه ی فجیع، جلو تیرد مردم را می گیرند. تهدیدات امنیتی بزرگ و کوچک، مجموعه یا حلقه ای را که در تپایی با ارگان های امنیتی کار می کنند، به تجارت ستر ادارات، جاده ها و افراد واهی دارند تا ضعف های فاحش سکور امنیتی بیشتر به نمایش گذاشته شوند. اگر این همه ادعای توان مندی درست است، چرا فضای تیرد و تفسس مردم را تنگ می سازند؟ در کجا پنهان می شوند؟ عقب سمنت

ها! پس سروشت و حفظ مردم چه می شود؟ ما این که مردم، فقط جغد سفید هستند؟ فاصله ی ما از دولت، به گونه فرسخی رسیده است. نمی دانم چه کسانی تصمیم می گیرند؟ در شهر کابل در اذحام مناطق مرکزی که اینهاست از مراکز تجاری، ساحات قدیمی مسکونی و ادارات دولتی اند، هر کجا که فضای بایز به چشم بخورد، همه روزها با هزاران تن موافق سمنتی، حصار کشی می کنند. در چهارراه پشوتونستان، مردم در تښتګنای مکان، روز تا روز دور حلقه ی چهار راه فشرده تر می شوند.

هراس از عدم کفایه، شعاری را به تلاش اندخته است که با سمنت کاری شهر، به ذمم خودشان به امنیت بیاورند. این کار، تفکیک مناطق و کجا هایی که مورد حمله قرار بگیرند، منظر نیست. هر جا فضای بایز بماند، سمنت می گذارند.

چند ماه قبل از چهار راه پشوتونستان تا چهار راه سرای شمالی را از ۲۰ تا ۴۰ افغانی طی می کردم، اما حالا موتر های درستی با کارایی ۲۰۰ تا ۳۰۰ افغانی، حاضر نمی شوند به این مسیر بروند. یا بپهوند فاصله ای تا چهار راه ملک اضطر، صنرات از چهار راه انصاری، آن هم فقط به موتر «درستی» می رسیم.

حادثه ی وزارت مختاریت با موافق جدیدی که به نام گداز گذاشته اند و با جلو آوردن دیوار های سمنتی که جلوتر از دیوار های خاطره ی وزارت قرار دارند، پیاده را به حد عبور یک تن در آورده اند. برای آن که همه چیز را ساده

کنند یا از خودشان؟ مردم ما در میان موافق سمنتی، مانند پنهانی استند که فقط وظیفه دارند رای بدهند و حمایت کنند. این همه ها، نظام حکومت و مسئولان، برای چیستند؟ خوب، معلوم است که باید به نیاز های مردم پاسخ بگویند؛ مردمی که در حصار های سمنتی خورد و افسرده می شوند.

نمی دانم شاید سناریوی تازه در کار است! آهسته و بدون سر و صدا، اطراف خویش را حصار می بینند. خدا کند خیانت دیگری در کار نباشد! از چه می ترسند و چه را پنهان می کنند؟

هر روز در صف هموطنان مستضعف، مظلوم و درمانده می ما، به عنوان کسی که وجدان دارد های آنان را شرح می دهد، منقلب می شوم. حالت تکرار، یک نواخت و زجر دهنده که فقط زبانی می شود، واقعاً اسفبار است که کسی به این نمایشگاه باس، اندود و خشم توجه نمی کند. فتنه هایی که به همه چیز آتش می زنند، از همین شور اجتماعی برخاسته اند.

عذار در عداب، میدرد و خشمگین می کند. تار بد نشده، بجنید، هر کی در این جا خیال اقتدار کند، تگزیر است سوال باجولان اش را بپذیرد. در عقب سمنت ها و سنگ ها، فاصله از مردم، در قیاسه ها رسیده است. بهتر است از «مجران عدم اعتماد» بگوییم! شرح تصاویر: نمونه هایی از هزاران مانع سمنتی شهر کابل.

و امود کرده باشند، از جوانان هنرمند افغان که نقاش استند، دعوت می کنند. حصار های سمنتی را نقاشی کنند. شباهت این منظره، بی شباهت به پناهگاه های آتومی نیست.

در اوایل حمله ی امریکا به افغانستان، مردم، نگرانی داشتند که حضور بن لادن، به قیمت جان شان تمام نشود؛ زیرا شایع شده بود که به زودی با بمب آتومی امریکا، رو به رو می شوند.

بی زاری توام با خشنوت، کاسه ی صبر مردم را لبریز کرده است. مرکز شهر که محل تیرد جمع گنبری از اهالی پایتخت است، بر اثر تښتګنای جا، ساعت ها همه را درد سر می دهد. هنوز از برف و بویان خیری نیست، زنان و دختران مردم از عصر الی ۸ شب در ایستگاه های مرکزی شهر منتظر می مانند تا موتر بیایند.

وقتی این سطور را می نویسم، از شدت ناراحتی بی میل نیستم چند فحش خواهر و مادران به مسئولان حواله کنم. آخر کدام حیوان تصمیم می گیرد؟ با این همه مدعی عقل و منطق، یکی نیست بیاید و مشاهده کند که سمنت کاری شهر، نمی تواند جلو درز هایی را بگیرد که با ضعف مدیریت، نصف مملکت، جغرافیای حاکمیت مخالفان شده است.

همه جا سمنت چیده اند. احاطه ی وزارت دفاع که از داخل نیز حیاط کلان دارد، به اندازه ای بزرگ شده است که در کنار اشغال پیاده رو، نصف جاده ی برج ساعت تا زیارت ابراهام افضل را می گیرد.

در جا هایی که ادارات امنیتی قرار دارند، چهره

سر شو نو سړي ته رحيم پوف ارياد شي او د عبدال به پټ پټ له خاله سره خاندې. د خوستانو او پکتياوالو اصطلاحگانې لا هم په خوندور حالت ليکل شوي دي او چي به جهه کي دي د هاشم خان واسکت خپرن شي او پاران دي پري ملندي وهي. تر ټولو خوندور طرز خو لا دا چي استاد رياتي له ډبره عمه او وپري خپل پرتوک چه اغوستي او او قرص ورکه سنياف ته ضامن تري گاندين واخله او راشنه بيا مي. . . واخله. د طرز په برخه کي د مجاهدينو او رهبرانو کار پکاتورونه رسمول هم يو ځانگړي او جلا

بي اوږده وليدل، نو په حيرت يي ورته وويل: دا ټولگال دي د استمجا پر مهال نه په تکليفوي، د نړيوالې دندوونکي لا دا چي کله مدير غشار د ترايسورت وزير سره ځان به يي د ټراسيسورت وزير مدير غشار معرفي کاور، د طنز په برخه کي يي تر ټولو لويه خوښي دا هم ده چي په ترڅو او درودوکو جالانو کي هم د طنز ژبه په کي کارول شوې ده، کله کله هم زرا کي هم سړي نه د قاچ صيب (الله گل دانه دانه) او بيټکڅلي خندا رولي، کله چي احمد سينا د مرگ په خوله کي فومندان عديل ته په ډورو او لاقو

می شود. افزون بر این، توجه بر نزاکت های اجتماعی که در این کشور، در کنار بیش از ۲۰ میلیون پستون از مجموع سی میلیون افغان، بیش از ۳۰٪ زبان و قوم دیگر داریم که نه فقط فرهنگ ها و هوشمان را غنی می‌شوند، بل افغان، برادر، پدر، مادر، خواهر و شوای زنده ما بودند و هستند.

د مثال دگر، هراسان های ناشی از تشتت آرای پستون ها، به این درک کمک می‌کند که بر اثر تقسیم آن ها، تضعیف می‌شود. محور تباری کمک خواهد کرد مردم ما حول منابع مشترک، اعم از دري زبانان و پستونزبانان، جوامع روستایی و بخش قابل ملاحظه ی جامعه ی دینی ما، به ویژه زمانی که سرزبونست افغانستان (انتخابات) در میان است. گردهم آید تا حداقل در کمترین توقع، برای دشمنان خویش، رای ندهند. رهبری واحد ما نباید تنها به مفهوم بسیج خود، چنان چه آوردیم، جامعه ی پستون های افغانستان با تسو، خلط و حضور جغرافیایی عظیمی که در ۳۴ ولایت افغانستان دارند، بر اثر ملوکیت ها و تعلقات قومی و خویشی با دیگران، بدون غیرپستون ها به راحتی نخواهند توانست به عدالت اجتماعی برسند؛ اما اگر ذهنیت های غیر پستونی حاکم باشند و از فرصت های تجاوز بگانه، استفاده کنند، مردم ما حق دارند تحت رهبری واحد قومی، سمت خود را با درک حقوق انسانی خویش جهت روشن شدن موضع دوست و دشمن، واضح سازند و اجازه ندهند بر اثر شرایط، وقتی فقط بحث انتخابات در میان است، از تقاضا محبت کنند، اما زمانی که از امتحان گذشتند، دشمنی ها را به نام حقوق، توجیه می‌کنند.

باز ما دیدیم که در خون ما شریک شده، اما پس از ترش آن، از نان ما، نام خویش می‌خورند. افراد زیادی می‌توانند نام خویش که از سوی پستون ها وارد دولت شده اند بر ضد ما، سوء استفاده می‌کنند. رهبری قومی را در صورتی که جامعه ی افغانستان در کل در مسیر آراضش، رفاه و امن طی طریق کند و نوازت به نوازت نباشد، حداقل در شرایط کنونی و منطقه یی برای رعایا طریقت های بسری خویش از چنگال سیاست ها و برنامه های مدومومی می‌خواهیم که زمان آن ها نه فقط ارمانان فقر و اندوه قوم پستون بوده اند، بل با نبود وحدت کفیی همپاران ما، کشور را تهدید می‌کنند.

پیکره‌ی بی سر

مصطفی عمرزی

جامعه‌ی پستون ها، از زمانی که حضور و شکوخته و محسوس تازلیخی را در بیش از ۶۰۰ سال تاکنون، تمام بخشیده است، از مزایای آن حاکمیت ها و رهبران خویش نیز مستفید شده اند که نه فقط پستون، بل همه پذیر بودند.

پس از شهادت محمد داوود، مردم ما مانند پیکره ی بی سر، در حالی که بخش قابل ملاحظه جوامع اقلیت ها تحت چتر تنظیم ها و احزاب چپي و راستی مسخیم می‌شوند، در خلای رهبری قومی قرار گرفتند. آنان با تهدیدات میسان نهی و ناشای و بدهمی و اشتباهات هر دو جانب چپي راستی، در حالی افول کردند که رفقای قومبست و خلصی، بدون کمترین زمینه های اجتماعی، با حمایت تمام، سهم و دارایی های قوم خویش را نیز بخشش می‌کردند.

رفقای خلصی با تیشه به ریشه ی بنیاد های سیاسی و اجتماعی ما، با شورویان، استعمیان و پرچمیان، گیانت های هایش را توجیه کرده اند. ماسافانه جناح دیگر با فوریت در اعماق اخوانیسم سیاسی در واقع تروریسم بین المللی، و تهداتنی که آنان را ناگزیر و حتی غافل می‌کردند بخشی از دمرمان زبوی شان، بخشی از جامعه ی پستون های افغانستان اند و حقوق قومی نیز دارند، به ما آسیب زده اند.

دو جانب چپي و راستی مردم ما را دچار بلایا می‌ساخته اند. اینک در افول دمرسدالاری توریجی، در حوجی که برای اقلیت ها، تسو رهبری می‌سازند تا به گونه ی ای تحت سبیز قومی برای الحصار گرمتر شود، با چنین رویکرد هایی به بزرگ نمایی محور های بی پرده خانی که در همه ی آن ها، عاوت با ما به چشم می‌خورند.

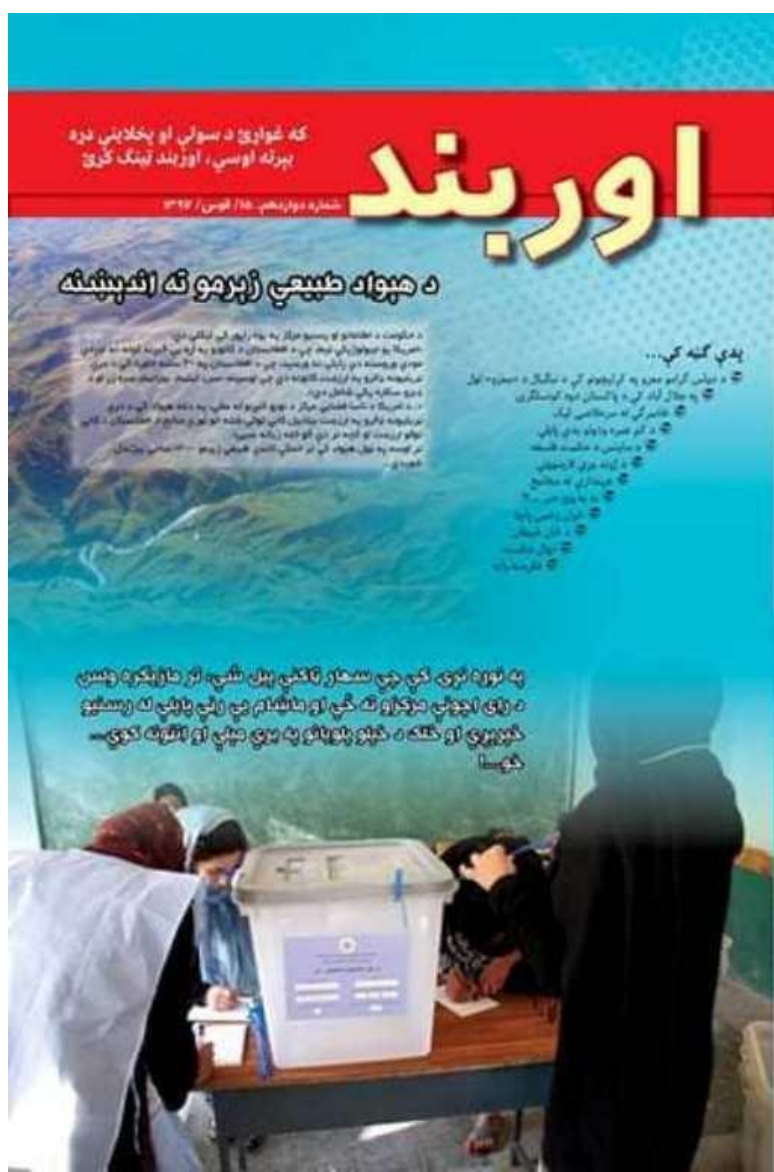
روند ستم ملی ایالی بزرگترین قوم افغانستان (پستون ها) و ضیاع حقوق آنان، از شبان نامانده است. ماتماسانه تحویل حاکمیت های اتلافی که با پستونانی به خارجي به هفتز استخوان ملکت رسیده اند، روی اصل پستون سبیزی نیز استوار می‌باشند. اگر چنین نباشد، توزیع قدرت به اساس سوسومی قومی، مرکز را از ان نشانات توأم امی شد تا با چشم داشت به حقوق اکثریت، بی خاندانی اجتماعی را به نفع مخالفان وسعت بدهند.

این که بسستر اجتماعی پستون های افغانستان به شدت خشن شده است، در نیود رهبری قومی نیز است که تا قبل از هفت ثور، وابسته به شخصیت های ملی پشوتی بود. مردم ما را با خیالی فکری، نه جوهی و مخالفانی می‌کشاند که به سه سهرت یا تالیبه ی اسلحه، آنان را قادر می‌سازند به سوچی عدالتی ها آتش بکشایند.

نیاز ها برای رهبری واحد قوم پستون، همانند سر برای این پیکر عظیم اند. با ساخت این تعقل، بیش از همه، توجیه ظرفیت های بشری ما جلو تشتت و بحران عظیم فکری را می‌گیرد؛ زیرا گروهی را مخالفان مسلح و بعضی را مخالفان داخلی به انزوا گشایند اند؛ شماری را جهت منافع دیگران بسج می‌کنند و توده های اکثر را در بی خاندانی قومی قرار داده اند تا با بلاتکلیفی، گوشت دهنه ی هر سلاحی باشند.

در یک زمینه ی مدنی که از کثرت و تسووع قومی کشور یادآوری می‌شود، شاید تجویز نسخه ی فرد محور، درست به نظر نیاید، اما در جامعه ی ما که زمینه ی مدنی نیز به انراز وجود ابعدا منفی انسانی کمک می‌کند، دیدیم که اگر حول محور تباری گرد نیایم، مردم ما که در گروه های مختلف قبیله یی، شهری، روستایی، ایدالوزیک، دری زبان، پستوزبان و جناح های متخاصم سیاسی از چپی به راستی و از شمالی به جنوبی تقسیم می‌شوند، چنانی که در پس منظر تاریخی از یک بازوی واحد عمل کرده اند، محروم می‌مانند.

ایته ادعا ها برای داعیه ی قومی ما کم نیستند، اما جوریان این ادعا ها با کمترین آگاهی از تسووع تباری ما و لغزش های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خویش، بیشتر نماینده گان بخش هایی اند که با چند نفر گردآمده اند. مثلاً دفاع در دایره ی زبان پستو، میلیون ها پستون دری زبان یا پریشتو زبانی را از احاطه ی وحدت دور می‌کند که اگر به سطح منطقه توجه کنیم از هند تا آمو و از کشمیر تا افغان، تاریخ و تسووع فرهنگی دارند. در بعد دیگر، عندر لحاظ مذهبی بودن مردم ما، آن فصالن پستون را دچار مصیبت می‌کند که هرچند از قوم می‌گویند، اما طرز برداشت اکثریت مذهبی یا روستایی ما از داعیه ی آنان، به شرک قوم پرستی تعبیر



انټرنيټ نسل مهاغسي کون روڼه گرځي... دبل شاه، مېيډا د کمر دجال پېژني، خو زه ورسره موافق نه يم. دا حل زه پېژنم، ما لېدلي، د جلال پېژندنه دوهمه اسانه، نه ده...؟

پر نفسي دويه نابوهي د لومړي ځل لپاره زما زړه درد وکړ، چې له امله يې زه خپل زه او ضمير نشم پېژلي. که څه هم شيطاني د هنداري ده، خو خپله لاسه کله لاسه پرانيستو او لسو کالي د پولوسو سمو، ناسمو نصايي کتابو په خپراري نشي رامنځ ته کېدای چې داته گناه، خيانت او جنايت چېرې هم جرم نه دي راغلي... دا ټول د پوهې، نه د تکليف او ستايرزي له امله دي چې موږ خپل تکليفونه هميشه له چېگړا او ناپليون کاپي کړو، چنگيز او هلاکو مو کتلي...

دا ټول زما د پېوز له لاري په امير خپلو کولسو او هغسو نه لېدولې... ټالو او ۳۸ هېوادو کار پوهان په تحقيق او ريسرچ بوخت دي... ۱۳ - ۲۰ کي به يې پايله راوځي...؟

افرازات قطعاً نه لري، کله چې وخت لږ وي. له پېوزي خولي دواړو کار احلم، له همدې امله د چور مسابقه په پټو سترگو گتلي شم...

لکه پوزه زما ټاکنيزه نينه گرځېدلې، دا يې د کوټکياوم لپاره خپروځو کي زما د سمبول په توگه کاروله، ځکه خو مې پرې بندېز ولگاوه.

داته ده چې په دي وروستيو کي د پېوزي خوراخيال ساتم، له دي پرته دا زما د دفاع خوراينه وسيله ده، دفاع وزارت کي ډېر په کارېده... ځکه خو زما مقام او رتبه پخه او کړه ده، نه د رفايت انديښنه شته نه د سيالي بډيره، مهمه دا چې د نفسي پېوزو پېوزان نشي ليدل کېدای، چې خپله پېوزان ټي. مهار يوازي امريکا په کي اچولې شي چې د امريکا بړگت له شوروي زيات دي... ماته پر دغو خبرو خدا راضي چې وايي مېديا ازاوه ده، انټرنيټ او ټکالويزي خلک پوه ساتي، د معلوماتو زېرمې يې پر وړاندي دي يو دوو تنهو په کي کارولې يې د فضا پوهه معلومات مخي نه پراته وي...

وايي، اوسني نسل هکي کي نه بلکي له هکي ډمخه چوپېدلي، خو دغه خوارکي تر اوسه خپل نښه به نه دي پېژدلي. به داسې حال کي چې ما خپله لمن پر سر اړولې او سل او زړ پېردي مې خپرلې، خو د کمپيوټر او

وراندي هضم شوي وو. د دوبي الجصوره پلېکونه مې له خولي استراق کړل، د ترکيې هغه په اماله له لمني رازو روغ ووتل...

له غمبات وړاندي زما فشار لږو وه، باکتران وار خط ول، دومره زياته وينه، نژدې درگونه وجوو. که څه هم خو واره په محمد رحيم نايي ښکر لگولې و، خو څه گټه يې نه وه کېدې.

د ونسي گروپي کي مې د A, B, AB, O راختل، مانا د هر گروپ وينه مې د روگنو کي موندل کېده باکتران حيران ول، خو ماته پته وه ځکه ورځپا نه شوو...

باکترانو ته مې وويل، مه راباسي، توپس يې پامو وگوي، نقد چې خومو دې لويې کولمې ناي کي د نوي کاپيټان ځانگه ورته پرايټيزي، باکتران زما له ورن هم انديښمن دي، نو ته دا وکړ نشوای لگېدای چې دا زما خپل چاغښت او ورن نه بلکي د هغو ټوپکو او موادو له امله دي چې ما د خولي، لمني او پوټي له لاري د لمن پرلا پيلو برخو کي زېرمه کړې، د خولاي د خوندي کېدو يا ترولو ټيټرمن پرتکوسې دي، ځکه زه اوس د خپلې پېوزې له هنر او اړنيټ سترگي نشم پټولې مې د موادو په پېوزولو کي لگنه د مينځني کار کوي. په تېره د دارو بنډولونه چې بڼي لپار ټبر کړای شي.

بهاال شکسته

مصطفى عمرزي

(۱۵) عقرب، وداع ناديا انجمن



نويستگري افغانه شاعري
«ناديا انجمن» ياد غونډه
په کابل کې خپورېږي



دخت افغان





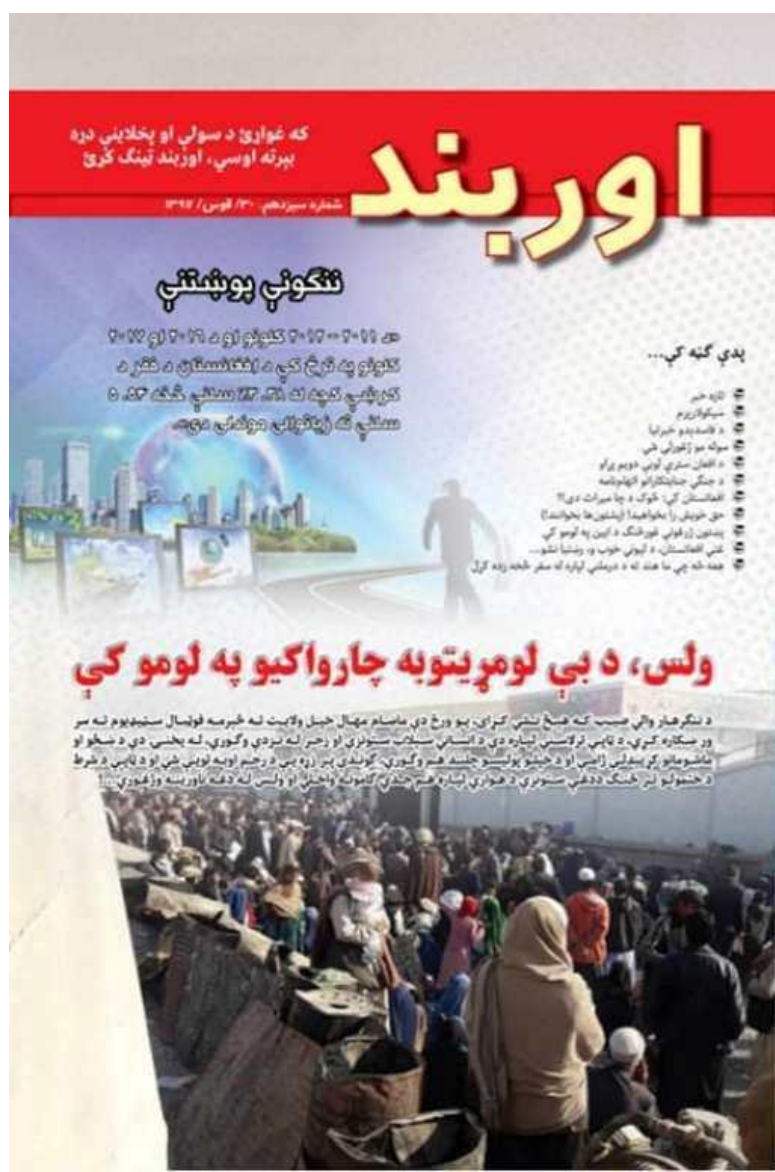
فامت «دخت افغان» از عقب حصار هاي افغانستاني گذشت که حتی در خست و سنگ مدنيت آن، «تنگنا» اصل است.

گونه اي که عالی باشد، عامه را محظوظ می کند. رسم غم ها که با چند بجای کلمات خلقه می شوند، یک بار دیگر با

روزهای چند رقمی، در سال های غدا، هر کدام از انتساب عزیزانی شهیر می شوند که در انتهاب جامعه ای دچار مرگ، می گردانند چه روزی فرجام است. ادبیات در افغانی (سده های اخیر)، در لایه های حماسه از لحنه های غمین پُر است؛ مردان و زنانی که در روزهای فرجام، یک رقم تاریخ اندوه را رقم می زنند. هیجان احساس که از درک بلند به شویایی قلم می رسد، نویسنده گان و شاعران افغان را در فراسوی هستی به تاب می آورد.

گسست زنجیرها، تجدد و شیفته گی از میراث فرهنگي قرون وسطی می برند. در تخیلی ادبی یک قرن اخیر، سروده ها و نگارش ها، اما در اوزان تکفیر و اعتقاد، هنوز درنواهی ی آفرینش های می شوند که از «فقس های تنگ»، بیرون می روند. در سرزمین ها، صدایی از غرب (مهرات) از پشت کشیده گی های به اصطلاح رسانس در زیمان آشنای در، گوویی رسنه از تکرار قلم گذشته گان، شعر را به خدمت کشیده بود.

رسالت نو ادبی که فقط یک قرن از پُرش آن از اوام شعوبه می گذرد و یا طرد سنت مداحی، به خدمت مردم درآمد، در



که غواړئ د سولې او پخلاينې لاره
پېرته اوسئ، اوربند ټينگ کړئ

اور بند

تکنونې پوښتنې

د ۲۰۱۶-۲۰۱۷ کلونو لړۍ د ۲۰۱۶ لړۍ ۲۰۱۶
کلونو په تړخ کې د افغانستان د فکري
کړنلارې لاندې د ۲۰۱۶ کال د ۲۰۱۶
کال د (پوښتنې) پوښتنې لړۍ

پدې گڼه کې...

- تازه خبر
- سيکوليزم
- د قائد پدو خبريا
- سوله يو زغورلی شي
- د افغان سترې لوبې دويم لړۍ
- د منگې جنايتکارانو اعدامونه
- افغانستان کې: څوک د چا مېرته دی؟
- حق خوښ را بخواهه! (پښتون ما بچوانه)
- پښتون لږ لوبې غورځنگ د ايرن په لومو کې
- کلي افغانستان د لوبې خوب و وړشیا شو...
- هغه څه چې ما هغه له د درملنې لپاره له سفر څخه زده کړل

ولس، د بې لومړيتوبه چارواکيو په لومو کې

د ننگرهار والي صېب که هماغه شتمن کړي، يو ورځ دې ماسم مهال خپل ولايت له څېرمه لومړيال سټيډيوم نه سر
ور ميکاره کوي، د ټاټبې لږگسي لپاره دې د انساني سټاټ سټوډي او زخړ له لوري وگوري، که بلخي دې د خپلو او
پاشوهارو لږگسي لپاره او د خپلو پوښو چلند هم وگوري، کولای به پر زړه يې د زخړ لويه لوبې شي او د ټاټبې د شرط
د خنډولو لږ لښک ددغې سټوډي د هډوډي لپاره هم خپلې کټمونه واخلي، او ولس له دغه ماورينه وژغوري!

دومره ده. دا ددی لپاره ښه ده چې په پای کې مو حساب پاک وږي.

۸: کله مو چې درملنه وکړه او له روغتون را وتلئ، ډاکټر به درته درمل لیکلي وي، هڅه وکړئ درمل د هماغه روغتون له درملتونه تر لاسه کړئ. کېدای شي ژباړونکي مو درته ووايي، درمل به له روغتونه دباندې بیا را واخلو. دا به هم درته ووايي، راځن اوس به تاسې هم دروغتون له چا پرته سترې شوي یاست، زه به مو د اوسېدو ځای ته بوخم او درمل به مو هم بیا زه کوټی ته در وړم، هڅه وکړئ په یو ډول قاعدت وکړئ او ورته ووايي، درمل به له دې ځایه را سره واخلو، ښه نه ده چې بیا

ته پيس سرگردان شي. دا ددی لپاره اړینه ده چې د روغتون درمل ښه کیفیت هم لري او کېدای شي د بازار تر هڅو یې بیه هم ټیټه وي او دوی چې د بازار د درملونو یو شمېر فیصدی اخلي، د بازار د ځینو درملونو د درملو د کیفیت په اړه هم پوښتنې شته او پيس یې هم لوري وي. هیله ده چې دا څو ټکي به زموږ له هغو هوډوالو سره مرسته وکړي چې د درملني لپاره هندوستان ته ځي، که چېرې تاسې هندوستان ته ځي، علاج لپاره د سفر پر مهال دا ټکي به پام کې وپیسې ډېرې ستونزې به مو کمي او د سفر پر مهال به خوندي یئ.

روغتون په اړه ښه دا تر لاسه کړ، بیا ورتش. کېدای شي هماغه روغتون خپل ژباړونکي ولري.

کوښښ وکړئ پر دې هم ځان پوه او داده کړئ چې په یاد روغتون کې کمیشن کاران ځای ونه لري. خپله ژباړونکي کېدای شي تاسې ته د یاد روغتون په اړه ډېر څه ووايي، کېدای شي هغه کوښښ وکړي چې تاسې یاد روغتون ته له ورتگ څخه منع کړي، خو تاسې یې په خبرو باور کوئ. ورته ووايست چې تاسې له دې روغتون پته له افغانستانه چا درکړي. ورته ووايي، ددې روغتون په هکله هغه کس پوره معلومات لري، په وار وار زموږ ناروغان داته د درملني لپاره راوړل شوي او ښه درملنه یې شوي ده.

له کمیشن کار یا هماغه ژباړونکي سره مو اړیکې داسې وساتئ چې هغه به په دې پوه نشي چې تاسې یې په اړه ښه پوهیږئ. هغه ته د یو ټپک سرې به سترگه کوړئ، په خوږه کې د هغه د شخصي ژوند په هکله پوښتنه ترې کوو، د اصلي ځای، کلي وطن په خبرو یې بوخت ساتئ او ورته وایئ، تاسې ډېر زړه سوږانه او ټپک هکله کس یاست، ځنډای دي ښه ژوند درکړي. کېدای شي چلند یې له تاسې سره نورمال شي، بیا په ډېره هڅه نه کوې چې دوکه درکړي. د حق اړخې په هکله ترې مخکې پوښتنه وکړئ چې له تاسې سره په کوم حساب ګرځي، کېدای شي درته ووايي، زموږ ژباړونکو حق الزحمه

معلومات او ډېر مرستندویه خلک به وموسئ.

ستاسې ژباړونکي به له تاسې په وار وار پوښتنې چې څه وخت روغتون ته ځئ؟ کومو روغتونونو ته چې دی ناروغان پیدا کوي، د هماغو روغتونونو ستاينه به درته کوي، او دا به درته وایي چې که اړتیا وي زه به د روغتون امبولانس ته ړنگ ووهم چې تاسې په تکلیف نشئ، خو تاسې باید ډېر پام وکړئ، ترڅي ښه دا دامن شوي نه یاست او پر ژباړونکي سربېره مو له نورو افغانانو چې هند ته تللي، معلومات نه وي تر لاسه کړي، تر هغو به پرکړه نه وي چې پخپله پرکړه مو پښمانه شئ.

۶: کوښښ وکړئ له هغو کسانو سره مشوره وکړئ چې هلته د درملني لپاره تللي وي، ځکه په هغو کې بلد او پوه کسان پیدا کېږي، هڅه کېدای شي د روغتون او ډاکټر په هکله ښي او لازمي لارښوونې درته وکړي.

کله مو چې هغوی پیدا کړل، خپله ټوله کیسه ورته وکړئ. د خپل ژباړونکي په هکله مو هم ورته ووايست. هېڅکله له ډاکټران یا افغان ریستورانټوالو څخه د مرستې غوښتنه کوئ، ځکه هغه ټول کمیشن کاران دي، په ژبه ډېر خواره وي او ډېری یې له بده مرغه افغانان دي چې همدا کارونه کوي.

۷: کله مو چې د ډاکټر او

چې هغه درباندي شک وکړي چې په اصلیت یې یو هېندلي یاست، ځکه تاسې دا هم ځینو مواردو کې دده مرستی ته اړ یئ، نو ددی پر ځای چې هغه تاسې تېرباسي، هڅه وکړئ، دومره ځیرک واورس چې د هغه له بلدنیا او ورتیا څخه پداسې توگه گټه واخلم چې له زیانته یې خوندي شي.

۵: کله مو چې د اوسېدن ځای وموند، د ترجمان پر بیا بیا ټینګار سربېره روغتون ته د تللو لپاره بېرته مه کوئ. ستاسې د استوګني شاوخوا افغان ریستورانټونو ته یو دوه وخته د خوړګ لپاره هلته به لسگونه نور افغانان وکړئ چې دوی هم ستاسې په شان د درملني لپاره هندوستان ته راغلي دي.

له دې افغانانو سره خبرې وکړئ او ترې وغواړئ چې په هندوستان کې د استوګني او درملني په برخه کې خپل معلومات او تجربې در سره شریکي کړي.

د یوه کس پر معلوماتو بستنه مه کوئ! له څو کسانو سره په دې اړه خبرې وکړئ. باور لرم چې ډېر ښه معلومات او ډېره ښه مرسته به تر لاسه کړئ. تاسې کولی شئ، له نورو هغو افغانانو څخه چې دوی هم د درملني لپاره هندوستان ته راغلي، د استوګني روغتونونه ډکترانو، په روغتونونو کې د ژبو او نورو هغو شیانو په اړه چې په دې مسایري کې اړتیا ورته لري، معلومات تر لاسه کړئ. زه باور لرم چې ډېر ښه

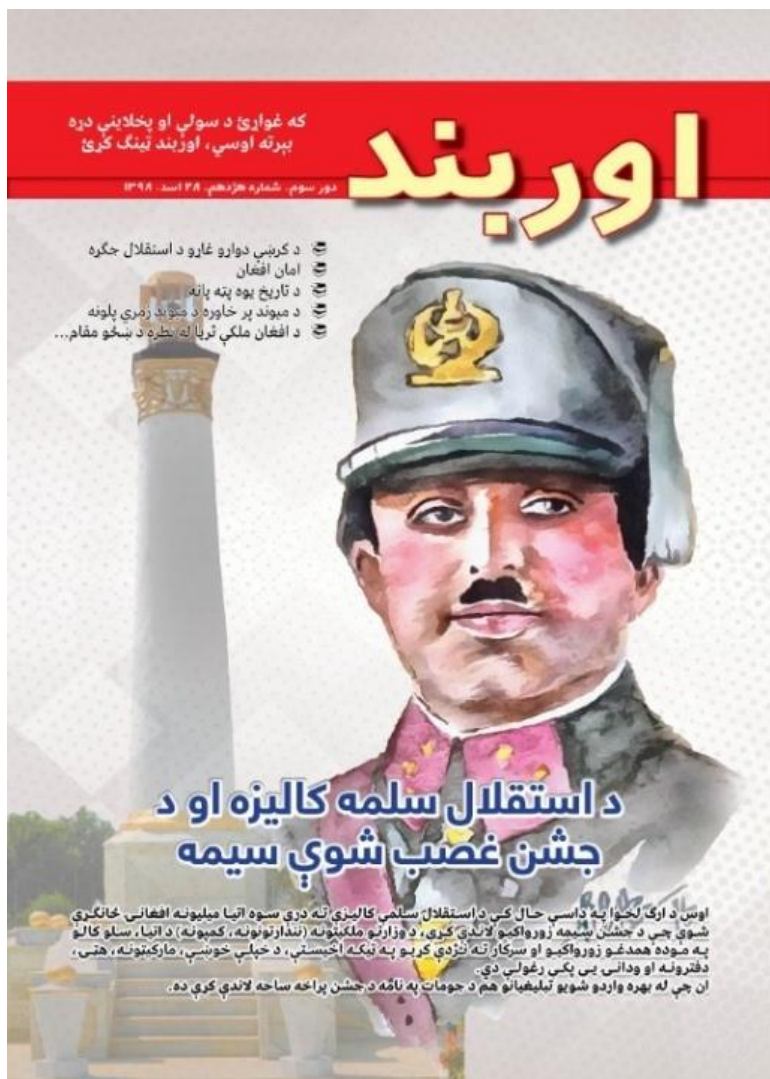


حق خویش را بخواید! (پشتون ها بخوانند!)

ي رياست جمهوري نيز باعث مي شود حقوق ما هدر برند. جغرافياي پشتون ها در هرکجاي افغانستان که باشيد، غم و اندوه را به عنوان سهمي که در عدم تأمين حقوق ما، قابل شده اند، حداقل در سايلان ديگر نيز ميراث مي گذارد. احجاف در جامعه

نيز هاي جدي و تامين حقوق ما، بخشي از روشنفکران و فعالان پشتون ها را مراقب کرده اند که بر اثر فشار خارجي وجود سياست هاي گوناگون، بخش عمده ي حقوق مردم ما در حالي که با موضوع جهاديان ناراض و طالباني که مخالف حاکميت استند، ضايع شده است، بهانه

در حاکميت کرزي، زماني که مساله ي تامين حقوق نيز ما مطرح مي شد، ادبيات مورد استفاده ي مغرضان، بهانه ي زعامت و رياست پشتوني بود. آنان وانمود مي کردند چون بالاترين مقام از اين قوم است، همين "نقطه ي نيزگي"، کفایت مي کند.





که غورای د سولې او یخلافتي دره
بهرته اوسي، اوربند ټينگ کړئ

دور سوم، شماره نزهتم، ۱۰ سنبله، ۱۳۹۸

اوربند

د سولې پر وړاندې د خنډ او خنډ ناغېرې
آزار گټلېه اوس وهه د چول مزلونه
نر ځمکې لاندي ستوري: د قلم نومورکې سپاهي
پايه هاي لرزان
جرأت که د بې حيايي انتها

بختور ملت

موږ ټيگمرغه پيو چې د دولت او حکومت مشران له دېاندي د پرديو پر تاکنو او الوتکو سپاره
په تياره را ته را رسېږي!
موږ ټيگمرغه پيو چې پر سرد جانگړي د نياز له کښناستو مو ولس مشران انتخابېدلي شي!!
دا زموږ امتياز، غوراوی او د الله تعالی فضل و کرم دی!

پس آمد های صلح دارند، به گونه ای متزوی نشود که از حالا آنان را هراسان می کند.

باوجود نارضایتی ها، تیم حاکم کنونی با وقوف از درون مشکلات، می تواند در حکومتی سهم یکبیرد که از رهگذار افاده ی آن ها، آن چه قرار است در آینده، برپا می آید راهی می شوند، از آسیب های بیشتر در امان بمانند.

ارتعاش سیاسی، افزون بر رییس جمهور در سطوح مختلف حکومت، سرایت کرده است؛ هرچند استند افرادی که با

پایه های لرزان

مصطفی عمرزی



محافظة کاری، سعی می کنند از عوارض فتنش سابقه بی کنار بمانند، اما اصرار حکومتداران که روی وقار و حساسیت زایدتری درکبر سلاطین شوند.

حساسیت های بی جا و بدتر از همه غیر منطقی در قبال رویداد هایی که با ورژنه ها و توجهات مختلف روضا می شوند، دولت را از تعقلی که لازم است، دورتر می کنند. در چنین حال و هوایی که ارتعاش سیاسی، راس حکومت را دربر گرفته، این رنگتاری را بیشتر می سازند که با تجاوز خودشیفته گی با اصرار بر بقا، امکانات دولتی، به گونه ای ضایع شوند که مثلا در قبال پرسوس ی صلح، سبوتاز حکومتی، نمایان تر می شود.

هشدار و مراقبت، لازمه های درک عمومی جامعه ی افغانی اند، زیرا صورت حال، تراز، روش ها و فرهنگ سازی ها، ایجاد دارند که بایسته است در میزان منافع، دست نورد ها و حرات مدنی ما، نباید از چشم پاهفتند. به این دلیل، پذیرش صلح را به معنی وجوب شرایط بهتر می پذیریم.

شاید شماری با رفتار خاص، به ابعاد موضوع، توجه نداشته باشند. سوء رفتار در افراد و اشخاص دیده می شود که معاصدت با تیم حاکم را از کل سیستم، مجزا نمی کنند. منطق ما این است که باید با اصلاحات، جلو کسان است با یکبریم که دیگر فوریت ندارند؛ نه این که به نام صلح، نظامی را تضعیف کنیم که به سختی اجزاء شده است. اقدام این منطق، اچجاب می کند اصرار کنیم پرسوس ی صلح با بدیلی توام شود که افزون بر تأمین امنیت، نوع ریزوم سیاسی بدیل می شود.

سختی کنیم از ریزوم پایه های لرزان حکومت، جلوگیری کنیم. این ماملو، با بدیل افراد و اشخاص راس، قوام می یابد.

تشبیه پایه های لرزان، بی شباهت به پایه های سیستم است. منظور افراد و اشخاصی است که تیم سیاسی حکومت کنونی را می سازند؛ هرچند تظاهر به آزادی ی سیاسی، مسولان را به نامگذاری رساله بی کشانده، اما تلاش ها برای احاطه ی سیستم، شمیم پایه های لرزانی است که سعی می کنند با اتبوه سازی، از ارتعاش آن بکاهد.

فکر می شود مثنی نادرست حکومتداران کنونی، آنان را هراسان کرده، اما این افاده به این معنی نیست که خود متوجه چنین مساله ای شده اند. عموماً در به دنبال فرصت، از هاهوی رساله بی تا جهت کمپاین ها، تیمی که روی شناس ها، امید ها و فرصت های مردم یا گذاشت، از این نیز می ترسد که پرستیژی گروهی کاهش یافته است که برای اولین بار در تاریخ افغانستان، منحصر به فرد، ولو به حد یک شخص، دانسته می شد.

عوامل بیرون حکومت، چه در سطح فشار های تنازع داخلی، چه به سطح تماس های بیرونی، مناسفانه به گونه ای مؤثر واقع نمی شوند که با درک آن ها، عدم اعتطاف حکومت کنونی، وضعیت را خراب تر نکند.

در حالی که صلح، به غایبه ی اصلی افغان ها میدل شده است، صحبت از آرایش نظامی در جوی که طرف مهم حمایت از افغانستان با امریکا، به تفاهم رو آورده است، حکومت را در تنگنای دیگری نیز خود خواهد کرد که بدون محاسبه، از حمایت های خارجی، توقع دارد.

آن چه در این میان بسیار مهم می باشد، همسویی سیاست های دولت با جامعه ی جهانی، به ویژه ایالات متحده ی امریکا است. این همسویی به حکومتداران کمک می کند، حداقل با وقایه ی خویوش در برابر نفعاتی که

بوی مشهوری پاکستانی چاپخویی به دنده وگومار.

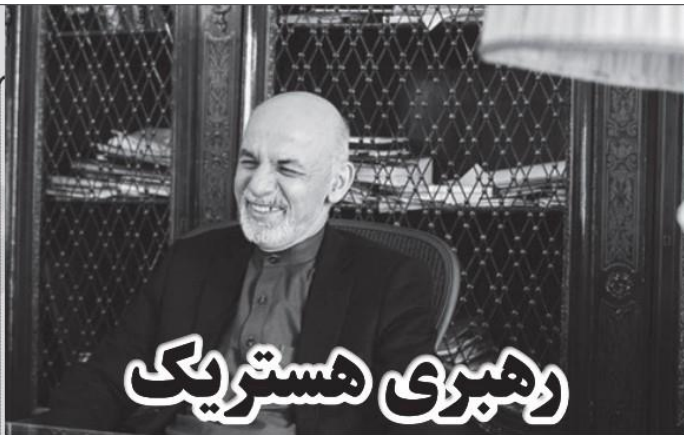
هریزار به دغه چاپخونه کی خپل جوهر او هنر دومره وځلاوه چې د یادې چاپخونې له اړخه یې د پېښور تعلیمي بورډ د ازموینو څانګې ته مخه وړاندله، د ټولې صوبې د میټریک ازموینې سوالونه دده په ګوتو کمپوز کېدل. هلته چې د پاکستان ۲۲ ګرېډ افسرانو د ننوتو مخه نشوای موندلی پوه افغان کډوال د ټولې صوبې په کچه د ازموینو پراخیک پخپل لاس کې اخیستی و، که هریزار غوښتی وای، مېلورن به را وتلی و، چې کال کې یې یوه پارچه هم اوت کړې او سلو تنو ته سوالونه ښودلي وای، د هریزار په ژوند کې به د اقتصادي ناخالو کومه ښه نه وو پاتې، خو هریزار هلته هم پخپل مضبوط اېمان په وړ سیارلي امانت کې کوم خیانت وټکو.

په ۲۰۰۳ز کې چې له ولایته پېښور ته واغلم، کچه ګړې پندغالی د کبابانو په څېر په بلبلورو پر بل مخ لاشو شوی و، نه د جومات نیبه پاتې وه، نه د هېږي شناخته! د کډوالو په منځ او څو لاس او د سمنور پندغالی د اغزن تار تر منځ اوږه دینسته ګرځیدلې و. په زړه کې وګرځېدل، هریزار به په دویم ځلي پندغالی کې د خپلې مینې له وچلې، چېرته کومه جوته ګرځېدلی و؟! پندغالی کې د خپلې مینې له وچلې، وروسته خبر شوم چې هریزار هېواد ته لېږدېدلې، د ننگرهار روغتیا ریاست کې یې د ادارې مدیر په توګه دنده موندلې، ورور می ډاکټر فضل هادي چې ننگرهار کې دنده لرله د یو بل بله حال احوال څېړلو، خو لندن ته د هغه په تلو می بیا ورسه د اړیکو بله دریعه ونشوای موندلی.

میاشت وړاندې ډاکټر فضل هادي د هریزار له ناڅاپي مړینې خبر کړم، دا وخت نژدې څلور میاشتې دده په وقات اوښتی وې، یو وار بیا می پر ځان تلو کښل، له دې بله دهرغې څه کېدای شي چې څوک دی د بمل خواره ملګري پر مرګ کتلو میاشته پس خبر شي، نه یې د خبر پښه وپوښلی شي، نه یې فاتحه کې لپې پورته کړای شي، نه یې له کورنۍ سره د عمرزای مځکه وومو.

اوبڼې او ساندې سړی د وجدان له غاښه وژغورلی شي؟

وايي، هریزار روغ جوړ و چې په دفتر کې د زړه له حالي به حق ورسېد. هریزار سلګونه اوبې، سیاسي، دیني کتابونه مجلې پخپلو هنري ګوتو کښلې او د چاپ جوګه ګرځولې، خو د بې ازبې او ناقدرۍ په کړکېچ چاپپر لاس کې د قلم نومورکی سبابې پاتې شو.



رهبري هستريک

مصطفی عمرزی

داد که متأسفانه این مرد محترم و تحصیل کرده، در ساجه ای وارد شده است که با ظرفیت های، گذشته و تجربیات او، مصداق کسانی قرار می گرفت که از آغاز اتقادات بر روی، ادغان می کردند گذشته ای قاری او در محدوده های کوچک و بسته ای سیستم غربی که عاری از بوروکراسی های جهان سوم است، او را از درک شیشه های عاجز می ساخت که در کشور ما، ناپزنده احاطه به تمام بازگشت های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. تشبیهات هستریک شخصیت دکتور غنی، حالا به همه جای حکومت، سرایت کرده است. آن چه هنوز امید های ما را از او قطع نگذرد است، تقاضای وسعت نظر به مسائل مهم کشور می باشد. تکرار به جای او که یک گفته پس از کمک های خارجی، سقوط می کنیم یا استقلالیت سیاسی و اقتصادی، لازم و ملزوم است، عبارت از دشواری هایی است که در چهل سال بحران، به ملت افغان تفهیم می کنند تحلیل پیچیده گی های روابط با جهان، به میزان تنوع آن کشورها را در نظر می کند. بنابراین، بهتر است با حکم از روش های خودکامه که مانع مملکت می و مردم را تهدید می کنند، به عنوان کسی که فرصت بافته بود و روزی باید بیاید، به جراتی کمک کند که به نان پرورسی صلح در برابر ما قرار دارد.

برخورد های هستریک در برابر منافع مردم که بیش از همه دافع شخص را لحاظ می کند، ما را وار باز دافع بحران خواهد کرد که در هیچ کتابی، فرصت های از دست رفته ای جامعه ای جهانی وجود ندارند.

تداوم هستریک حاکمیت در قضایی که از جغرافیای آن کاسته می شود، چه نوع حکومتی را برجا می گذارد؟ ما در ۱۸ سال حضور جامعه ای جهانی، حتی به حداقل خودکامی رسیده ایم! اگر درگیر نگاه تنگ بین ای جامعه و ملی شویم، با حاکمیتی تنها می مانیم که ولو دومین متفکر دنیا را داشته باشد، اما همیشه حکومت هایی می شود که تنظیم ها در جنگ های داخلی در چهار گوشه ای کشور، سرگرد کرده بودند.

شرح تصویر:

به باور مردم، دکتور غنی حتی یک عکس هم ندارد که او را در حالت طبیعی نشان دهد.

از رسیدن متفکر دوم به قدرت، در جمع صد ها تن نخبه گانی که در تیم تحول و تداوم با دکتور غنی، صادفانه کمک کرده بودند، در نخست توهمین و بعد طرد می شوند، خاطراتی نقل کرده است که روایت های تاسف آرا از شخصیت دکتور غنی بودند.

تا زمانی که اشتباهات فاحش دکتور غنی، مستند نشده بودند، کتمان مشکلات جسمی، روانی و صحنی وی، مزوم را در ایهام می گذاشت، اما قابل شنیدن به شری که در مراسم عاشورا، امام حسین را منسوب به الله کرد و ردیفی از اشتباهات گفتاری که بیشتر جنبه ی مذهبی داشتند، او را به بی تعارف اجباری می کشاند. چنان چه آورد، اعتماد به نفس کاذب، دکتور غنی را در جایی قرار داده بود و می دهد که هیچ کسی را برتر از خودش نمی داند.

اعترافات جان کبی، وزیر خارجه ی پیشین ایالات متحده ای آمریکا، مبنی بر این که دکتور غنی، تجربه ی سیاسی نداشت، حقیقت تلخ دیگری بود که بسیاری از حامیان او بعداً دریافته اند. در چنین اوضاع و زمینه های، دکتور غنی با خالصت هستریک، به قرار و فرود جامعه ای افتالی رو آورد و بدتر از همه، به گونه ای عمل کرد که گوینا نیازی به تجربه ندارد.

تلاتن کنونی رییس دولت که با تمام توان سعی می کند پرورسی صلح را مخیل کند، جزو گمان هایی بود که بعضی می کردند. عدم برداشت تفهیدات و مخالفت هایی که اکثراً موجه است، رخ نازاحت کننده ی دیگری است که دکتور غنی با اغماض به حامیان داخلی، به خصوص قشر تحصیل کرده، با تعینات افراد گمنام و خارج زده که با منطق زبان انگلیسی، در جامعه ای تحصیل می شوند، که اگر استنانات را کنار بگذاریم، ۹۹ درصد مردم ما در مسایل روزمره ی زندگی، هیچ نیازی به زبان انگلیسی ندارند.

اوج حالت هستریک دکتور غنی با افزایش صدای او واقع می شود. احساساتی شدن از این منظر، اگر چانه ی موقتی ایجاد کند، تیرت و انعکاس رسانه یی آن، به همان میزان تخریب کننده است؛ چه حالت هستریک، مانع تعقل و خوداری های مورد نیاز می شود.

حکومت وحدت ملی که ابتکار دکتور غنی بود، از همان آغاز برای چیز فیهماجن پیام

سخنرانی ها، قلم ها و تلوایزوی زیاد دکتور غنی را دیده ایم. او در اکثر آن ها، به عنوان شخص عصبی بخشی، پرخاشگر و تندخو به نظر می رسد. مناسی از این کنش های رئیس جمهور، اگر به اثر برداشت او از مسایل است، اما اکثراً ناشی از طبیعت او می باشد. دکتور غنی، قریل از این که در زمینه ی حاکمیت حامد کبیر شناخته شود، اصلاً محسوس نیبود.

برخود صریحی که به اصطلاح تر و خشک را می سوزاند، از اوایی که دکتور غنی در رده های دولتی ظاهر شد، میان همه تبادل می شدند.

وزارت مالیه و ریاست پوهنتون کابل، دو نهادی است که از کارکرد های دکتور غنی، بیشتر به یاد می ماند؛ هرچند در پوهنتون کابل، مدت زیادی نماند، اما کارنامه ی او در وزارت مالیه، تعداد زیادی از آزده ساخت. عموماً مصیبتات بی حد دکتور غنی که به اثر درگیری او با بیماری سرشان به وجود آمد، با وجود تدبیر، اثرات زیادی بر سلامت جسمی او گذاشته است. افزون بر این، مقام تفکر دوم که به گونه ای رساله یی، همه را غافلگیر ساخت، او را به شخصیتی مسمال می کند تا از هر دو هکنگر، انصاف نداشته باشد.

اعتماد به نفس بیش از حد که گوینا پندیده ای هرنخیزه واقع شده است، بسیاری از آن تقصیر خداد که با پایسته بود دروغ می کردند؛ هرچند واکنش دکتور غنی در آن اتقادات، از مهارت هایی بهره می برد که او را قادر ساخته اند در چو تبلیغاتی، مسایل را متذکر می کنند. مثلاً در جواب خبرنگاری که گفته بود قدرت را انحصار کرده است، با نمایشی طول و تفصیل دولتی و کمیسیون ها، با انبوه می کند که در چنین مسالازی که صدها تن در راس قرار دارند، ادغانی انحصار می آید، ناواقف است.

یکی از آقاریه من (مروج داکتر لیت نویسی) که می هیچ نشانه ای از زمانی که دکتور غنی در دومین انتخابات ریاست جمهور می حامد کبیر، پس از داکتر بشر موسوی، کم آورد یا همکاری کرده بود و متأسفانه پس



معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان، اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان، انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، وب سایت «پول افغان»، وب سایت «پول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «ن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
- ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.
- ۷- افغانستانه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).

- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.

گردآوری ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- ۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- ۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی) - منتشر شده است.

- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن) - منتشر شده است.
- ۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آر کایسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
- ۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون» - منتشر شده است.

افغان زمین / ۱۳۷

- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۵- مرانامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
- ۱۶- ناگفته های ارگک: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه»، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول» و «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تاييدات فرهنگي - مدني:

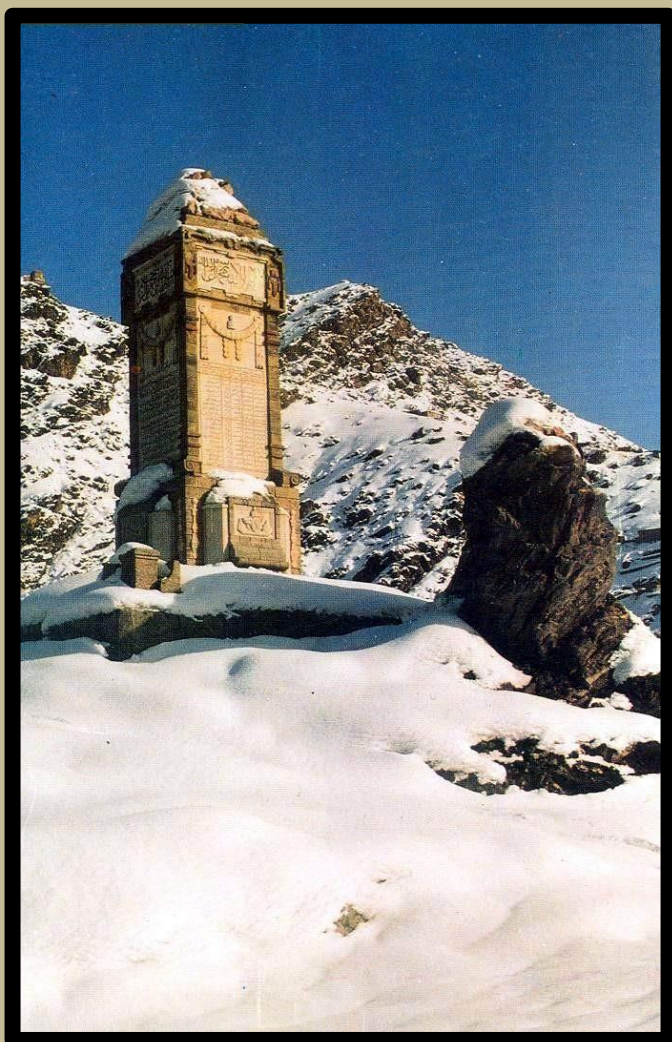
- ستايشنامه ي «پوهنځي ژورناليزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستايشنامه ي «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستايشنامه ي «شوراي ژورناليزستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستايشنامه ي «مشرانو جرگه ي افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

Afghanistan

(A Collection Of Articles Published In Orband Magazine)

ORBAND

By: Mustafa Omarzai



Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English